









[illegible]

و بهای طبعی که آن حضرت صلی الله علیه و سلم چار و دست پانجم چار و غیر انسان پنجم چار که خاک آب آتش و باد اند  
 از اینها سر برید که نیکه عرض که همین طور بنفادشال فرمود و تو جهات ایشان توبه و استعصار کرد و از ابل سنت گشت  
 و فری تمیمی محمودی رئیس شاه جهان آباد که شادی بخت حضرت فرستاد مولانا بجاواب آن در پشت رفته این  
 شعر نویسیه در او پس کرد جمله ضار مجلس از خواندن آن مخطوطه گشت و آن نیست **س** در بختل خود ده مدد بخونی را  
 انشرو دل نه که انجیمی را **و فری** شخصی عرض نمود که انسان در بختل نفس منور و تمام حسب بخلاف عبادت  
 پیداری آمد و بهیلا خواب غفوی که روز غلبه می که مولانا ممدوح چه شال نایاب گفت که نفس منور و مثل بستر خوار و راست  
 که بگفت آن خواب گرد و غفوی که در خواب است مانند بستر کلباست که از لطافتش روح اوقات گوی پذیرد و دو بخش مشطری  
 گرد و طبیعت و بسکون پذیرد و استراحت می رود **از اینجا** که ششست لازم باد شاهی روبروی حضرت مولانا آمد و عرض کرد  
 که خواهر واده مردم یک صد گوی بود و من نقطه سی می یابم و آن خرج اخراجات ناگنجی که گفتی غیش و کجاست حیرانم فرمود که کتاب  
 جنوب مرد بعد از چهارده منزل شیر سلمانان خواهد آمد و آن قیام کنی و اگر در وفات شود هم بر آن صبر کنی نشان داد تعالی بر تو  
 خود با مراد آئی آن شخص موجب ارشاد و بزرگی و کس با سپ سوار شده پنج جانب جنوب کرد بعد چار و منزل بشیر و ترک  
 دار الیاست نواب میرخان حصار رسید و آن اقامت مدتی و بعد سجد از نواب صاحب هم ملاقی شد لیکن از کیفیت احوال  
 او هیچ پرسید این را و نسبتا و فاد رسید و در نواب بار کشت و دولت مستوره میکرد که آیا با فرنگیان چگونگی دعا که کنیم بهر را که این  
 صلاح جنگ و دمارائی نواب چنین شد که شخصی سوار شیم سجد اطلبید از و هم نشوره کنیه عرض کرد و اطلبید و نای صاحب  
 او را از همه پست تر افتاد و او را بجز او که گرام بهتایر و انصاف و پیوستن نموده و فعل و کشت و غیر سامان جلوس داده و به حضور  
 خیال اکثری مقام و بل رائی سلامت صلح فرستاد و آن شخص و آن حضور مولانا آمد و بنایت مستعد گشت چند اشرفی بطور نشان  
 که رانید و گفت بنیاد که آن جناب از کشت فرموده بودند همان طور بفرج آمد فرمودند از کشت نه گفته بودم بلکه از سیاق کلام مجید  
**از اینجا** که شخصی آمد خواب خود بیان کرد که در روشن می نوشه چو که مولانا قیسیر و یا بهیاری کمال داشت فرمود که بی بی شاد است  
 واده شاست تحقیق نماید و کشت تعب نموده و آنده برخواست که شخص بسیار معلوم شد که فی الحقیقت مولانا ممدوح راست  
 فرموده و از حبس این بود که ظاهر حالت شیر خورگی از آمدن خود غارت نشاد و جوان شد بعد مدتی مدینه مدینه کشت با و  
 بست **از اینجا** که شخصی آمد و عرض کرد که شش چهلین جوانی دیده ام که دو سنگ از و دوس شست و شست می کنه سخت جرم  
 بنایت شکم فرموده بجائی اندیش و کشت شایه که نه که تو می نداری از او تر ارض میگیر و قنای مایه که بر آن شخص بنای

[illegible]

و اما مشغول نبودند بعد از آن عرض نمود که لا اوت قرآن نماز را چگونه مشغول میکردانید از جناب ایشان طریق متعلق آمد  
قرآن نماز را تا شده و پیوسته زبان هم فرموده اند لیکن فیضی از اثر باطنی معلوم کرده ام و حالت باطن من تغییر شد چه  
پیدا آورد که در مدتی که ایام آن وقت کن و با بطن خود مستقری بایم عرض کردم که بر چند مراتب و جناب عالی آرد و در حق  
اسما سال بسیار بر آمده حاصل است لیکن بخیر ایام که بلا و اضطراب است تا ایم و جناب است خود ادا کرده دست تغییر را گرفته  
میست بخورده آن وقت تمام با اثر عظیم و باطن تغییر شود و بعد از آن عرض نمودم که اکثر صاحبان و خواهر ایشان با جناب  
مشاجرات نموده اند و من آنها حکم میبستم چگونه بود و است و این حقیقت فرموده که ما را ایشان شکایت برادران و مشایخ  
فرموده شکایت باورنی کشتیم بلکه بنیاد میان بود و مراد ما فهم این را و در دو روز و در بسیار فرموده باز عرض نمودم که  
فردن با خود رسیده از اول و در اقبال سے آگاهان فرموده آن باطن را و از او من نیستند و در غیاب و بعد از آن یکایک  
در جهان است بهت گمان قشرین بر نه و مردم و دیگر که منتظر بودند و میرت ایستادند که کاش این صفت قدس است و اد  
ی پذیرفت ارا نجل که خود دفعه حدیث بود که شفته آمد و از انگشت شهادت اشاره پس پشت کرد آن شخص بعد  
و خدا بخدمت حضرت عرض نمود که در خواب دیده ام که جناب سرور کائنات علیه الصلوٰه و التسلیمات مدون فرمودند و جناب بر سر  
حضور و خط حدیث شریف میفرمایند ناگاه و این کمترین هم حاضر شد و جناب بیرون طویا شاد و در چنانکه بنزد و وقت خط  
کرده بودند و این سبب چیزم برای خدا آگاه سازید فرمود سبب است که اندک بن شما بوی حق می آید آن روز تصور باعث  
ناپسندیدگی است ازین جهت اشاره به پس پشت کرده شد ارا نجل که آنکه سال اول بود که مولانا ختم قرآن شریف در  
توایم کرده بودند که ناگاه شخصی از به کبر است و علم و دست گرفته بعد از این آمد و گفت که حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه  
و سلم کدام جانی قشرین میدارند و بجز این آنچه بخدمت او آمده و تحت تاثیر شده که محاله نیست ناش چسبید که گفت ابوهریره  
و گفت که آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرموده بودند که امر از ختم قرآن عبد العزیز است و خواهم رفت مراد بائی دیگر بخیر است  
مرستاد بودند ازین جهت تاخیر و واقع شد این گفته ناب شد ارا نجل که چون مولانا برای نماز عید مسجد باغ  
نقی حاتم تا ششم بیست و شش صبح الدین نامی که اکثر خدمت داند و به روزی ازین سبب متناسا نمود مولانا ناگاه خود را  
بر سر و بنیاد و در وقت به برش تند و برافا قیافت پرسیده چه شد که آمد و من سجد باغ زیاد از سه کس نمی بایم که بصورت  
انسان باشد باقی کسی را بصورت خرس و کسی را بصورت شتر و کسی را بصورت بز و دیدم ازین واقعه گریه بر اندام تمام  
و به پیش گشتم فرموده از همین سبب که پرسیده بودی ارا نجل که آنکه مولانا یک هفته دو بار و خط فرموده و مژگان





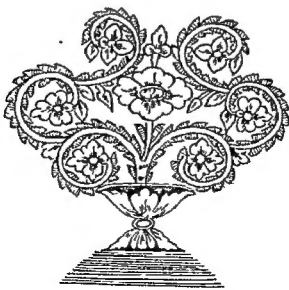
درد و بہت و چار باقی را  
پس بختان یک در باب

درد و بہت و چار باقی را  
پس بختان یک در باب

و نیز از حکیم موسی خان ہلوی زبان اردو باریعی عجیبیت ملاحظہ فرمائیں

بے عدیل بے قیصر بے مثال بے مثل  
آگیا تھا کیا کہیں مردوں کے ایمان میں خلیں  
کیا کیا ظلم تو نے بیکسوں پر لے ایل؟  
لوٹا تھا خاک پر ہر قد سنی گرد و نوحس  
بٹاتا تھا خاک سر ہر حسد نر و مبتذل  
جب پڑ ہی تاریخ مومن نے یا کو بے عدیل  
فقرو دین فضل و بہر نطفہ کرم علم و عمل  
۱۲ ۳۴

آفتاب شمس و دین مولو سے عبد ہسٹیز  
جانب ملک و دم تشریف فرما کیوں ہوئے  
ہے ستم لے چرخ تو کی کو بیان لگایا  
جب ایشانی نقش ایک عالم تہ و بالا ہوا  
کیا کس نا کس یہ قصاصہ کیا جیہ وقت  
بھلیں درد آفرین غمیت بین میں تھی  
دست بیدار اہل سے بے سڑ پا ہو گئے





بعد از آن سلسله مدس و تدیس بنام حضرت مولانا محمد اسحق صاحب مباحر حجت الاسلام علیه السلام ایشان  
بعد از چندی سق قبال بهر لای برآمد خود مولوی محمد یعقوب صاحب به نیت هجرت قصد که مظهر فرمودند  
چنانچه تمامی علماء و رؤسای حضرت ابو ظفر سراج الدین محمد بیاد شاه نامگاه حضرت خواجہ قطب الدین  
تقدیر کاکلی رحله سعیت و حضرت رفعت و غرض گروانیدند از صدقه مفارقت آن مجن البرکات  
تمامی اهل این دیار نمود بودند و هر صغیر و کبیر از در و فراق آن یگانه آفاق گمید و طول -

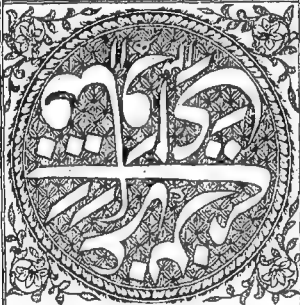
آنحضرت بیکر منکر مکر تا شش سال کلال به مدس تدیس پر خستند و به نهم ماه حبس الحجب مشیت  
قریب طلوع صبح صادق ۱۲۰۰ هـ ازین دانانی بملک جاودانی رحلت فرمودند و اما ایضا چون  
صاحب تحاف کماله قول علی حضرت شاه ولی الاسلام علی گوی که ایشان فرمودند آگاهی آملین  
فرزندان که لطف آگهی ایشان را با عطا کرده است همه سعادتمندی از ملکیت ایشان ظهور خوا کرد لیکن بهر  
غیب تقاضای کند که دو شخص دیگر پیدا شوند که در مدینه سالها اجار علوم دین نمایند و همان جا وطن  
افتخار کنند از طرف مادر نسب ایشان با نمکن باشد زیرا که آدمی داده وطن مادر میلان طبع دارد و اتصال جفا  
که الله ایشان نمکن باشند بجز مزیستحیل است مگر تسر قاسم زبانی بلفظ محرم طود گوید که صدق این  
آگاهی سماعی برز و نواسه حضرت مولانا شاه عبدالعزیز صاحب دہلوی که مولانا محمد اسحق و محمد یعقوب از بظاہر  
معلوم نمی شوند که ایشان از وطن خود هجرت نموده و که اقامت فرمودند و سالها سال با حیاتی روایت  
حدیث بابل عرب و تحمیر و اخذ و السلام بالصواب

بعد از هجرت حضرت مولانا اسحق صاحب مولوی مولی صاحب مولوی مخصوص الاسلام فرزندان حضرت شاه  
رفیع الدین صاحب مدینه شاه صاحب مدرس و تدیس مشغول شدند تا آنکه مولوی منیر الدین صاحب  
از بنیان حضرت شاه رفیع الدین رحمه الله دیگری یافته نمی شود و حق تعالی و دعوی برکت باد

محمد بیگ عقی عنہ

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن  
موسى

سورة البقرة



الحمد لله الذي جعل القرآن

موسى

299.73  
A21

## رساله در بیان استحباب رفع سبابه در تشهد

### بسم الله الرحمن الرحيم

حمد لله والمنه والصلوة والسلام على صاحب الشرع والسنة وعلى آله وصحبه ائمه ائمة الحق والاسم  
 انكه امام ابوحنيفه رحمه الله عليه گفته است حلال نبود كس را كه بقبل بامسك كند تا آنكه نداند مانع آنرا  
 يكتاب و سنت و اجماع و قياس بلي و مسئله و در اصول امام عظيم آمده كه فقه را از چهار اصل گيرند اول  
 باب الله تعالى دوم سنت رسول الله صلى الله عليه وسلم سوم اجماع امت مجتهدان عصر واحد چهارم قياس  
 طريقي كه در ان بعض نباشد بر نظر كيه در ان نفس باشد و هر حكم كه در كتاب و سنت ثابت گردد و خبر بكتاب و سنت  
 سوخ نشود و اجماع و قياس مخالف كتاب و سنت باطل بود و شيخ بعد از زمان پيغمبر صلى الله عليه وسلم  
 را نبود مجتهد گاه خطا كند و گاه بحق رسد و چون خطاي او ظاهر گردد و تقليد او در خطا حرام بود آيست اصول  
 م عظيم رحمه الله عليه اکنون بشنو كه ثابت شد با حديث صحيح نزد امام عظيم و صاحبيه و امام مالك و امام  
 شافعي و امام احمد و غير هم رجوع به امامت كه حضرت رسول الله صلى الله عليه وسلم در تشهد نماز براسه توحيد  
 اي تعالى اشارت بامسك كرد و تفسير صحيح کرده اند محققان و قضاة آثار و اخبار بنويه عليه افضل الصلوة  
 تحية كه دارفته در منع اشارت بهج آيت و حديث و چون نرسيد بعضيه را سنت و اقوال آمده منع كردند  
 بر قياس نه بكتاب و سنت و قياس و اجماع مخالف نفس باطل باشد پس خطا كرد و تقليد او در خطا حرام بود  
 ترتيب و ادم اين رساله را بريك مقدمه و فصل مقدمه در بيان تسك بمنت وقت اختلاف  
 ت فصل اول در احاديث صحيحه فصل دوم در روايات فقهيه قويه فصل سوم در ادله مانعان

[illegible]

الاشارة بالاصح اشتمل على الشيطان من الحمد اما آنچه روايت کرده اند ائمه شافعيه در کتب حديث  
 قريب بتر است چنانچه در صحيح مسلم از عبد الله بن زبير روايت کرده که چون پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم از  
 نماز شستی دست راست بران راست نهاده و دست چپ بران چپ نهاده و اشاره با انگشت  
 کردی و ز انگشت بر انگشت میانه نهاده و عبد الرزاق از ابی هريره روايت کرده که پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم  
 که تحقيق یک جز از مفتاد جز پيغمبری تاخير سحر است و خبر ديگر تعميل افطار است و خبر ديگر اشارت به انگشت  
 انداز در روايت کرده که رسول الله صلی الله عليه وسلم فرمود که نوشته میشود و هر اشارت که  
 اشارت میکند در نماز خود و نیکی بيقابل هر گشت یک نیکی و فضائل اشارت بسیار است و درین مختصر گنج  
 وای بر کسی که از فضائل محروم باشد **فصل دوم** در روايات فقهیه از کتب معتبره حنفیه ابن الهمام در شرح  
 هدایه گفته منع اشارت خلاف محل و نقل است و در نقطه مذکور است که نیست در اشارت اختلاف علماء و در  
 گفته که اشارت در وقت لا اله الا الله بالا اختلاف است و در کفایه مذکور است که علامه نجم الدین زراهدی  
 گفته که هرگاه متفق شد روايات از همه اصحاب ماکه اشارت منست است و همچنین از علماء کوفه و علماء مدينه  
 و بسیاری از اخبار و آثار پس عمل بآن اولی باشد امام ابن الهمام در شرح هدایه و صاحب کفایه و محقق طبري  
 و حقه المبتدی شيخ شمس و در شرح فکایه گفت که گفت تعميل عقد و اشارت کند تا عمل بهر دو طریق جمع گردد و امام ابو يوسف در  
 المأخوذ گفته که انگشت خرد روی را بنده و انگشت میانه انگشت زلفه کند و انگشت بیابان را نشانه کند و شرح و قایه گفته همچنین است  
 نزد علماء ما و صاحب هدایه در مختارات النوازل گفته که اشارت وقت لا اله الا الله نیک است و در مختار  
 میگوید که وقتیکه لشهادتین رسد اشاره بسیار کند **فصل سوم** در دلائل منع کنندگان وجوایه آن  
 بعضی گفته اند بهتر است که اشاره کنند و فتوی برین است زیرا که بنا بر نماز بر سکینه و وقار است یعنی بر  
 آرامش و استیلاست و در اشارت سکینه و وقار نیست جواب این دلیل آیت و حدیث نیست و نه اجماع پس  
 قیاس است و قیاس و جماع با وجود حدیث صحیح باطل باشد ظاهر است که منع کنند را احادیث صحیح و روایات  
 فقهیه خفیه نرسیده بود و اگر نه هرگز گوید فعل پيغمبر اسلام که این خلاف سکینه و وقار است خصوصاً در نماز  
 باتفاق جمیع مؤمنین کا فر گردد و در صاحه مسعودی میگوید که این منت علماء و متقیر است تاخر آن باخبر  
 گردن سوخته شد بنا بر آن که این قول را فضايل گرفته جواب اول آنکه دلیل بر خلاف قول امام غزالی است  
 زیرا که این دلیل قیاس است و قیاس و جماع با وجود حدیث صحیح بر خلاف آن باطل باشد دوم آنکه مقرر است





دلت دارد گویم متاسی اراشمال هذا الاختيار بما انا دها الرسول المختار لیکن آنچه از محملات ان در  
خارج نقل شده است نماید و مختار یعنی از ایمن فن شریف حدیث مثل قدیستی وقاضی عیاض و متبعیما  
کا شیخ محقق عبدالحق الدلبوی وغیرهم من الاجلة قدس الله سرهم وکیل امام نودی در شرح صحیح مسلم  
نیز مطرف آن معلوم میشود و آنست که مراد انا ان خلفا اثنا عشر مسلمین که مروج و مقیم دین متین و منقاد احکام  
شرعیست نزاد و یاسیب بطنام در اطراف غیره و اوالی خلافت نبوت باستحقاق والاتفاق لایسبیل الغلب  
والستحاق مانند بستند و هر دو کار آمدن این خلفا بر سبیل اتصال یکدیگر لازم نیست بلکه از وقت ظهور  
خلافت راشده تلقی قریب مسلم ساحت این عدد تمام خواهد شد پس از جمله این خلفا یعنی مثل خلفا از عصر  
وحضرت امام حسن و عمر بن عبدالعزیز بروی کار آمده اند و اتمام این عدد تا قریب قیامت صورت خواهد بست  
و اکثر طرق این حدیث و بعضی احادیث دیگر موید اینست از آنجمله آنچه در صحیح مسلم واردست لایزال  
الدین قائما حتی تقوم الساعة و یکون علیهم اثنا عشر خلیفة و ایضا در ان کتاب واردست لایزال  
الاسلام عزیرا متبعا و از آنجمله آنست آنچه در حدیث جمیع نزدیک بزار و طبرانی آمده لایزال امر استی  
ما الحیا ینا ینحی ابن حجر در فتح الباری نقل نموده و از آنجمله است آنچه در سنن ابی داود و ترمذی و کلینی  
صلیه الناس و از آنجمله است آنچه در طبرانی وارد شده لایضرحهم سادة من عا هم و از آنجمله است  
آنچه اخراج کرده است از احمد بن حنبل و ابن ماجه و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر و ابن کثیر  
سالتنا عنهار رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال اثنا عشر بعد نقبار بنی اسرائیل و از آنجمله است آنچه  
شیخ ابن حجر در فتح الباری از ابن حجر نقل کرده که گفته بسنده فی مسنده الکبیر من طریق ابی یحیی  
لا تملک هذه الامة حتى یکون فیها اثنا عشر خلیفة کلهم عمیل بالهدی و دین الحق و از آنجمله است  
آنچه ابو داود و از طریق اسود بن مسیاز جابر بن حمزة اخراج کرده و زیاد و نموده بران فلما حج الی  
منزل الامة فیرش فقالوا ثم یکون ماذا قال الهرج اخرج البزار هذه الزیادة من وجه فقال فیها ثم رج  
الی منزل اتبعه فقلت ثم یکون ماذا قال الهرج کلا فی الفتح الباری و آیام هرج قریب قیامت  
خواهد بود دنیا ینحی امام بخاری در صحیح خود از شقیق ابن سلمه اخراج نموده که گفت گفتم مع عبد الله و ابی  
موسى فقال قال النبی صلی الله علیه و سلم ان ین یدی الساعة یا ما ینزل فیها البهل یرفع فیها العلم  
و یکفر فیها الهرج القتل و ابن حجر هرج را که در حدیث اثنا عشر خلیفة واقع است بر همین هرج که در حدیث



پنجاب رسالت پناد که ترجیح الحق مبین معانی بکلام ائمه بودند لازم بود که انبیاء آن میفرمودند  
 و خدا و انسکال و جمالی و تشابه آن زائل میفرمودند حال آنکه بعضی افراد اقسام ثلثه و جمیع افراد اقسام  
 رابع غیر مبین واقع اند و سوم آنکه این اشکال مشترک الود و واجب چرا که مخالفین و ادراهم می رسد  
 و تقریر یا مریوطش را در اکثر احادیث جاری نمایند مثلاً در حدیث بیح البلاغه که مذکور شده بگویند که حدیث  
 امیر مکتبی عنه قلان را که در حدیث لهذا الما و قلان واقع است چرا بیان نفرمودند که است و تعیین آن  
 در خلاف افتاده اند و هر یک بر علم دیگر و گمراهی و ضلالت اختیار کرده مثل آئینه فاکحوا ما طاب  
 لکم من النساء رثنی و ثلاث در باب جواز ازدواج پیرو زن می فهمند و دیگران جواز چهار زن  
 یک بر علم دیگر و گمراهی پس در احادیث نبویه نیز بعضی مردم بغلط فهمی اختلاف نموده باشند از آن  
 که امام قباح لازم می آید دیگر آنکه اگر مرادش آنست که یک فرقه از علماء اهل سنت که بجای خود  
 تعیین مراد آن احادیث نموده بر علم فرقه دیگر از آن که تعیین خلاف آن کرده گمراه است پس غیر مسلم  
 چرا که هر کس از علماء اهل سنت که یک از عملات این حدیث را ترجیح داده اختیار نموده اصلاً بر علم  
 و دیگر گمراه نیست و اگر مرادش آنست که فرقه اهل علماء امت بسبب تعیین مراد آن بر علم و دیگر گمراه  
 اختیار ضلالت و گمراهی کرده مثل شیعه و سنی که هر واحد بر علم و دیگر گمراهی و ضلالت و گمراهی کرده  
 گوئیم ما مردم شیعه را بسبب تعیین مراد درین احادیث خاطی نمیگوئیم بنا بر آن میگوئیم که بعضی را تنبیه  
 شیعه حمل این احادیث نمی نمایند بر عموم ایشان صفاتی که درین احادیث مذکور اند بر آنها مثل  
 فوت و عزت اسلام در وقت ایشان و اجتماع ناس بر ایشان و غیره با من الصفات المذكورة  
 فی طرق هذه الاحادیث و اکثر شیعه این همه صفات را بر ائمه اطهار منطبق کرده اند اصلاً ایشان  
 هم نظر برین نرود و اگر نخواهند بود - فقط تمام شد تقریر مولانا شاه عبدالعزیز صاحب محدث و ملوی  
 مسلم حکم اُجرتی که حافظان قرآن بر خواندنش میگیرند چند صورت دارد جداگانه در ذمین خود  
 منقسم باید فرمود و خط بنایکرد صورت اول آنکه ثواب قرآن خوانده خود را بعضی مبلغ کذا بدست کسی  
 بفرستند و این صورت محض اهل سنت با جمیع اهل سنت آری نزد امامیه رائج و متعارف است  
 بلکه ثواب روزه با وجع و دیگر عبادات را نیز میفرستند وکیل بطلا نش آنکه حقیقت بیع مبادله المال  
 بالمال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حقیقت آنکه برای این نفس بحکم وعدة الهی ثابت می شود و در



شخص قرآن را نه بر وجه طاعت بلکه بنا بر قصد مباحی میخواند و بر آن اجر میگیرد و مثل رقیه و تعویذ و ختم  
 بعضی سور قرآن را برای حصول بعضی مطالب دنیوی و دایر بر آن استخلاص از غناب گوید یا برای انس  
 زنده یا مرده بصورت خوش و این قسم نیز جائز است بلکه اگر است و همین است مراد این حدیث که آن حق  
 ما اتخذ تم علیه اجر کتاب الله و قصه رقیه که در سجده و گرفتن اجرت بر آن نیز از همین قبیل است  
 همه صور را چه را چه با احکام آنها در خاطر محفوظ باید داشت بهمین تفصیل معلوم شد که در احادیث مختلفه  
 تعارض نیست مثلاً در حدیث عباده بن الصامت قال قلت یا رسول الله رجل اهدى اسلحه قوساً  
 كنت امله الكتاب والقرآن دست بمال فارسی میبهره بیل اسد قال ان كنت تحب ان تملوك  
 ملوك قاسم نارفاق قبله بار و او ابو داود و این ماجه و این در صورتی است که وقت تعلیم طلب مكا فاه منظر  
 داشته بود بهمین نیت تعلیم کرده بود و علی بن القیاس احادیث دیگر و الله اعلم بالصواب و آمل از پیش  
 بیت حافظ شیرازی: جنگ افتاد و دولت همه را عذر بند چون خریدند حقیقت را و افسانه زدند  
 جواب این شعر مستزاد شش پید است

هفتاد و دو فرقه در دست یابند - ای نه مانند	کم کرده ترا هر طرف می جویند - سرگردانند
سرشته حق بدست یک طائفه است - درویشانند	باقی به تکلف سخنی می گویند - ایشانند

بسم الله الرحمن الرحيم

## رساله نماز زنان

وضع نماز زنان بطور مردان است فرق چند است اول آنکه زنان را تمام بدن خود باید پوشیده از  
 پارچه لک و سبک که رنگ بدن یا معلوم نشود اگر رنگ معلوم گردد داخل پوشیدن نیست نماز نافه است  
 است و هر قدر که پوشش کامل تر بود بهتر است حتی که دستها و پاها هم پوشیده مانند بهتر است و احتیاطاً  
 است تا بقدری هر دو قدم و هر دو دست را پوشیده دارد و اما در این مورد پوشیده که نگاه از جای سجده  
 بند شود و سجده گاه بنظر نیاید دوم آنکه اذان و اقامت که آنرا کبیر گویند زنان را نباید گفت سنت همین است  
 در حق ایشان که بدون اذان و اقامت نماز گزارند سوم آنکه وقت شروع نماز الله اکبر گویند و دست با  
 تا گوش نه بردارند بلکه تا شانه یا بر دارند زیاده بلند نکنند چهارم آنکه هر دو دست را زیر ناف نه بلند بلکه  
 زیر پستان نه بلند پنجم آنکه با و بلند هیچ وقت قرار نخوانند و نه کبیرات با و از گویند همه را آهسته گویند

[illegible]

امور غیبیست متقبله بر ذرات و اگر قرض داران را با معامله دادمان را از مال جبهه حق آنها حلال نمیشود  
 و در حق این شخص غیبت آن سے مانند مکر موافق روایت بسیار معلوم هرگاه این شخص از آن فعل توبه کرد  
 حلال شد بشرطیکه آن مال برضا مندی گرفته باشد و حق کسی تلف نگردد باشد و الا رضای صاحب حق  
 در خصوصات شرط است و الله اعلم بحال اگر کسی از قرض که مشروع است گرفته مسجد احداث نماید  
 بعد از آنکه رشوت و غیره که غیر جائز است از قرض ادا نماید شرعا احداث این قسم مسجد درست است  
 یا نه جواب این قسم احداث کردن مسجد درست است حکم مسجد دار و امداد ثواب بر آن متوقع است  
 زیرا که از مال که قرض گرفته بنا ساخته و در وقت ادا و دین این قرض اگر چه از مال خبیث ادا نماید  
 نهی این مال بلکه اهل قرض گرفته است تا تاثیر نیکند و الله اعلم بحال اگر ناچار مذموب سنت و عبادت  
 و منکوحه مذموب امامیه داشته باشد در میان هر دو مرد و زن بنده سب اهل سنت و جماعت نکاح  
 جائز است یا نه جواب نکاح کردن در میان مرد و تنی و زن شیعه یعنی بر تکفیر و عدم تکفیر این فرقه  
 در مذموب خفی موافق روایات مفتی به حکم فرقه شیعه حکم مردان است چنانچه در فتاوی و عالمگیری  
 مرقوم است پس نکاح کردن از زن که درین فرقه باشد درست نیست و در مذموب خفی دو قول  
 است بر یک قول کا فرائد و در قول دیگر فاسق چنانچه در موقوف محرقه مطبوع است لیکن قطع نظر  
 از آن العقاد مناکحت باین فرقه موجب مناسد ناسی بسیار میگردد مثل بد مذموب شدن  
 اهل خانه و اولاد و عدم موافقت صحبت و غیر ذلک پس احتراز از آن واجب است و الله اعلم  
 سوال اگر مردمان بر نماز استاده اول از آیات قرآنی و اتخذا من مقام ابراهیم مصلی و غیره و استغفار  
 خوانند جائز است یا نه جواب خواندن آیات انی و جهت و جهی النخ و در ضمن دعا و دیگر که در آن استغفار  
 هم است ثابت شده و بعضی روایات آمده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از تحریر میخوانند و بعضی  
 این هم آمده که در تنبیه استاده شوند سوی نماز این بخوانند و خواندن و اتخذا من مقام ابراهیم مصلی  
 از دو رکعت که بعد از طواف کعبه میخوانند ثابت شده چنانچه در مشکوٰۃ این هر دو روایت موجودند و عا نیست  
 انی و جهت و جهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و انا من المشرکین ان صلواتی و منیای  
 و مماتی لمدرب العالمین لا شریک له و بذلک امرت و انا اول المسلمین اللهم انت الملك لا اله الا انت  
 و انا عبدک ظلمت نفسی و اعترفت بذنوبی فاغفر لی و توبی جمیعاً انه لا یغفر الذنوب الا انت و اهدنی لاجن



[illegible]

اگر شخصی را در کارش مشغول سازند نفقه ادا از آن کار یا در صاحب کار یا دیگر گفت چنانچه عامل زکوة را از زکوة می داند و قاضی مفتی و محاسب را از بیت المال مسلمین و علی بن اقیاس سوال ترکیب دفع آسیب و سحر عنایت شود و جواب علی برای آسیب زده روغن شرف در آوند سی انداخته چهار عدد بار آتیه قطب یعنی ثم انزلنا علیکم من بعد الفم تا بذات الصدور که در سیپاره لن تنالوا البر و سوره آل عمران است خوانده بر آن روغن بند هر بار که خواند دم کرده باشد پس روغن مذکور بر تمام بدن آسیب زده بمالد بوجهیکه موضع یک موی دم خالی نماند و احتیاط نماید که آن روغن را بر زمین نهند و دست در آن نه اندازد و هر که اول روزه بمالد همان کس هر روز مالیده باشد و از وقتیکه اول روزه مقرر کند تجا و رنماید انشا الله آسیب دفع گردد و برای دفع سحر مؤذنین و آیات سحر که مرقوم گردد در آب جاری که آب گنگ باشد یا غیر آن در سبوحه طلبیده در آن این تعویذ انداخته از آن آب مسح راقدهای باید نوشانید و دست و پا را هم باید شویانید و اگر اتفاق نسل شود بهتر است و این عمل روز یکشنبه باشد چند بار همین روز کرده باشد ان شاء الله تعالی دفع سحر هم خواهد شد آیات دفع سحر این است فوقع المحن و بطل ما كانوا يعملون فخلوا واهلکوا و انقلبوا صاغرون و التي السحرة ساجدين قالوا انما نرب العالمین رب موس و هارون ۵ فلما اتوا قال موس ما جئتم السحرة انکم سیطلة ان الله لا یصلح عمل الفسین و بحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون ۵ انما صنعوا کید ساحر و لا یفلح الساحر حیث اتی ۵ سوال بیعت در اصل بیعت و تحصیل آن از روی نص است یا حدیث شریف جواب معنی بیعت از روی نصت معاشرت و معاشرت است و با مظاهر شکلیین دست بپا و اول دست و با مظاهر متصوفین دست عقیدت را بدست ارشاد مرشدین منعقد ساختن پس اگر غرض سایل استفسار از بیعت کلامی است پس آن بیعت که اصحاب کبار بعد از نبی صلی الله علیه و سلم خلافت خلفاء راشدین واقع شد دست بپا و توثیق اجراء سے خلافت جناب شان بود رضی الله عنهم و مفهوم آیه کریمه یبایعواک تحت الشجرة ماخذ نص است و اگر استفسار از بیعت تصوفی است پس آن بیعت که از مرشدین واقع می شود دست عقیدت خود را بدست ارشاد مرشدین منعقد ساختن است و این عقد را بواسطه ای از دیگر می تنه با به علی مرتضی رضی الله عنه و از آن جانب به جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم می گردد و در نیفورت ماخذ آن فعل نبوی است سوال بر ذوق و نکاح

[illegible]

حدیثی شوالیہ سے تاویل انکار نماید این انکار ہم کفر است سوم آنکہ حدیث صحیح را کہ از احادیث محدث  
 بہوای نفسانی منظور یکہ این احادیث منافعی طبع یافتن صحت و نبوی است کما لاید این انکار گناہ کبیرہ است  
 و این منکر متدعی بہ مت سببہ چہارم آنکہ حدیثی را بسبب قوت حدیث دیگر یا بحیثیت آنکہ اعتماد بر قول  
 ناقل ندارد حدیث تصور نکرد و بانکار آن پرداختہ و منشار انکار بہوای نفسانی و غرض و نبوی نباشد  
 و همچنین سرسبزی کلام خود منظور نہ شدہ باشد و غرضی دیگر از اغراض فاسدہ مقصود او نباشد بلکہ بنا بر  
 قواعد اصول حدیث یا مخالفت حدیث مذکور باکہ لام آیت قرآنی بگمان منکر یا انشال آن انکار حدیث  
 سورہ باشد پس حرجی و ان نیست سوال کسیکہ از کتاب فقہ منکر شود اندوزی شرح مثل فقہ حکم بہت  
 جواب اینہم چند احتمال دارد اول آنکہ اگر آن شخص مثلاً شافعی است و انکار کتاب حنفی مینماید قہاحتی  
 ندارد دوم آنکہ کتاب غیر معتبر و نامعلوم را انکار کند آنہم مستلزم قہاحتی نیست سوم آنکہ منکر شود  
 بحدیث آنکہ این کتاب از علوم و مذہبیہ است پس این خود کفر است چہارم آنکہ منکر شود بحدیث آنکہ این کتاب  
 از فقہ اہل سنت است پس آن شخص مبتدع است چہ انکار آن شخص بحدیث عدم اعتقاد بحقیقت آن  
 کتاب است گو مطابق با حدیث صحیحہ اہل سنت باشد بخلاف انکار شافعی کتاب حنفی را انکارش  
 بحدیث ترجیح مذہب خود بر مذہب حنفی میباشد نہ بحدیث بطلان اصول و فروع حنفیہ سوال کسیکہ  
 کلمہ کفر بر زبان سے راند و نماید کہ این کلمہ کفر است یا نہ کافر میشود یا نہ جواب کفر این شخص در میان  
 فقہا متکلف فیہ است در روایات آن در خزائن الروایات و غیر مذکور است بہر حال آن شخص را ازین قول  
 توبہ و استغفار باید کرد سوال کسیکہ امانت علم و علمانایہ حکم و حدیث جواب کسیکہ امانت دین  
 علما نماید بحدیث آنکہ این علم دین علما موجب خست یا رطل و امانت حق اندو این علم محض برای  
 مضایاق و تافنی موضوع است پس آن شخص کافر است و اگر امانت مثل علم نجوم و غیر آن نماید بیچ  
 باحتی ندارد و اگر امانت غیر علم دین نماید کفر سے و ان نیست آرسے ممنوع است لیکن امتناع  
 امانت آن بقدر مرتبہ علم است اعنی اگر علم شریف تر است مثل صرف و نحو امانت آن ممنوع است  
 اگر علم باین مرتبہ نیست امانت آن در امتناع باین مرتبہ نیست سوال کسیکہ پدر و مادر او  
 اق کرود باشند بخشدہ شود یا نہ جواب عاق کہ در عوام مشہور است یعنی اخراج پسر از نسبت حج  
 ریح اسلے ندارد و این عاق سبے اصل پسر از ثبوت احکام آن مثل اخذ میراث و غیر ان خارج نمیشود

[illegible]

و غیر اكمال التبعال بود بامدینه منوره باقی ماند حکم حریت و رقت کفار حرمی پس درین سلسله هم اختلاف  
روایات بسیار است اکثر فقها منویسند که صورت موقوف شدن ایشان چنین است که استیلا واقع شود  
و باز با جزایر اسلام بیایند آن زمان ملوک میشوند و بعضی فقها نوشته اند که اگر حرمیان بخوشی خود  
یا بزور و قهر اولاد خود را و اقارب خود را بیع نمایند و این معنی در انبارانج نیز میباید میشود و موافق حد  
زمین مذموب قوی معلوم میشود زیرا که بیع بسیاری از حبید و امار و در عهد انجذاب همین قسم واقع شده  
مثل بیع زید بن حارثه و سلمان فارسی و دیگر گسان همین قسم واقع شده بود و آنحضرت ملکیت آنها را مسلم  
داشتند و در جامع الروایه منویسند و تملک همایانی بالاستیلا و الاحراز هم بالاستیلا و علی سباح  
فلو اهدی ملک من اهل الحرب الی مسلم بدیه من احرامهم ملک الا اذا کان ذی تراب له و لو دخل دارهم  
مسلم بالان ثم شترى من احد هم ابدن ثم اخرجهم الی دارنا قهر الملك و اکثر الشایخ علی علیه السلام یملک فی دارهم  
و یخرجهم عن محمد علیه السلام حتی یجبر علی اخرجهم عن ابی یوسف یجبر و قال الکرمی ان کافرا یورث اهل البیت  
فالیوم جائز الا فلا کما فی المحیط و فیه اشعار بان الکفار فی دارهم احرام و لیس کذا ک فانهم اقرار فیها و  
ان لم یکن ملک لاحد علیهم علی ما فی عناق المستصفی و غیره **سوال** در حق سید متبذع یا محب او  
بافسق یا مشکم بکفر چه حکم است **جواب** این سلسله حاجت بحواب نامرود زیرا که نفس قرآنی درین  
باب کافی و شافی است قال الله تعالی قال یا نوح انه لیس من الملک انه عمل غیر صالح و در صحیح آمده که  
که در مکه شریف موجود است که آن آل ابی فلان لیسوا باولیای علی اما و لیس البهائم و در روایت  
دیگر است ان اولیای الا المتقون **سوال** در تحفه اثنا عشریه مرقوم است که منکر ضروریات دین  
کافر است علو درجه ایمان حضرت علی و شستی بودن ایشان و لایق ملافت پیغمبر صلی الله علیه و سلم  
بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعییه متواتره ثابت است پس منکر این امور کافر باشد چنانچه خواهد  
در احکام اخروی کافران و دمای مغفرت برای ایشان نباید کرد و نه از جنازه ایشان نباید خواند پس درین  
شیه هم کافر باشد چرا که نصوص قطعیات در حق حضرت صدیق اکبر و فاروق اعظم زیاده تر از جناب امیر  
است و خود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم بر جنازه شخصی که با حضرت عثمان رضی الله عنه عداوت  
داشت نماز نخواند پس اختلاف در کفر شیعه نزد اهل سنت چه سبب است **جواب** خوارج  
یک مذموب دارند ازین جهت در حال آنها علما را اختلاف نیست زیرا که خوارج با وصف تعدیه فرق آنها

[illegible]

نزاع کردند و صحابه کبار از نفس الامنه من قریش جمیع انصار السکین داده آنوقت حضرت صدیق اکبر  
فرمودند که گروه مسلمانان بیکدیگر از عمر بن الخطاب و ابوعبیده بن الجراح که استحقاق خلافت دارند  
انتخاب کنند خلیفه و نویس آنرا پس همیشه حضرت صدیق این لفظ چه قسم میفرمود و حضرت فاروق وقت شهادت  
خلافت در میان شش کس چه قسم تجویز میفرمود و حضرت زبیر و طلحه در وقت خلافت حضرت امیر مرتضی  
بعیت طواف کردند و اگر خلافت باجماع باشد پس برودت جواب در صحت خلافت حضرت امیر  
ظاهر است که حضرت ابان باوصف اجتهاد تمام عمر بعیت نکرد و اندک بسیار از صحابه از حضرت امیر  
آزاده خاطر شده پیش معاویه رفتند و حضرت سعد و قاص و غیره صحابه کبار در جنگ حضرت امیر شریک  
نشدند جواب آنچه حضرت شاه ولی الله فرموده اند که خلافت بنص ثابت است مراد ایشان آنست  
که در نفس الامر نصوص مشواته و دلالت میکنند بر خلافت علی الترتیب نه آنکه خلافت در وقت انحقا  
بنص ثابت شده چه در وقت انحقا و خلافت هر کس بملیکه که امانت الفور حاضر شد تسک نمود و در دست  
تتبع نصوص از معاوان آنها نیافت نصیق الوقت و آنچه حضرت صدیق فرمود که اگر گروه مسلمانان بیکدیگر  
ازین دو کس اختیار کنند خلیفه میشود و عرض ایشان آن بود که اظهار انصاف نمایند و دعوی نص بران خود  
نکنند چه معلوم داشتند که یا بنی امیه و المو منون الا یا بکر و الا یا شازلیقین بود که این امر شدنی است  
حاجت و دعوی نص برای خود نیست خود بخود خواهد شد و حضرت عمر فاروق که وقت شهادت در میان شش  
کس خلافت را شور و گداز کردند استند بنا بر همین بود که تعیین خلیفه را بر دوش خود نگذارند و الا از حضرت عمر بارها  
منقول است که اشاره بخلافت خنشین علی الترتیب نمودند و حضرت زبیر و طلحه که در وقت خلافت  
حضرت امیر کلمات اگرا گفته باشند از آنچه است که بعیت بزور قاتلان حضرت عثمان می شد  
هر چند در نفس الامر استناد و استحقاق خلافت حضرت امیر میباشند و آنچه از مقررات است که خلافت  
باجماع ثابت میشود مراد آنست که اجماع اکثر اهل حل و عقد موافقت باشد اگر یک دو کس خارج از  
اجماع شوند بر دوش بیاورند که اکثر حکم اکثر چنانچه سعد ابن عباد در وقت انحقا و خلافت حضرت  
امیر صدیق داخل در اجماع نشد و ابان ابن عثمان از مجتهدین صحابه نبود و خلافت او مضرب است  
و کسانی از صحابه که از حضرت امیر آندده خاطر شده پیش مخالفت رفتند پیش از دو سه کس نبوده اند مثل  
مغیره بن شعبه و غیره که در مجتهدین صحابه معدود نیستند و معبود از ردگی ایشان از جهت شکایت



[illegible]

همین حدیث پس حضرت امام حسین رضی الله عنه بکدام دعوی از مکه مفسد برآمده و در کربلا شهادت نمود  
 و علما و محدثان در مشکوٰۃ و غیره موجود است که اکثر پادشاهان ظالم خواهند بود و بسیار ظالم  
 خواهند بود و محاسن عرض نمودند که در آنوقت مسلمانان تعرض از پادشاهان نخواهند کرد و حضرت علیه السلام  
 فرمود که مسلمانان را نرسد که از پادشاه وقت که تسلط بر مملکت گرفته باشد تعرض نمایند نه آن مسلمانان  
 خود ظالم و باغی خواهند گردید پس حضرت امام حسین رضی الله عنه چرا مقابله کردند و سلطنت یزید  
 از روی سلطنت ظالم و ثابت است بچهار خروج حضرت امام حسین علیه السلام بیابان و دعوی  
 خلافت را شده پیمانیکر بمرد سی سال منقضی گشت نبود بلکه بیابان تحلیص رعایا از دست ظالم بود  
 و اعانتة الظالم علی الظالم من الواجبات و آنچه در مشکوٰۃ ثابت است که حضرت صلی الله علیه و سلم  
 از بغی و خروج بر پادشاه وقت اگر چه ظالم باشد منع فرموده اند پس در آنوقت است که آن پادشاه  
 ظالم با سنان و فرعون تسلط نام پیدا کرده باشد و هنوز اهل مدینه و اهل مکه و اهل کوفه تسلط یزید پلید  
 را رضی نشده بودند و مثل حضرت امام حسین و عیسیٰ بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر  
 رضی الله عنهم بیت نموده باجماع خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بر آن دفع تسلط و بود و بر آن  
 دفع تسلط و آنچه در حدیث منوع است آن خروج است که برای دفع تسلط سلطان جائز است  
 و الفرق بین الدفع و الرفع ظاهرش هو فی السائل الفقہیہ سؤال در صورتیکه کسی نیت کند  
 که اگر این کار من حسب حاجت بر آید گا و سید احمد کبیر یا گو سپند شیخ سعد و غیره بیا بدم و بعد از آن حاجت  
 بکار در آنجای بنام خدا کرد و حال آنکه در نیت نسبت گا و بسید احمد و شیخ سعد و بسید و حدیث انما  
 الاعمال بالنیات ناطق است و ان الله لا یظفر فی صورکم و لکن ینظر الی قلوبکم و دنیا کم برین معنی  
 شاه رسد و مبعوث خیر من عمله نیز دلیل برین که نیت را داخل ضرورت است پس در صورت مذکور  
 اکل گا و غیره درست است یا نه جواب در حل و حرمت و بجهت بر قصد و نیت فایده است اگر نیت  
 تقرب الی الله یا برای اکل خود و یا برای تجارت و دیگر امور مباحه فیج می کند حلال است و الاحرام  
 قال فی التفسیر النیشاپوری تحت قوله و اهل به لغیر الله قال العلماء لو ان مسلما فیج ذبیحة و قصد بها  
 التقرب الی غیر الله مار مر ذبیحة و ذبیحة مر ذبیحة و فی الذل المختار فیج لقدم الامیر و نحوه کو اند  
 من الغطاء یحرم لانه اهل به لغیر الله و لو ذکر اسم الله تعالی و لو ذبح للضیف لایحرم لانه سنه الخلیل

[illegible]

او صاحب النصب وذكر اسم الله عليها لا تحل بهذه النصب العبرنج وما يربط ذلك بل قصد التقرب  
 الى غير الله او تغيير السبيل المشهور في الذبح من استعمال الآلة المحددة ونحو ذلك فلعنا انهم الى قوله  
 وقد فصل كما حوالته ما ذكر في الآيات الا ان كماله في غير ما كان سبب نزول هذه الآية مشبهة  
 المشركين حيث كانوا يقولون المسلمين يطربون الا انهم انتم لا تأكلون الميتة وقد قبلها الله وما كانوا  
 يتقنون بايديكم فقد رجمتم مقتولكم على مقتول الله فاما باب الله تعالى عن ذلك بان الميتة لم يذكر  
 معها اسم الله فذلك حرميت وكذا الرقوة والحققة والمردية لم تقتل على الوجه المأذون فيكون  
 الله فحرمت وما قتلنا وبادينا انا صار جلالا ان قتلها منع باذن الله تعالى وبأوجه المشرع بحيث  
 خرج منه الدم المسفوح ومع ذكر اسم الله تحليلها وتجويم ذلك عين التعظيم لله تعالى واما حديث  
 القتل فمخالفة لهية لان كل مقتول الله سوار كان بايدينا وبايدي غيرنا او بايدينا تحتها  
 اذ لا موت عندنا الا باذن الله كما قال الله تعالى في النفس من موتها ولذلك اجتمع اهل السنة  
 والجماعة على ان المقتول ميت لا جله والله اعلم والما وقع في البيضاوي وغيره من التظاير  
 انهم قالوا واما اهل بالغير الله اسي ما رفع الصوت بعند ذبحه للصنم فمعنى على ما جرى عادة المشركين  
 في ذلك الزمان ولذلك افرقت التفسير القديمة بين باذكر اسم غير الله عليه وبين ما قصد به  
 التقرب الى الله تعالى لان شركي ذلك الزمان كانوا يخلصون في الكفر وكانوا اذا قصدوا التقرب  
 بذكر اسم الله الى غير الله ذكروا عليه عند الذبح اسم ذلك الغير بخلاف مشركي المسلمين فانهم يخلصون  
 بين الكفر والاسلام فيقصدون التقرب بالذبح الى غير الله ويذكرون اسم الله عليها وقت الذبح  
 فالجواب كغير سراج والثاني كغير صورة صورة الاسلام وكانوا يعتقدون ان لا طريق للذبح الا بالله  
 سوار كان الله اذ غير الله وقد جرى هذه العادة في زماننا ايضا فانهم يشهدون فلان فيج بقرقة  
 لابل السيد احمد كبير مثلا سوار ذكروا اسم الله عليها عند امر السكين اولادها ما وقع في الهداية وغيره  
 ان يذكروا اسم الله قبل الشئ اخره وهو ان يقول عند الذبح اللهم تقبل من فلان ذبحة فلان  
 مسائل احمد بها ان يذكر موصولا لا معطوفا فيكون ولا يحرم الذبحة وهو المراد بما قال وتفسيره ان يقال  
 بسم الله محمد رسول الله لان الشريعة لم توجد فلم يكن الذبح واقعا الا انه يذكر بوجود القرآن صورة  
 يتصور بصورة المحرم والتثنية بان يذكر موصولا على وجه العطف والشركة بان يقول بسم الله

[illegible]

بلکه چند مدت مسلم لیکن برین تقدیر لازم می آید که از فرقه ناجیه کسی در نار نباشد حال آنکه احادیث  
 قطعیه وارد است که فساق مؤمنین را چند مدت داخل نار خواهد شد جواب این شبهه شبهه قدیمه است  
 و علماء پنج شش جواب فرین شبهه نوشته اند که در شرح عقائد ملاحظه و دعای آن میگرد مسطور  
 و منتخب اجوبه مذکوره سه جواب است جواب اول که ارجح و اقوی است جواب محقق دوانی است  
 باختیار شق ثانی جواب داده اند حاصلش آنکه مراد دخول است لیکن دخول من حیث الاعتقاد و فرقه  
 ناجیه را اصلاً از حیث اعتقاد و دخول نار خواهد شد اگر چه از حیث تقصیرات عمل در نار داخل شوند و آنچه  
 برین جواب ایراد کرده اند که اخبار من حیث الاعتقاد در نقطه حدیث که کلمه فی النار کلمه فی النار بدین قرینه است  
 اخبار بدین قرینه نیاز نیست پس فرقی نیست بلکه در اینجا چهار قرینه برین تخصیص موجود است اول آنکه مستشرق امتی ثلثه و جولان  
 فرقه فرموده اند و افتراق در عمل درین حدیث مختصر نیست خواه تنها گرفته شود خواه مع الاعتقاد چنانچه  
 بدیهی است چه ریش تراشان و حریر پوشان و نار کان نماز و نار کان روزه و مانعان زکوة و نار کان  
 حج و مرکب هر کس به مثل زنا و لواط و شرب خمر و قمار و مسراق و قطارح الطریق و غیر مهم من اصناف  
 العصاة فرقه جدا گانه است پس مراد نیست مگر افتراق من حیث الاعتقاد پس موجب دخول نار نیز همان  
 اعتقاد فاسد خواهد بود و دوم آنکه استثنای الا واحدة دلالت میکند بر آنکه منشاء نجات این فرقه امر است  
 مشترک در سایر اعااد این فرقه و مشترک در سایر اعااد این فرقه نمیتواند شد مگر اعتقاد و اختلاف اعااد کل  
 فرقه فی الاعمال سوم آنکه تعریف فرقه ناجیه باین عبارت که الذین هم علی ما انا علیهم و اصحابی دلالت  
 میکند بر آنکه چیز سه واحد بعینه مشترک است در میان این فرقه و رسول و جمیع اصحاب او صلوات الله علیهم  
 و مسلم و هیچ مشترک غیر از عقاید نیست بالبداهه چهارم آنکه در صدر این حدیث در روایات صحیح این  
 عبارت دارد و شده که افترت الیه و د علی احدی و سبعین فرقه و افترت النصارى علی ثنتین و  
 سبعین فرقه و مستشرق امتی علی ثلثه و سبعین فرقه و ظاهر است که در اینجا مراد افتراق بحیثیت عقائد  
 پس درین است نیز مراد همان افتراق خواهد بود و منشاء دخول نار افتراق مذکور است پس منشاء دخول  
 نار همان عقائد که در آنها افتراق واقع باشد شده جواب دوم که مختار حجة الاسلام امام غزالی است  
 و محققین محدثین آنرا پسند نموده اند آنست که مراد از فرقه ناجیه کسانی هستند که آنها را دخول نار مطلق  
 نیست لاسن حیث الاعتقاد و لاسن حیث العمل یعنی در سابق غلاب در بهشت خواهند رفت

[illegible]

ليس بمراد پس معنی کلام این چنین شد که کل الفرق طے البطل ولو بسبب عقیده او عقیدتین  
 او عمل او عملین و الفرقه الناجیه لا بطلان فی عقیدتھم و عملھم الا ان تخیس الفرقه الناجیه بمن  
 لا بدعۃ فی اعتقادہ و عملہ اصلاً کہ متوقع الجواب الثاني لو تخیس البطلان بالاعتقادات فقط  
 فی جمع الی الجواب الاول و لهذا رد صد کلام اشارہ نمودیم کہ جواب اول سہمان ست ارجح و اقوی  
 سوال سود دادن بخریان درست است یا نہ جواب عبارات کتب فقہیہ عام واقع شدہ اند  
 دادن و گرفتن را شامل اند مثل الاربوعین المسلم و الحربی فی دار الحرب و قاضی سنار الد صاحب  
 یاتی ہی در رسالہ توجیہ دادن سود نیز نوشته اند اینوقت فقیر را یاد نیست لیکن این قدر ظاہر است  
 کہ گرفتن سود از خربیان باین وجه حلال است کہ مال حربی مباح است اگر در ضمن ان نفیض عہد بنا  
 و حربی چون خود بخود و بدید بلاشبہ حلال خواهد بود و دادن سود بخریان باین وجه حلال است کہ  
 خوراندن حرام بمسلمان درست نیست و آنها حرام خواهند اگر چیزی ببطریق سود داده خواهد شد پیش  
 ازین نیست کہ حرام خواهد خورد و آماذ میان ہر چند کہ کافر حرام خواهد باشند در دار الاسلام دادن سود  
 ازین جہت حرام است کہ ترویج معاملہ سود در دار الاسلام سے شود و در دار الحرب این بہر دو علت  
 منقود است پس مباح باشد و تحقیق اینست کہ دادن سود بالتبع حرام است کہ مال کسی نگیرد بلکہ مال خود  
 میدہد و مال خود دادن گو در ان نقصان خود باشد خصوصاً براسے دفع حاجت و دفع ظلم مباح است  
 پس در حرمت در ان ہمین دو چیز است یکے آنکہ غیر را حرام بخوراند مثل دادن رشوت بہ قاضی عالم  
 دوم آنکہ باعث ترویج این معاملہ در دار الاسلام میشود و لهذا دادن سود بنا بر اضطرار در دار الاسلام  
 ہم جائز داشته اند و خضکہ در گرفتن و دادن فرق بسیار است گو در اصل وند ہر دو شریک اند و حال  
 حوی مشتاکر مکانات متعده فروختہ سے شود و شقیعان لواجازت داده اند مگر یک شفیع شفعہ خود را  
 نہ خواہد لیکن تمام حوی را خرید نمیکند بلکہ مکائے کہ متصل زمین است خریداری مینماید و مشتری  
 راضی بتفریق بیع نمیشود و میگوید یا تمام حوی خرید کن یا از شفعہ دست بردار شو شفیع را میرسد  
 کہ مکان متصل خود را بگیرد و تمام حوی را خریداری نکند جواب درین مسئلہ اختلاف است و محتاج الی  
 مینویسد کہ فتویٰ برہمین است کہ شفیع را میرسد کہ تفریق بیع نماید فی مختار الجوابات رجل طاع فزیر  
 و بعض کل من الشقیعین طارق باحد الارضین کان للشفیع ان یأخذ الارض التي تلاق أرضه دل الی الارض



[illegible]

هر که مایل و بالغ و مسلمان در شریعت نبوی این اعتقاد میکنند و میگویند همه دست یعنی خدا بیواسطه  
 همه اشیا شده است این کلام کفرست یا نه بینوا تو جواد جواب ظاهر منی این کلام خلاف شرع است  
 اگر گویند این کلام حلول حق تعالی را در اشیا یا اتحاد اشیا بآن ذات مقدس اعتقاد می نماید  
 پس کفرست و اگر میگویند که مراد من تحت که در هر چه ظهور صفات اوست مثل ظهور صفات راضی در مرتبه  
 پس کفر نیست لیکن ترویج این کلام که موجب خلاف شریعت است در مجالس و محافل مخصوصا در مجمع عظام  
 که باعث سخن بیهوده و بیارزوم و قبیح است فقه البخاری فی کتاب العلم عن امیر المؤمنین علی کرم الله  
 موقفا دروسی فی بعض الکتاب مرفوعا حدیثا الناس بما یعرفون انهم ان یکنز الله در سوره و سوره و حدیث  
 وجود در شرح صراحت نماید و در کتاب و نه در حدیث حضرات مصوفیه براسه تأکید کشف و شهود خود که  
 ملازم این مسئله بر همان است از کتاب و سنت اشارات بر آورده اند مثل الا انه بكل شیء محیط و کل  
 شیء مالک الا وجه الاکل شیء ما خلا الله باطل و انکم لودقتم بحیل الی الارض السابعة السفلی محیط علی  
 و اذا صلی احدکم فلا یفرق امامه فان الله قبل وجهه لیکن ظاهر است که این اشارات دلیل صریح  
 نمیتواند شد بلکه علماء ظاهر همین اشارات را مقلوب کرده الزام بصوفیه داده اند و گفته اند قوله تعالی کل  
 شیء محیط دلیل صریح بر غیریت است لان محیط غیر الحاط و کذا قوله کل شیء مالک اسی فی المستقبل  
 لا فی الحال بدلیل قوله کل نفس ذائقة الموت بدلائل کثیره مثل قوله فانجینا موسی من معه اجمعین و  
 بدلیل قوله کم الکنا من القرون من قبلهم فدل علی انهم یسوا بها لکن بالفعل بخلاف من قبلهم قوله  
 کل شیء ما خلا الله باطل المراد بالبطالان بطلان عبادته لا بطلان ذاته بدلیل قوله ربنا ما خلقت هذا  
 باطلا فانه یدل علی انه لا شیء من المخلوق باطل و کذا قوله محیط علی الله یدل علی ان الله باطل محیط  
 غیر الله و کذا قوله فان الله قبل وجهه فان المبنی علی التوحید الوجودی کون الله تعالی ایامه و خلافه  
 و فیه و تحت لا اختصاص بقبل الوجه باجماله این اشارات مثبت مدعا صراحت نمیتواند شد بلکه در  
 ثبوت این مسئله بر کشف و شهود حضرات مصوفیه است قدس السلام را هم و محققین اینها این مسئله  
 را بطور سه تقریر فرموده اند که هیچ وجه مخالف شریعت نمیشود زیرا که وجود مطلق را که عین ذات حق میگویند  
 در مرتبه ثابت میکنند در مرتبه واجب است در مرتبه ممکن و حاققت و قدیم و مجرد و مادی و مؤمن و کافر  
 و سگ و خوک و فی حد ذاته متبر است ازین قیود و ملوث نمیشود و بقایع مثل حقیقت جسم که جوهر قابل

[illegible]

غم ابتداء سے مراد اس سچ انکا ان رسولاً جامعاً الاحکام الشریعہ والطریقۃ اشہد و اہم من مراعاة حقوق  
 الشیخ اذ انکاد لیا فقط و ذلک بقولہ لذلک اہیب و اشار لے الشیخ العلی بقولہ من غادر من لیوث النخ  
 و کانه اشار لے علی اسد اللہ فانہ شیخ الولاية المطلقة المحمدیہ و انما ذکرہ بلفظ الخاد و وصفہ بالاختصار لان  
 امر الولاية مبطل و انہم تحت القیاب و اشار لے شروط الشیخ من قولہ یغزو فیلم ضرعاً من ای الریح  
 و القلب فان الشیخ یریبہما معاً یقطع العلائق من العشار و الاخوان و من شروط الشیخ انہ اذا ساد قریناً  
 نفی لہ ہمتہ فی دفع الوباء و النظرات و الشبہات و قولہ منہ تظل سبع الجوضا مرقہ بنی لایقدر شیئ  
 الا انس و الہم علی اضلال من دخل فی طریقۃ و اما قولہ و لا شیئ بوادیہ الار جیل فاشارة الی ان  
 من شرط المرید ان کیون عالی الہمہ لاراجلہ و اشار لے فناء النفس بقولہ و لا یزال بوادیہ  
 انو لقتہ مطرح البزخ ثم ما و الی ترجیح الرسول علیہ السلام بقولہ ان الرسول النور یستفاربہ بہ ہند  
 من سیوف اللہ سلول - ثم اشار لے رفقاہ بالطریقۃ و جلسا را الخافعات بقولہ فی حصبتہ من قریش النخ  
 و وصفہم بصفات عظیمة منها ان قائلہم قال بطلن کتہ اسی من جانب الغیب لما اسلموا اسی و خلوا  
 فی الطریقۃ و بالیو الشیخ زولوا اسی اترکوا المال و النجاہ و الادطان و العشار بالترک و التجرد قطع  
 العلائق و ہی الهجرة الحقیقۃ لکنہم ما جنبوا و ما زالوا عند لقاء الاعداء من النفس و الشیطان و الخلق بل  
 قویت ہمتہم علی المجاہدہ و منها انہم کشم العرائین البطل لایبالون بمجاہدۃ النفس ثم اشار لے  
 انہم لبسوا لباس التقوی و الشریعۃ بقولہ لبسہم من نسج و اشار لے عزائم الشرع بقولہ بیض سوانح  
 و اشار لے نفی العجب بقولہ لایفرحون النخ و آلے الصبر علی مشاق الطریقۃ بقولہ و لبسوا مجازیع النخ  
 و اشار لے النشاط فی الطریقۃ بقولہ یمشون مشی الجمال الزہر النخ و اشار لے فناء نفوسہم بعبود ہمتہ  
 بقولہ لایقع الطعن الا فی نخورہم النخ و عند ذلک یشی السلوک الکبیری و بقی الوہبی سوال ہندوی  
 کنا نمدن جائزست یا مکروہ جواب در کتب فقہ ہندوی را کہ سفیجہ و سفلیج گونید مکروہ نوشتہ اند  
 و در شرح وقایہ سے نویسند و کیرہ السفیجہ و ہی اقراض لستقوط خطر الطریق فی المغرب السفیجہ بضم سین  
 و فتح التاء ان یدفع مالا بطریق الاقراض لیدفع الی صدیقہ فی بلد اخر و انما یقرضہ لستقوط خطر الطریق  
 امیرم بریکہ این معاملہ در نجابہ صورت میشود و گاہے مبلغ را بقدرہ مینویسند نہ زیادہ نہ کم و گاہے  
 کم میگیند و زیادہ سے نویسند و گاہے بالعکس یعنی زیادہ میگیند و کم مینویسند و در صورت اول

[illegible]

بکفره انجا جائز شد زیرا که در بابیه مذکور است ولای المؤمن المسلم والحربی فی دار الحرب وقامه و مفسر است  
که الاطلاق فی الروایات یعنی من تقسیم پس هر دو صورت افتد و اصطلاحی و فعلی شد لیکن مسلمانان  
باید که در دادن سود و بجزئی احتیاط کنند بے ضرورت نهد و اقامت جمعه در دار الحرب اگر از طرف کفار  
و اهل ستمان در مکانی منسوب باشد باذن اوده است و الا مسلمانان را باید که یک کس را  
امین در میان باشند و من قرار دهند که با بارت و حضور او اقامت جمعه و عیاد و انکاح من لا ولی  
من السفار و حفظ مال غیب و ایتام و قسمت ترکات متنازع فیها طے حسب السهام می نمود و باشد  
نه آنکه در امور ملکی تصرف کند و در اخلاص نماید و اگر ازین امور هیچ یک مشخص نکرد و باید که بعد از او ای  
نماز جمعه چهار فرض بنیت آخر ظهر ادرکت و قسه و لم اصله او اندایند تا از عهده فرض بالیقین بر آیند  
فیه الهدایة لاربابین المسلم والحربی فی دار الحرب فلان لابی یوسف و الشافعی لهما ان الاعتبار  
بالسما من منہم فی مانا و لنا قوله علیه السلام لاربابین المسلم والحربی فی دار الحرب ولان ما لهم سلاح  
فی دارهم فبای طریق افتد المسلم افتد مالا مباحا اذ الم یمن فیه عند بخلاف استمان من منہم لان مال  
سار محظور بعقد الامان استی و فی العالمگیریة من باب استیلاء الکفار اعلم ان دار الحرب تعبیر دار الکفر  
بشرط واحد و هو الظہار حکم الاسلام فیها قال محمد فی الزیادات الفنا نصیر دار الاسلام دار الحرب عند ابی حنيفة  
بشرط ثلاث احدا و ابرار احکام الکفار علی سبیل الاشتہار و ان لا یحکم فیها بحکم الاسلام و ان لا یمن  
ان یکون متصلة بدار الحرب لا یختل بینہما بلدة من بلاد الاسلام و الثالث ان لا یبقی فیها مؤمن  
ولا ذمی تنها بالامان الاول الذمی کان ثابتا قبل استیلاء الکفار المسلم باسلامه و الذمی بعقد الذمة  
و قصه المسئلة علی ثلثة ادج اما ان یغلب اهل الحرب علی و من دارنا افارت اهل مصر و غلبوا و ابر  
احکام الکفر و نقص اهل الذمة العهد و تغلبوا علی دارهم ففی کل من ہذا العصور لا نصیر دار الحرب الا ابتداء  
شرطا و قال ابو یوسف و محمد بشرط واحد لا ینز و هو الظہار احکام الکفر و هو الیقین استیضا فی العالم  
من باب الجمعة بلاد علیها ولایة کفار یجوز للمسلمین اقامتہ الجمعة و نصیر القاضی قاضیا برضی المسلمین و یجوز  
علیہم ان یتسوا و الیاسما کذا فی معراج الدرایة استیضا سوال بت پرستی و وزارت به خواست مالی  
کرد که ترک کن بت پرست گفت که اگر شرک خدا دانسته بت پرستی کنیم البتہ شرک است و اگر مخلوق فیها  
بت پرست نمایم بگو شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا و موجود بت پرست گفته

[illegible]

در وقت درخواست مطالب خود از بتان نمی‌فهمند و میگویند که سفارش ما بحضور پروردگار قبل و بعد از نماز است  
 و مطلب ما را از جناب او قائلی برآید بلکه از بتان خود درخواست مطلب خود میکنند و آنچه گفته است که هر چه  
 مقصود شما از اهل قبور است همان قسم مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است نیز خطا در خطا است زیرا  
 ارواح را تعلق بر بدن خود که در قبر مدفون است البته می‌باشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند و آنها  
 قبور موجودان خود را تعظیم نمیکنند بلکه از طرف خود صورتها و سنگها و درختان و دیوارها را قرار میدهند که نسبت  
 فلانی است ای آنکه آن چیز را تعلق بآن ارواح باشد یا بدن آنها را اینجا سوخته گرد و این قرار داد  
 انفراتی را هیچ اثر نیست آنرا حاجت رعای مندگان خالق اکبر از راه رحمانیت خود میفرماید آنها را  
 فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب و الخفیات است حالات مندگان  
 خود را میداند و در زندگانی آنها حاجت روائی منکوح است از هر طرف که مطلب خود را خواهند مطلب ایشان را  
 بایشان میدهد چنانچه پیشین حاجت پسر خود را که صغیر السن است میداند و در وقتیکه از دنیا بگذارد و بایه خود  
 چیزی را می‌طلبند و میدهند حال آنکه خداوند بزرگوار و بزرگوار و بزرگوار است حال بتان بلکه حال اهل  
 قبور نیز موافق قاعده اهل اسلام و آنچه مرقوم شده پس هرگاه که حجاز است و اهل قبور ثابت شد بعض  
 مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش سیتلا و سانی و غیره چگونه باز خواهند آمد پس فرق در میان است و  
 اهل قبور پرستش سیتلا و سانی بچند وجه است اول آنکه اهل قبور معلوم الذکر صلحا و بزرگان المعجود اند  
 سیتلا و سانی موهوم محض از وجود آنها معلوم نیست بلکه ظاهرا خیال جنبدی این مردم است و دوم آنکه سیتلا  
 و سانی بر تقدیر وجود آنها از قبیل ارواح خبیثه شیاطین اند که بر اندازی خلق بسته اند اینها را با ارواح طیب  
 انبیاء و اولیایچه مناسبت نسوم آنکه است و اهل قبور بطریق دعا است که از جناب الهی عرض کرده  
 مطلب ما برآید و پرستش این چیزها بنابر اعتقاد استقلال و قدرت است که کفر محض است سوال  
 صالح را بعد وفات نام گرفته میگویند که فلان ولی است مخالف عقیده اهل سنت و جماعت باشد  
 یا نه بحکم امثال الشهادتین که از ده خصصت عقیده اهل سنت و جماعت است جواب مرد صالح  
 و بزرگ و حیات و بعد از ممات ولی گفتن بنابر آنست که افعال و اقوال ولی از وصا و همیشه و حیات  
 ولی بحسب ظاهر در رویداد و وجود و اعتقاد و بهیستی بودن او با قطع و یقین نباید کرد که مخالف عقیده اهل  
 سنت است زیرا که احوال باطن او و خاتمه او و مجلس را غیر از علام الغیوب معلوم نیست و همین است



[illegible]

که متولی این وقت یک کس را از آنها که موصوف بجدالت و ابانت باشد از طرف خود مقرر سازد و تدویر و بنا  
بر روزه که در گاه می آید بقدر حاجت و اولاد و خدمت باید نمود و متولی جمع و تقسیم یک کس این  
باجر ساخت و تقسیم بر رؤس ایما و اولاد و خدمت باید نمود مانند تقسیم خس بر رؤس القری آن کس است که حاجت را  
دارند یا خدمت را در درگاه می نمایند یا باعث جمعیت خلایق میشوند ترجیح آنها با کسی ندارد و قیاساً علی  
التفصیل من لیس و سجاد و نشین و خلافت و دعوی دارو یک کس است ریاست جمع و تقسیم و عزل و نصب خدمت و  
تقسیم و تأخیر مصالح و این همه مورد نیست بلکه مفوض بالتفاق انجاء است و اگر اتفاق نکنند مفوض بر  
رأی حاکم عادل است و دوم اخذ بیعت و تلقین از کار و اقامت جمعه و جماعات و ترتیب حلقه ذکر و اشغال و  
این همه هم البته مورد نیست بلکه موقوف بر لیاقت این کار است و در معرفت لیاقت این کار سه طریق است  
قیاساً علی الخلافة الکبری اول آنکه جاده نشین سابق او را خود خلیفه ساخته باشد و باخذ بیعت و تلقین از کار  
و او را بحضور خود مجاز و مافون ساخته باشد و دوم اتفاق و اجتماع خلفا و مریدان بزرگ و هم پیران و بزرگان  
و سجاد و نشین این کس ستم شوری یعنی چند کس از پیران کار کرده و صاحب آن طرفه با هم مشوره نموده  
یک کس را از اولاد و یا از خلفای آن بزرگ بخدمت او منصوب سازند و دعوی این سجاد و نشینی و خلافت  
ابتداء قاضی استماع ننماید بلکه اهل حل و عقد انجاء است و انقید کند که از میان خود نایک را که الیق باین کار  
باشد خلیفه سازند یا چند کس را از آنها انتخاب نموده این امر را در آنها شور می سازند اما بعد از آنکه یکی از طرق تله  
تخصه برای سجاد و نشین و خلافت تعیین شده باشد و شخصی دیگر با او درین امر منازعت ننماید البته دعوی  
تخص اول را بشنود و رفع نزاع با قاضی شهود و مشیر بر ثبوت سجاد و نشینی و خلافت یکی از طرق تله  
سیتا نگیرد و اگر شخص دوم دعوی نا اهلیت شخص اول و تغییر و تبدیل سیرت محمود میکند پس تفتیش نموده  
صدق و کذب آنرا بد یافته اگر خواهد اهل را معزول نماید و در نصب خلیفه دیگر به یکی از طرق ملائمه تمسک  
شود بالجمله درین امور و داشت جادی نیست و داشت محض در اعیان مملوک آن سیت است که در آخر خبر  
میات مالک آن بود و اگر هر دو کس دعوی تعیین خلیفه سابق میکنند یا هر دو کس دعوی اتفاق اهل حل و عقد  
اهل شوری نمایند قاضی بطلب شهود و ترکیه آن رفع نزاع نماید سوال روپ و اس گس این مواری  
چند بگیه زمین خود را نزد باقی شاه رهن داشته باقی آنکه منافع آن اراضی و ثمر آن انجبار بطوع خود  
بلا اگر اه و اجبار بر رهن داده ام و مهیه نموده ام تا وقتی که آن مرزونه را از مرزین استخلاص نمایم حالاً بعد



که درین شاة و اباح المیزان انیشرب اینها کان المیزان انیشرب اینها و لا یکن فضا منادیه ذابیح الثما  
 والذی اذیه استیج سوال استعمال اینک بر قبور جائز است یا نه جواب استعمال اینک هم از معارف  
 و مزامیر و آلات لیهو ممنوع و در ایام بر قبور یا غیره در دست این چیز یعنی معارف و مزامیر و آلات لیهو کتب  
 حدیث و فقه مشروح و مبسوط است فقط آواز خوانا یا همراه و یا نه است بر غیر قبور و بر قبور بدعت است از هر  
 اولی است سوال تعیین وقت و ترتیب روز بعد ساله پنا بر زیارت قبور بزرگان جائز است یا نه جواب  
 رفتن بر قبور بعد ساله یک روز معین کرده سه صورت است اول آنکه یک روز معین نموده یک شخص  
 یا دو شخص بغیر میت اجتماعیه مردمان کثیر بر قبور محض بنا بر زیارت و استغفار بر و ندای تقدیر و دعای  
 ثابت است و در تفسیر و غشود نقل نموده که هر سال سال آنحضرت علیه السلام بر مقامی می رفتند  
 و دعا براسه مغفرت اهل قبور می نمودند این قدر ثابت و صحیح است دوم آنکه میت اجتماعیه مردمان  
 کثیر جمع شوند و ختم کلام الله کنند و فاتحه بر شیرینی یا طعام نموده تقسیم در میان حاضران نمایند این هم  
 معمول در زمانه سنی غیر خدا و خلفای راستین نبود اگر کسی اینطور بکند یا نیست زیرا که درین قسم فتح  
 نیست بلکه فائده احیاء و اسوات را حاصل میشود و سوم طود جمع شدن بر قبور نیست که مردمان بیک روز  
 معین نموده و لباسهای فاخر و نفیس پوشیده مثل روز عید شادمان شد و بر قبرها جمع میشوند قص  
 و مزامیر و دیگر بدعات ممنوعه مثل سجود براسه قبور و طواف کردن قبور و نمایند این قسم حرام و ممنوع  
 است بلکه یعنی بحد کفر می رسند و همین است محل این دو حدیث و لا تجعلوا قبری عیداً و لا تجعلوا قبری عیداً و لا تجعلوا  
 شریف موجود است و اللهم لا تجعل قبری و ثنایه این هم در مشکوٰه است سوال اقرار غلامی نسبت  
 به بزرگان و خواجگان که نه بزر خرید و اند کردن جائز است یا نه جواب لفظ غلام بد معنی استعمال  
 میکنند بکے یعنی ملوک و خرید و دم یعنی خادم نسبت کردن بمالک یعنی اول است و نسبت به بزرگان  
 یعنی اول دروغ است که بزرگان اینکس را هرگز نه خرید و اند و یعنی دوم میتوان گفت لیکن  
 چون لفظ موهم باشد اهل اسلام را این قسم الفاظ استعمال کردن نشاید زیرا که شرک چنانچه در عبادت  
 و قدرت میشود و همین قسم شرک در تسمیه هم میشود و این قسم نام نهادن شرک در تسمیه است اینهم  
 حتر از لازم است چنانچه در ترجمه قرآن مسمی بر فتح الرحمن و رحمت آیه فلما آتاهم صالحاً جلاله شرک کار  
 با آنها فتعالی الله عما یشرکون مذکور است که فلان چنانچه دانسته شد که شرک در تسمیه نوعیت از شرک

[illegible]

حضرت یوسف علیہ السلام فروخته بودند این قسم ملائکه دادشایح بایه جانزداشته اند و نقل از کتاب  
میخاط آورده اند لیکن اکثر علمای این را مسلم ندانند و گویند که مخصوص در زمان حضرت یوسف بود و حالا  
موقوف شد دوم آنکه بندگان و دیگر کفار که در دارالاسلام باشند و مطیع بادشاه وقت اولاد خود را  
بفروشدند این قسم نزد امام شافعی جائز است و در مذہب احنفی جائز نیست مسئلہ در حالت جنابت  
خودن و اشامیدن ریه است اولی آنست که وضو کرده بخورد مسئلہ پانچامه دلنگ و از امر و  
از نشناختنک پائین کردن کوه است مسئلہ موسیکه بر لب صحر وید اگر از لب فروم افتد برین  
آن نهایت موکد قریب بوجوب است و اگر از لب فروم افتد بالا بالا دراز میشود پس بریدن  
آن واجب نیست مگر خوف فوافنادن زیر اگر گلبیارد از میشود فروم افتد و در زمان محایده  
مسئلہ برده حلال و شرع بر مذہب صحیح سه قسم است اول آنکه جماعه از مسلمانان که در ملک کفار  
نمی باشند بطریق تاخت در ملک کفار رفته اولاد آنها را اسیر کرده بیارند دوم آنکه کافران حربی  
اولاد خود را بفروشدند مسلمانان از آنها خریدند بیارند بشرطیکه مالک آنها بفروشد سوم آنکه  
ازین هر دو قسم برده که نمیشد نکاح حلال اند از غیر مالک خود و خسر یا پسر متولد شود آن نیز  
در ملک مالک و باید ادا نمیشد نکاح حلال است و قسم چهارم مختلف فیه است نزد بعضی علماء حلال  
است و نزد اکثر علماء حلال نیست و آن آنست که مسلمانان در وقت غنیمت و جنگی و اگر جنگی اولاد  
خود را بفروشدند نزد صاحب محیط موافق نقل ملا الهیادشایح بایه این قسم برده نیز در ملک محایده  
در باید لیکن فتوی برین قول نیست اصح آنست که آن برده را بقصد ثواب خرید نماید تا از عذاب  
زندگی خلاص شود لیکن ادا برده خود نداند و معامله کنیز و غلام با و تساهل و بیج و شرادرست نیست و  
نمی نکاح روانیست مسئلہ قال فی شرح العقائد و الجمع بین قولهم لایکفر احد من اهل القبلة و قولهم  
یکفر من قال بخلق القرآن ادا استحالہ الرویه اوسب الشیخین اولعنها و امثال ذلک مشکل است  
و قال المدقق شمس الدین النجاشی فی حاشیه قوله من قواعد اهل السنه ان لایکفر معوز و القائل  
ان لایکفر فی المسائل الاجتهادیه اذ لا نزاع فی تکفیر من انکر ضروریات الدین ثم ان هذه القاعدة  
للشیخ الاشعری و بعض متابعیه و اما البعض الآخر فلم یوافقهم و هم الذین کفروا المعتزله و الشیعہ  
فی بعض المسائل فلا احتیاج الی الجمع لعدم اتحاد القائل استنبه ولا یخفى ان الجواب الاول

[illegible]

وجوبها وسنتها فلا اذا شبهته في ان من انكر وجوب الزكوة او وجوب الوفاء بالعهد او وجوب الصلوة  
 الخمس لو كون الاذان مستونا قد كفر كما يدل عليه قتال ما نفي الزكوة في صدر الاسلام نعم في بعضها يكون  
 كفرا دليلا لكن التاويل غير مسموع في امثال هذه الامور الجلية كما يتم مع تاويل ما نفي الزكوة متمسكين  
 بقوله تعالى ان صلواتك سكن لهم وكما يتم مع تاويل المحروية في انكار التكليم متمسكين بقوله تعالى ان الحكم الا لله  
 واما التكفير بخلق القرآن وانكار الروية وانكار العلم بالجزئيات على الوجه الجري مع القول بثبوت  
 العلم على وجه كلي فلا ينبغي الاقدام عليه اذ ليس يخالف هذه الاحكام منصوفا نصا جليا لافى الكتاب  
 ولا في السنة المتواترة هذا وقد تعالى اعلم فان قيل بالدليل على ان المراد من اهل القبلة هم المصدقون  
 بجميع ضرورات الدين اتى دلالة بلقط اهل القبلة قلنا الدليل على ان الكفر مقابل الايمان تقابل بعدم  
 والمكثة اذ الكفر عدم الايمان والمثاقبان بالعدم والمكثة لا يكون بينهما واسطة بالنظر الى خصوص الموضوع  
 وان امكن بينهما واسطة بالنظر الى الواقع كالعمى والبصر فان الذي من شأنه البصر لا يخلو عن احد عما ولا  
 شبهة ان الايمان مفهومه الشرعي المقبر به في كتب الكلام والعقائد والتفسير الحديث هو تصديق النبي  
 صلى الله عليه وسلم فيما علم بحجية ضرورية مما من شأنه ذلك يخرج العيسى ويحذون الحيوات والكفر عدم الايمان  
 مما من شأنه ذلك التصديق فمفهوم الكفر هو عدم تصديق النبي صلى الله عليه وسلم فيما علم بحجية ضرورية  
 ومجيبه ما ذكرنا من ان من انكر واحد من ضرورات الدين التمسك بالكفر نعم عدم التصديق له مراتب اربع  
 فيحصل الكفر ايضا اقسام اربعة الاول كفر الجبل وهو كذب النبي صلى الله عليه وسلم صريحا فيما علم بحجية  
 به مع العلم بكونه عليه السلام كاذبا في دعواه وهذا هو كفر الجبل وارضاه والثاني كفر الحجج  
 والعناد وهو تكذيبه مع العلم بكونه صادقا في دعواه وهو كفر اهل الكتاب بقوله تعالى الذين اتيناكم بالكتاب  
 يعرفونه كما يعرفون ابناءهم وقوله وحججه واسباها يستيقننها انفسهم ظلما وعلوا وكفر البليس من هذا القبيل  
 والثالث كفر الشك كما كان لاكثر المنافقين والراعي كفر التاويل وهو ان يحل كلام النبي صلى الله عليه وسلم  
 على غير محمله او على التقيية ومراعاة المعاصح ونحو ذلك ولما كان التوجبه الى القبلة من خواص معنى  
 الايمان سواء كان شاملة او غير شاملة سجد واعن الايمان باهل القبلة كما مر في الحديث نهيت عن  
 قتل المسلمين والمراد المؤمنين مع ان نفس القرآن على ان اهل القبلة هم المصدقون بالنبي صلى  
 الله عليه وسلم في جميع ما علم بحجية وهو قوله تعالى وصد سن سبل الله وكفر به وليس به الحرام واخراج الـ



[illegible]

قلمی در مورد آمدن اختلاف محل حکم مختلف آمده بسیار واقعی و بجایست بلکه بخاطر فقر و تنگدستی میرسد که بدون  
 اختلاف محل نیز تعارض نیست زیرا که وجه اعطاء در هر روایت مختلف است در روایت جواز بیع و در استعین  
 بانعام موبد واقع شده سوار کان التابید حقیقه که انعام ح فی المنصور بالتابید و حکما کافی صور و حکومت  
 و در روایت منع بیع و در اعطاء وجه ادرار و استحقاق مقید نموده و ظاهر است که این تفسیر منافی تابید است  
 پس اگر انعام وقت زمینی را که ملک بیت المال است باقی وجه کان بطریق انعام موبد به یک بخشند  
 ملک او میشود و اگر همان زمین را بوجه ادرار و استحقاق بکس بدهد در دست او عاریت می شود  
 پس منع تعارض با اختلاف وجه اعطاء است اگر چه محل واحد باشد و طے به التفریر تصدیق بحسب الاحتمالات  
 العقلیه اربع صور الاولی ان یعطى الامام ارضا مملوكة لبیت المال طے وجه التابید حقیقه و حکما  
 والثانیة ان یعطیها طے وجه الاکار والاستحقاق والثالثة ان یعطى الامام ارضا مملوكة لذی او مسلم  
 طے وجه التابید والرابعة ان یعطیها الامام طے وجه الادار والاستحقاق اما صورت ثالثة محض  
 احتمال عقلی است خلاف شرع پس باقی نماند مگر صورت در یک صورت رقبه زمین ملک  
 آن کس میشود و در باقی محض حق اخذ خراج یا عشر لیکن مشکل اینست که اینهمه قواعد باینچه درین  
 ملک رائج است تطبیق نمیتوان داد زیرا که زمینداران در هر جا دعوی مالکیت خود مینمایند پس  
 زمین که ملک بیت المال است دین ملک موجود نیست و همچنین زمین موات یا زمین که بیت  
 عدم دارد و بیت المال داخل شده باشد یا آنرا از مال خراج خریداری شده باشد تحقق نیست و اگر باشد  
 میز نیست پس این حکم را در جای معین جاری کردن ممکن نخواهد شد مگر بنا بر آنچه حضرت شیخ جلال  
 تهرانی سر قیس بالمدسره در رساله خود اختیار فرموده اند که زمین هندوستان در ابتدا امر فتح  
 مانند سواد عراق که در عهد حضرت فاروق رضی الله عنه مفتوح شده بود و موقوف بر ملک بی المال  
 است زمینداران را بر این اذوقیت فداعت و حفظ و خلعت نیست چنانچه لفظ زمیندار نیز اشعاری  
 بآن میکنند و تعمیر و تبدل زمینداری و غزل و نصب زمینداران و اخراج بعضی از آنها و اقرار بعضی و  
 اعطای بعضی اراضی بانفانان و بلوچان و سادات و قدوائیان بصیغه زمینداری و دالت صحیح  
 برین میکنند و در صورت جمیع اراضی هندوستان ملک بیت المال گشت و بعد از مرگ  
 علی النسف او اقل منه دوست زمینداران پس هر قطعه که با و شاه وقت بطریق تابید حقیقی

[illegible]

و العالم مخصوص بتناول افراد الباقية ولولنا والذبيحة في الصورة المذكورة ليست وانما في شيء من الخصص  
 اما عدم دخولها فيما سوى قصد به السرف الى غير الله قطاها واما عدم دخولها فيما قصد به التقرب الى  
 غير الله فلانه عبارة عن الذبيحة التي لم يقصد بذبحها اكل لحمها بل قصد به الدفع الى الخير كما ساقى جهنما  
 ليست كذلك واما باسنة حديث الذبيحة للضيف والوليمة والاعراس والحقيقة والتجارة كذبيحة اخصا  
 مثلاً فانه لا شك ان الذبيحة في الصورة الاولى والصورة المذكورة اهل باسم الله بنيت غير الله  
 والفرق تحكم واما بقول الفصحاء فقول السرجية والكتابي اذا ذبح باسم المسيح لا يحل ولو ذبح باسم الله  
 واما ذبحه باسمه عليه السلام يحل وباري عبارات من دفع ميثود قول قاض ان كه ميگویند نیت اگر چه  
 در ذبح مشروط نیست لیکن نیت خبیثه و فاسد و ذبیحة را حرام خوانده نمود و قول الهادی و الثالثه ان  
 يقول مفسر لا عنه صورة و منته بان يقول قبل التسمية و قبل ان يضيح الذبيحة اولعبده و هذا لا بأس به  
 الى قوله و بالشروط هو الذكر النخالص المجرد لان المراد بالذكر النخالص المجرد بالذكر باللسان فقط كما  
 يدل عليه قوله بان يقول قبل التسمية النسخ في تفسير قوله صورة و منته و قول العناية في شرح قول الهادي  
 هذا و اما مور به ههنا الذكر على الذبح و المراد بالذكر للتعدى بعلمه الذكر باللسان كما تقر و احتج  
 به المالك مع في حرمة متروك التسمية ناسيا فلا تدخل الذبيحة تحت قوله تعالى و لا تأكلوا مما اعطاكم الله  
 عليه ايضا و اما بقول المفسرين فقول العالم العارف في تفسير الاحمدى ان البقرة المذكورة كما  
 هو الرسم في زماننا حلال طيب لانه لم يذكر اسم غير الله وقت الذبح و ان كانوا ايندرونها لهم انتهى و الحق  
 المبين ما قاله مولانا محمد مبین في رسالته في التذوق و فقه شيخ سد و امثال آن حرام است و نه و مانند  
 آن كه بنام شيخ سد و ذبح میکنند اگر وقت ذبح نامش گرفته باشند گوشت مردار شود و خوردنش روا  
 نباشد قال الله تعالى و لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و انه لفسق و اگر بنام خدا برسم الله الله کبر ذبح  
 کرده باشند اگر چه در دل نیت فاسد دارند ظاهر اخذ و نش حلال باشد لیکن متقی و برهنگار را باید  
 که نخورد و الا باطلان گمان برند که این نذر حلال است پس گمراه شوند نسبت به بقره و لیکن کسیکه  
 اقوال آنها مطابق افعال شان نیستند مثلاً فرقه شیعه را کافر مطلق الاجماع گویند و قوله تعالى  
 و لا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه حتى يؤمنوا و لعبه مومن خیر من مشرک و لو عجبکم الآية رابست انداخته  
 ترفیع بنات و غیره از شیعه می نمایند و کفری در اول الذریع فراموشند که چنانچه از فرقه است و الا انالی المکن

[illegible]

التي لم يقصد بها الخ هذا ليس بهدلول لغوي بقوله باقصد به التقرب لغير السد فليبين وجه دلالة هذا اللفظ  
على هذا المعنى ولا فهو مردود على قائم كيفة والاخرية ليقصد بها التقرب الى الله ولقصد اكل لحمها  
ايضا فاذا اجمع قصد التقرب وقصد الاكل في التقرب الى الله فغنى التقرب الى  
الخير اى قوله بل قصد به الدفع الى الخير ما اذا ارادوا بالغير فليبين حتى نكلم عليه قوله بنية غير الله  
لكن لا بنية التقرب به الى ذلك الغير بل بنية اكله واستفادته بالحق فعلم ان منشار اشتباه هذا السد  
انه لا يفرق بين الذبح بمعنى اراقة الدم وبين المذبوح بمعنى اللحم والحم اى اللحم اى اراقة الدم والتقرب  
الى غير الله حرمت الذبيحة ومعنى كان اراقة الدم عند التقرب الى الغير بالاكل والانتفاع طه  
الذبيحة لان الذبح عبارة عن اراقة لاحن المذبوح اى الذى يحصيل بعد الذبح من اللحم والحم والشم  
وعلى هذا قلنا واشترى لحما من السوق اذ ذبح بقرة او شاة لاجل ان يطبخ مرقا طعاما ليطعم الفقراء و  
يجعل ثوابها روح فلان طلت بلا شبهة وعلامة هذا لاراقة ان يعين بقرة فاعلمه باسم ذلك الميت  
ولا يعلمها بشئ بل يكون عند كل البقر سوار بنية في ذلك ان اللحم المشتري من السوق والحاصل  
بعد ذبح البقرة سوار في وفاء النذر قوله والفرق محكم قد علمت وجه الفرق فان هناك اراقة الدم  
باسم النذر غير بنية التقرب الى الغير تلك الاراقة بل يصل ثواب اليه باطعامه للفقراء او  
يصل نفع اليه بالاكل كما في الولايم والاعواس وفي صورة التراوح الاراقة لنفسها عما يقرب به الى  
ذلك الغير قوله والكتابي اذ ذبح باسم المسيح لايكل ولو ذبح باسم الله واداه لمسيح بكل هذا عين مذبح  
القائل بالحرمة فانه يقول لو قال رجل بحضرة الناس اني نذرت ان اذبح بقرة لله واداه بالله  
على اعتقاد الحلولية بكل ذبيحة لا غلط في نيته بل انما يخلص النية لله لكن اخطا في اعتقاده حلول الله  
في السيد احمد كبير كان نصراني يعتقد حلول الله في المسيح حيث يقول ان الله هو المسيح ابن مريم  
فخطاه في المعنونة دون العنوان فعنوانه حق ومعنونه باطل فجاءت ما لو قال اني نذرت ان اذبح  
بقرة للسيد احمد كبير فانه اخطا في العنوان والمعنون معا كما لو ذبح النصراني باسم المسيح قوله يا رب عز  
مستدفع يشود قول قاصر ان اذبح عبارات قول قاصر ان مستدفع نميشود وزير كما مراد ايشان ازيت  
خبثية انت كذا مع عنوان متقرب اليه خطا كذا انك در معنون خطا كذا مثلا ذبيحة معتزلي كذا الله تعالى  
راغبا في انزال نبي الله ورافضي كذا على ما برابر جدا تجوز ميكنه طلال است وزير كذا خطا اي انها معنونة است

[illegible]

زن نیز پس نسبت کردن ترویج آن زن باین شخص خطا ظاهر است و لهذا قال قائل العرب  
 جوتانوا بناتنا وبناتنا بوهن اجنار الرجال قوله مسکن خود را بنم مراد از حد الحرب که آنان حجت نفس  
 باشد آن دار الحرب که حجابیان از اظهار دین خود و موم و صلوة و حج و جماعات و اذان و تخطا بکنان  
 انجا را ممانعت نمایند و اگر چنین نباشد بلکه مسلمانان انجا اظهار دین خود بجه و غدره میکنند و جمعه و  
 جماعات را قایم میدارند و بیان احکام دین خود نمیکند پس آنان دار الحرب هجرت نفس  
 نیست و علی تقدیر الوجوب فی الفقه واجب نمیشود بلکه عند وجدان الملها و المفعلان النبی صلی الله  
 علیه وسلم اقام ثلثه عشر بکته الح کفار که کانوا یمنون من اظهار الدعوی و یضربون و یشتون من آمن  
 و یمنون من الصلوة فی المسجد الحرام پس حق تعالی هرگاه انصار را بعد از سیزده سال ناصر و یمن  
 انتخاب گردانید محل مسکن در بلده طیبه طیب بهیم رسید هجرت فرمودند فطاعن فی ذلک اصلا قوله  
 عرس بزرگان خود الخ این طعن یعنی است بر جهل باحوال مطعون علیه زیرا که خیر از فرائض شرعی  
 مضرره هیچ کس فرض نمیداند آری زیارت و تبرک بقبور صالحین و امداد ایشان با مدد ثواب و تلاوت  
 قرآن و دعای خیر و تقسیم طعام و شیرینی المورسین و خوب است با جماع علماء و تعین رفته عرس برای  
 آنست که آئودر مذکر انتقال ایشان میباشد از دار العمل بدار الثواب و الا هرگونه که این عمل واقع شود  
 موجب فلاح و نجات است و خلف را لازم است که سلف خود را باین نوع بر و احسان نماید چنانچه در آثار  
 نگه داشته که ولد صالح بدعوله تلاوت قرآن و ادا ای ثواب را عبادت قرار دادن مبنی بر کمال بلاوت  
 و افراط جهل است آری اگر کسی سجده و طواف و دعا بخواند یا فلان فعل کند اهل کنا بعمل آرد و البته نیست  
 بعهد او ثان کرده باشد چون چنین نیست پس چرا محل طعن باشد در منشور سیوطی مرقوم است  
 اخر جابن مندر و ابن مردودیه عن انس رضی الله عنده ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یاتی احوال عام فافاقوه و  
 سلم علی قبور الشهداء و قال سلام علیکم با صبرتم فتم عبج الله و اخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم  
 یاتی قبور النبیاء و الرسل و یقول سلام علیکم با صبرتم فتم عبج الله و اخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم  
 ان کان یاتی قبور الشهداء و الرسل و یقول سلام علیکم با صبرتم فتم عبج الله و اخرج ابن جریر عن محمد بن ابراهیم قال کان النبی صلی الله علیه وسلم  
 لان الذبیحة الخ بدیعینه مزب القاک بالحرمه قدر حج العترض الی الحق و اعترف به و حرمی علی ساء  
 و هو لا یشر قوله و هو مال بن خیر الله الخ و اعترف حج الی ذب القاک بالحرمه و ان البقره المستدرة



[illegible]

چنانچه آن صاحب خود از چند بزرگ نقل فرموده اند لیکن بعد از مروری طبقه سلف از صوفیه و گزشتن پند  
 سال از هجرت نبویه این حضرات و فرقه شدند جمیع کثیر اشارات را بر حقیقت حمل نمودند و قائل شدند  
 بآنکه وجود واحد در مراتب و حجب و امکان و قدیم و حادث و مجرد و جسمانی و مومن و کافر و نفس و ظاهر  
 ظاهر است لیکن بر نظر حکم جداوار و فرق در احکام ظاهر ضرور است مومن را حکم نجات است و کافر  
 را حکم لعن و سراسر مطلقه و تقیاس در جمیع صفات متضاده چنانچه گفته اند سه مرتبه از وجود علی دارد  
 که فرق مراتب گنی زندیق و دو بهین فرق و استقامت احکام ظاهر شریعت چه زن منکوحه حلال است  
 و اجنبیه حرام و در عجب تعظیم است و کافر معاند واجب التحقیر و هر که فرق در احکام نکند و محض وحده  
 و مجرد را ملاحظه نماید خلاف شرع است و الحاد و زندقه است و همچنین وجود را که عین ذات حق است  
 نزد ایشان با وصف ظهور در مظاہر مختلفه در مرتبه احدیت صرف پاک و منزه از تقایص و متعین  
 کمالات بداند و تفرید بداند که نقصان مراتب کثرت باو عاید نمیشود چنانچه شعاع آفتاب با وجود ویکه بر  
 سخاسات می افتد تجس نمیشود و حقیقت کلیه انسان مثلا با وجود ویکه در مسلمان و کافر و صالح و فاجر  
 و عالم و جاهل ظهور کرده و خود نقصان نمی پذیرد و همین مذهب را اکثر حضرات صوفیه و علمای نامدار  
 اختیار کرده اند و درین باب رسائل و کتب نوشته اند عمده اینها از نادریه شیخ اکبر محی الدین بن العربی  
 و شیخ سعد الدین قونوی و شیخ عبدالکریم حبلی و شیخ عبدالرزاق جیبانوی و شیخ لمان پانی تپی و از  
 کبریه مولانا جلال الدین رومی و شمس الدین تبریزی و از سهروردیه شیخ فرید الدین عطار و از شتییه  
 سید محمد گیسو و از وسید جعفری و از نقشبندیه حضرت خواجه عبداللہ احرار و ملا نور الدین جامی و  
 ملا عبدالغفور لاری و حضرت خواجه باقی بابتد کابلی و علی بن الفیاس شیخ عبدالرزاق کاشی و  
 شمس الدین قناری و قیصری و سعید الدین فرغانی و غیر ایشان گذشته اند و تصانیف اینهمه  
 بزرگان موجود و مشهور است و جماعه دیگر آنهمه اشارات را بزاوایل حکایت یا سکر حمل نموده انکار  
 وحده وجود کرده اند و گفته اند که وحدت وجود و بعضی اوقات بنظر سالک می آید نه آنکه حقیقت  
 باشد چنانچه در روشنی آفتاب همه ستارها می نور میشوند و بنظر می آید حال آنکه در نفس الامر موجود  
 نور هم دارند لیکن در وقت نهال سبب غلبه نور آفتاب نور آنها منحل میگردد و همچنین است حال  
 سراج پیش مشعل پس کسی که تبوحید صرف را پیورده اند توحید ایشان محض در شبه و دور نظر است



نور محمد صاحب بابت توحید وجودی و انکار آن وصول غرت شمول نمود مهربان من قائلین  
توحید وجودی اکثری از اولیاء الله که خواص اهل سنت و جماعت اند گزشتند در سهر طریقه  
چنانچه خطی که برای مولوی نور محمد صاحب سابق ازین مرقوم شده بشکله اسماء بعضی از آنهاست  
پس کسی که قائل بتوحید وجودی باشد او را کافر گفتن و از نماز پس پشت او را زدن و نکبت  
با او نمودن و توبیخه او نمودن هرگز روا نیست بلکه آنها را مسلمان و اهل سنت باید دانست و عالم  
مسلمانان اهل سنت از ابتدا اسلام و جواب اسلام و جواب عطسه و عیاده و مریش و شهود و جنائز و دعا  
مغفرت و رحمت نمودن باید نمود آری این اعتقاد یعنی اعتقاد توحید وجودی و اهل در ضرورت است  
عقاید اسلام نیست اگر کسی اعتقاد آن نکند و از آن باند در اسلام نفصلی نیست اما باید که او لیبر است  
را که قائل بتوحید وجودی گذشته بتخییر و ایمانت و تکفیر و تزییل پیش نباید آمد و او را حق عوام الناس  
است که ازین مسئله لغیا و اثباتا سکوت دهند و مشغول بحث و تکرار این مسئله نشوند که عقل بر کس  
بفهم آن غیر رسد و موجب فساد عقیده میگردد و ابیات کتاب طیل باغ نبی فی مثل بر همان  
الفاظ است که مانند آن الفاظ در مثنوی مولانا جلال الدین رومی و شیخ فرید الدین عطار و خواجه  
عراقی و دیگر بزرگان و مانند آن فرموده اند اما این قسم الفاظ را نقل مجلس عوام نباید نمود که سبب  
کم فہمی در فتنه نیفتند و لفظ حقیقتہ الخفایق نیز در اصطلاحات قدما صوفیہ واقع است که در کتب  
نیامده و هر فرقہ را از فرقہ های اہل سنت بعضی الفاظ مستطیع شده که در شرع اطلاق آن وارفته  
مثل واجب الوجود و در عرف متکلمین اہل سنت و همچنین لفظ وجود مطلق و در عرف صوفیہ اہل سنت  
مثل قیصری و فرغانی و مولانا جامی بسیار وارد است و در شرع وارد نشده پس اطلاق این  
الفاظ هر چند بدعت است اما بدعت سنئہ نخواهد بود چنان قدر علمای با و یانت و تقوی استعمال  
آن نموده اند و شاه محمد رمضان صاحب که مردم را بتماذیر مشغول میسازند و از قتل  
بنات و تحریک نکاح اقارب و بنی الاعمام و فتنہ غیر الله در رسوم کفر منع می نمایند همه خبر صلاح  
است در آن مانع نباید شد بلکه در ترویج و تشریح این احکام کوشش باید فرمود که احیای سنت و  
ازالہ بدعت ثواب بسیار دارد و السلام سوال چه میکنید محققان احوال کتاب و سنت و جماع  
است در مسئله فضیلت اولاد و تخمین اولاد و امام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم هر چند ثابت است

[illegible]

یکے کفارت نکاح و درین معنی تمام قریش برابر اند چنانچه در کتب فقہیہ مرقوم می شود است  
 که قریش کلمه کفار بعضیها بعض و غیر قریش کفو قریش نیستند دوم اعتبار شرف و قرب انتساب  
 بجناب رسالت بآب صلوات علیہ وسلم و این معنی بنی السالم بر غیر آنها ثابت است و همین جهت هم  
 فدی التمری از خمس بر ایشان صرف نمودن مقرون شده و رکوعه بر ایشان حرام شده اما بنوعی  
 را بر غیر ایشان شرافت دیگر است که در حدیث وارد شده ما من اعدی مدینه احد من ولد عبدالمطلب  
 الا انا اکامی بهایوم القیمه و شفاعت ایشان را تقدم است بر دیگران بموجب حدیث اول من  
 اشفع من امتی اقبل یعنی ثم الاقرب فالاقرب من قریش و ظاهر است که در قرب نسب برابر اولاد و طلب  
 بیج کس نمیتواند شد اگر کسی که تفصیل میدهد اولاد بنحون برابر اولاد عجمی بگویند اگر این معنی مراد دارد  
 پس صریح البطالان است و اگر نیست و دیگر دارد پس بیان کند تا محل نزاع متعین گردد و دعای  
 خاص در حق اولاد حضرت عباس بن ابی تراب وارد شده چنانچه در سوال مستفتی مذکور است ظاهر اثنای  
 فیه تفصیل بنحون بموجب قول تفصیل اولاد ایشان شده است و این صریح البطالان است  
 زیرا که اولاد افضل لازم نیست که افضل باشد الا در صورت تفصیل باعتبار قرب نسب آن در اینجا از  
 سر منقود است مسئله در مقدمه سرود و نهادن دفع روایات مخفیة مختلف آمده اما آنچه  
 و اقوی من حیث الدلائل و مطالبته الامادیت الکثیره اشبهه بقرنی الکتب المعقبة همین است  
 که سرود و غنای مجرد از مزایای مباح است و دفع از جمله مزایای مستثنی است زیرا که سماح آن  
 از حضرت صلوات علیہ وسلم بطریق صحیح ثابت شده پس عالم محقق را باید که بر همین روایات  
 فتوی دهد و اولیای ائمه خصوصاً کبار و جنتیه سماع همین غنای فرموده اند که بمشهور مزایای و آلات نبود  
 قال الشيخ الامام ابن الهیثم قید حرمة التقنی بما اذا كان فی اللفظ لا بالکل کصفه المذکر المراه  
 المغنیة الحسنه بوجیه التخریج الیه و الدیرانیات و الحانبات و سجا و سلم او می لا اذا اراد  
 انشاء شعر الاستشهاد و ادب تعلم فصاحتها و بلاغته لغیم اذ اقل ذلک علی الملاحی منع و انکان عوفا  
 و حکما لا لآلات لغنیها لانه الذک التقنی استیج و يقال فی المغنی شرح کنز الدقائق و اختلافوا فی التقنی  
 التخریج و قال بعضهم انه حرام مطابقا و منهم من قال لا بأس بان تقنی لیستفید بهم القوافی و الفع باقره و غیر  
 من قال سحابة التقنی لرفع الوحشة اذا کان و حده و لا یكون علی سبیل اللهو و الیه مال السرخس

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

۱  
 دین مقام کج نمایی میکنند و میگویند که گوشت را بخت تمام مرده دادند یا استبداد است و این نیز از  
 کردن جانور بنام آن مرده همین قدر قصد مینمایم برای فهمانیدن ایشان یک نکته کافی است که باید  
 باید گفت که تمام هرگاه و فتح کردن جانور بنام خدا غیر خدا نند میکنند اگر عوض آن جانور گوشت همان  
 مقدار حریبه و بخت بفرستند و خورانند و درین شما آن ننداد می شود یا نه اگر می شود راست میگوید و میگوید  
 شما از نوع غیر گوشت خورانیدن برای ثواب آن مرده نبود و الا تقرب بخدمت ننداد کرده این نیز یک  
 صریح لازم می آید و در لفظ این آیه که دو چهار جانور قرآن مجید وارد شده مائل باید کرد که اهل  
 فرموده اند نه مذبح با هم غیر الله پس ذبح کردن نام خدا همه را شهادت دادن آواز برآوردن با کلامی که در  
 و بر فدا می میکنند هیچ فائده نمیکند و گوشت آن جانور حلال نیست و در اهل را بر ذبح حمل کردن  
 فقه و عرف است برگزیده اهل دلت و عرب و عرف آن دیار و آن وقت بمحض ذبح نیامده در هیچ  
 و هیچ عبارت با کلام اهل دلت و عرب یعنی بلند کردن آواز و شهرت دادن است چنانچه اهل  
 اهل استنباط طفل نو تولد و اهل بمحض تبلیغ و نیز ذک است عمل است و اگر کسی بگوید که اهل  
 الله هرگز بمحض ذبح الله فسیده نخواهد شد و نیز اگر اهل را بر ذبح حمل کرده شود پس ذبح غیر الله را  
 خواهد شد ذبح با هم غیر الله را فسیده شود تا دعای دین مردم حاصل شود پس درین عبارت  
 اهل را بمحض ذبح گرفتن باز غیر الله را بجای با هم غیر الله را حقن قریب تجزیه کلام الهی میسر  
 در تفسیر نیتاوری میگوید اجماع العلماء و ان مسلمان ذبح و بخت و قصد بذبحها التقرب الی غیر الله  
 صارت و ذبح و بخت و بخت مترادف است و کافران در حالیت و وقت برآمدن از خانه و در راه بنام بتان  
 آواز میگرد و چون بمکه معظمه میرسند طواف خانه کعبه می نمودند این طواف ایشان بخانه خدا  
 برگزیده ایشان قبول نموده لهذا حکم شده فلا تقربوا السجده الحرام بعد ما هم نه پس و اینجا نیز چون آواز  
 برآوردند و شهرت دادند که این جانور از فدا می است و بنام او است و بر او میگویم و در وقت ذبح  
 بنام خدا ذبح کنند اصلا موجب ترتب طاعت و شرف است که تر و عوام طریق ذبح  
 جانور بهر گونه که تر و است متعین است برای رسانیدن جان جانور برای هر که منظور باشد چنانچه  
 فاسخ و قل و در خواندن طریق متعین است برای رسانیدن ماکولات و مشروبات با روح  
 خواهر بقصد رسانیدن ثواب بان ارواح نمایند یا بقصد تقرب و ذبح مشر و چا پوسی و تعلق





معاویہ را کہ کاتب آنجناب بودند فرمودند کہ یا معاویہ التی و داۃ و حضرت القلم و انصب البارون  
 امین و التور الیمین و سن المدد الرحمن و جود الرحیم و ابوداؤد و در کتابش آورده کہ آنحضرت صلی اللہ  
 علیہ وسلم گزشتند بر پارک کاغذ کہ در زمین افتاده بود نو جوان را کہ ہمراہ بود فرمودند من بن فعل ہذا  
 بسم اللہ را نہ نہیںد مگر در مقام مناسب یعنی مقام با احترام و خطیب از انس آورده مرفوعا کہ ہر کہ  
 کاغذ سے را از زمین بردار و کہ در بسم اللہ باشد نوشتہ نمیشود نزد خدا و وصیقین و والدین  
 اورا تخفیف کردہ میشود اگر چہ کافرا باشند خواص الحمد للہ الحمد للہ اس الشکر و در قصہ رفاقہ آن  
 حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکر را ہمین کلمہ او فرمودند کما رواہ الطبرانی عن النّو اس بن سہمان قال  
 خواص این کلمہ آنست کہ قایم مقام دعا است چنانچہ در ترمذی و غیرہ از جابر بن عبد اللہ واقع است  
 کہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم افضل الذکر لا الہ الا اللہ و افضل الدعاء الحمد للہ و نیز خواص  
 این کلمہ آنست کہ پر میکند میزان را و نیز در حدیث وارد است کہ التوحید من الجنۃ و الحمد من کل نعمۃ  
 و نیز وارد شدہ کہ کل امری بال لا یدانیہ محمدانہ فہو قطع و نیز از حضرت علی رضی عنہ منقول است کہ ہر کہ  
 نزدیک عطسہ بگوید الحمد للہ رب العالمین علی کل حال ناکان اورا در دندان و در گوش نشو و  
 نیز مرفوعا آمدہ از وائل بن الاسقع کہ ہر کہ مبارکت کند وقت عطسہ بہ الحمد مد موجب شفا از داء  
 و امراض بطن است و در حق او و در فرستادن شکر آنحضرت علیہ الصلوٰۃ والسلام نذر کردہ بودند  
 کہ لا شکرنا للہ حق شکرہ و ہمین کلمہ اکتفا فرمودند

## رسالہ معاد جسمانی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

سبحان اللہ الذی خلق الانسان من طین و جعل نسله من سلالۃ من ماء مہین ثم سواه و نفخ  
 فیہ من روحہ فاذا ہو خضیم مہین و لذلك خلقہم و تمت کلمۃ ربک لا ملان جہنم من الجنۃ و الناس  
 جمیعین نحمدہ علی السرور و الضراء و نشکرہ فی الشدة و الرخاء و فصلی علی نبیاسید الانبیاء  
 وآلہ الاولیاء و اصحابہ الاتقیاء اما بعد فقد کثر التشاجر فی المعاد الروحانی و الجسمانی و زعم کل مبالغ  
 نفسہ و اتخذوا ما ثبت لہ فی الصدوق و درایم ظہر یا بل ظنوه بمساعدة عقولہم المشوبۃ بالوہم امر  
 فریاد جبوہ مجبور با عن العقول و شتیاء عنہا خضا و لعمری انہ عندی من الامور انظارا ہرۃ نایب اللہ

۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

نقول تبقى قوة نفس المشترك في النفس يحصل لها العلوم السمعية والبصرية بمنزلة المحس في  
 النتيجة ومنزلة الاوامر المادنة من مشاهدة القرائن اصل ما كانت النفس في علم البرزخ فانها تعذب  
 وتتم بوجوه ابداع عقلية ووحيدة فقط وانتشار صور واشكال تحدث بها تخيل الاشباح المعاني كما يحدث  
 في المنام وبالهام ملائكة ثم تجت عزيمتها على الناموس الايامها تتولد من عزيمتها ومن تخيل النفس تلك  
 الاشباح حقيقة عجيبة تسلم لفتح روضة من رياض الجنة او حفرة من حفرات النيران اصل اذا اراد الله  
 تعالى بعد الماتة الى العالم وحدث القيامة ان يحشر الناس لاسباب خفية لا تكاد تغيب سيماني هذا  
 فانه يفيض على الارواح فيصا جلياً من قبيل مثال نوع الانسان وحدث هيئة في العالم الغيب  
 قوة في الارواح وكما لها فحينئذ يعود الى الارواح صحتها وذهب السيئات عنها فيقتضيه تمام اجابها  
 فيحينئذ يخرج اجسامها بمنزلة شجرة قطعت حتى لم يبق منها الا الدودة ثم بار مطر وبار مناسب فنبئت من  
 الدودة الاغصان والازهار والاحراق على الوجه الطبيعي فان كان هناك بدن ارضي له نوع منسوبة  
 بالنفس الناطقة والنسمة الهوائية يكون هو طبيعتها وتعلقها بالانسان لها بارها بذنا مناسباً لها اصل اذا  
 حشر واقوى في هذه الاجسام حكم المثال وشبهه لئلا الانسانية وتغلب حكم النوع فينشأ المحاسبات  
 والمناقشات اصل السرفة انواع التعذيبات والتعذيبات امتضا النفس كما لها من كل  
 جهة من القوى الجسمانية والروحية فيقع كل قوة ما لتدبره فيقضى اليه كل ما لتدبره كل قوة والتمتع  
 مسئلة تفصيل در رياض النفوس وادوال على ابن ابى طالب رضى الله عنه فصل سابع في  
 است ميگويد وقد اجمع اهل السنة من السلف واختلف من اهل الفقه والاشران علياً فضل الناس  
 بعد عثمان وهذا ما لم يختلف فيه وانما اختلفوا في علي وعثمان واختلف بعض السلف في علي ابى بكر  
 ذكره ابو عمر وابن عبد البر في كتاب الصحابة قال ابو القاسم عبد الرحمن بن الحباب السعدي في كتابه  
 بالهجرة سلف هذه الامة في تسميتهم الصديق بخليفة رسول الله صلى الله عليه وسلم وهم في ذلك اجماع  
 غلط فلطاطا هرا فمن تامله يعني الخلاف في تفصيل على ابى بكر وذلك انه ذكر في كتابه تعريضاً  
 لا تصرحاً انه كان من جملة من يعتقد ذلك ابو سعيد وابو سعيد ممن روى عن علي ان الباكر خير الا  
 بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فكيف يعتقد في علي انه خير من ابى بكر وقد روى عن علي ذلك  
 واذا اقران اهل السنة اجماعاً على ذلك علم ان ابن عمر لم يرد باحادithe المتقدم ذكرنا في باب الثلاثة

[illegible]

ان افضلنا بعد ابو بكر واما رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى علمنا ان افضلنا بعد النبي  
 ثم روات رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى عرفنا ان افضلنا بعد عمر بن الخطاب ثم روات  
 كذا في رياض النضرة وفي رياض النضرة في روايات حديث ابن عمر عنه قال كنا نقول رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم حتى فصل امته محمد بن عبد الله بن بكر ثم عثمان روات البوداد ود الحافظ في الموافقات  
 عنه قال اجمع المهاجرون والانصار على ان خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وعثمان بمقتضى الآلة  
 عنه قال كنا نتحدث في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم واصحابه او فرما كانوا ان خير هذه الامة  
 بعد نبيها ابو بكر ثم عثمان فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وسلم فلا ينكره خرجهم فيهم بن سليمان  
 والحكم بالجملة توجدها في مسند بريك روات عبد الله بن مسعود روات مرجوح است واكثر روايات اء  
 بلفظ ديكر وارادته فانه قد يمكنه وروايات صحابه ديكر راى في الخصوص حضرت علي راجع جواب خواهره

### بسم الله الرحمن الرحيم

من اللطائف التي قلما تفرج لي لحنها مذمبة ما اخترت المتأخرون لحفظها بسبب الى ضيفه وهي عدة  
 قواعد يردون بها جميع ما يحتج به عليهم من الاحاديث الصحيحة القاعدة الاولى الخاص بين فلاحته  
 البيان رواها بفرضية قراءة الشاذ في الصلوة وفرضية الاطمينان وغير ذلك قالوا لفظ اسجدوا  
 واقرأ وانما بين فلو تحبها البيان لكان الخاص لمحقة البيان والقاعدة الثانية الزيادة على الكتاب  
 نسخ فلا يكون الابائية نامة او حديث مشهور ناص الثالث المرسل كالسند الرابع لا ترجع بكثرة الروا  
 وانما هو لفظة الراوى الخاصة لا قبل الجرح حتى يكون مفسر او ذلك لان الجرح والتعديل انما هما  
 في الاكثر اجماليان السادسة قول ابن الهمام في بعض كتبه ما صححه البخاري ومسلم ونظرهما لا يجب علينا  
 قبول كيف وكلم من راو يخلف فيه الناس باجتهادهم ممن جرح ومعدل نفسي ان يكون الذي صلوه مجروح  
 عندنا ما نسا ذلك انخفضه او مضعوه لا يجب علينا ان نقول به كيف وعسى ان يكون الذي جرحه عند  
 موثوقا به فاذا لا اعماولنا الا على ما ذكره اصحابنا السابعة قال ليس اصحاب الفتاوى اذا كان  
 في المسئلة قول ابى حنيفة وصاحبيه حديث يحكمون بصحة وجوب اتباع قولهم دون الحديث لا تظن  
 ابى حنيفة وصاحبيه انهم عارضوا الحديث مع صحته وحقه الاستبطا منه ولا تظن بهم انهم لم يبلغهم الحديث  
 تقرب راينهم وسنته عليهم الشا منه كل حديث ام يروه الا من ليس فقيها فانفسه فيه باب الراى لا يجب

[illegible]

ابی حنیفہ لان التسلیم عندہ لیس لہ من عن خلقہ قال قال لنا ابن مسعود الاصلی بحکم صلوة  
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلے ولم یرفع یدیه الامرة واحدة مع تکبیر الا فتلح رواد الترمذی وواللہ  
 انجدیث متوید است مذہب انام ابو حنیفہ راوہ یکہ رفع یدین نیست وراجح تکبیر سے مگر در تکبیر  
 افتتاح آن النبی صلی اللہ علیہ وسلم والابکر و عمرؓ کاوا لیتحتون الصلوة بالحدید رب العالمین  
 رواہ مسلم ابن حدیث تائید میکند حنفیہ را کہ سیدہ انفا تہ نیست قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 من صلی صلوة لم یقرأ فیہا بام القرآن فہی خداج لنا غیر تام رواہ الترمذی ابن حدیث نیز تائید میکند  
 بذہب ابی حنیفہ زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خواندن فاتحہ را خداوند فرمودہ و خارج یعنی قہر  
 است پس معلوم شد کہ خواندن سورہ فاتحہ فرض نیست زیرا کہ اگر فرض بودی لفظ دیگر میفرمودہ  
 مثل فسا یا صم جاز پس معلوم شد کہ خواندن سورہ فاتحہ و صلوة واجب است نہ فرض زیرا کہ  
 اگر دون فرض موجب نقصان صلوة نیست بلکہ موجب عدم جواز است عن ابی ہریرۃ انہ کان یقول  
 من ادک الکتۃ فقد ادک السجدة من فاتتہ ام القرآن فقد فاتتہ خیر کثیر رواہ مالک فیہ دلیل  
 علی ان الفاتحہ لیست بفرض کما ہونہ مذہب ابی حنیفہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاصلوة  
 لمن لم یقرأ بام القرآن فصاعدا رواہ مسلم ابن حدیث نیز بظاہر تائید میکند بذہب ابی حنیفہ  
 زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ اند الاصلوة اگر ابن مراد نفی اصل است لفظ فصاعدا  
 درست نمیشود زیرا کہ بفرضیت خواندن زیادہ از سورہ فاتحہ کسی قائل نیست بالا جماع پس  
 لازم آمد کہ مراد از نفی کمال است قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من انظر فی تطوعہ  
 فلیتقہ رواہ احمد وادلیل علی مذہب ابی حنیفہ بان النقل یلزم بالشروع -

### رسالہ غنا

### بسم اللہ الرحمن الرحیم

اما غنا پس کلام خدا و احادیث سرور انبیاء علیہ التحیۃ و التسلیم است آن باطنی است قال اللہ  
 تعالیٰ و من الناس من یشتري لہو الحدیث لیضل عن سبیل اللہ و یعالم از عبد اللہ بن مسعود  
 و ابن عباس و حسن و عکرمہ و سعید بن جبیر رضی اللہ عنہم نقل کردہ کہ لہو الحدیث غنا و فراہ  
 و معارف است و در مالک گفتہ کہ ابن عباس و ابن مسعود قسم بخوردند کہ لہو الحدیث غنا است





والفتاویٰ فی الزلزلہ المؤمنین عمر فرمایا روایت نموده کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود البقیۃ سخط  
وغناہم بہم بقیۃ و شعب الایمان انجا بر آورده کہ انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فرمود الغناۃ  
التفاق کما ینبت للدار الزرع فی الختاتین مجر الغنا والاستماع الیہ معصیۃ و فی المضمات  
من اباح الغنا لیکون فاستقاده فی الافتیارات کبیرۃ فی جمیع الادیان و فی الحیطۃ الغنی و یتفرق  
و استماعہا کل ذلک حرام و مستحبہا کافرو فی اختیار الفتاویٰ و بکیرہ التزیج بقراءۃ القرآن الاستماع  
الیہ لانیۃ یسبیل الفضل مال فستقیم و ہوا لغنی و فی الفتاویٰ البقیۃ الغنی و استماعہ و ضرب اللہ  
و جمیع النواع الملاہی حرام و مستحبہا کافر ہی اللہ تعالیٰ الزاد و الجہۃ الذین ابتلوا بخیف علیہم  
الکفر و فی جامع الفتاویٰ استماع الملاہی و المجلس علیہا و ضرب المزامیر و الرقص کلہا حرام  
و مستحبہا کافرو فی الجمادیۃ من النافع اظم ان لغنی حرام فی جمیع الادیان و فی النہایۃ لغنی  
و الطنبور و البربط و الدف و ما یشبہ ذلک کل ذلک حرام و معصیۃ بقولہ تعالیٰ و من الناس من  
یشتری لہو الحدیث و فی التاتارغانیۃ من البتیمیر سل الخلوا فی عن سموا انفسہم بالصوفیۃ فاشتعلوا  
بنوع کبس و اشتغلوا باللہو و الرقص و ادعوا لانفسہم منزلۃ فقال اقرؤا علی السکند با و سل السکا نوا  
راغبین من الطریق المستقیم بل یقولون من البلاد قطع فستقیم عن العامۃ فقال اما طۃ الاذی ابلغ فی  
و اشل فی الدیانۃ و تمیز الخبیث من الطیب از کسے و اولے و ذہ الروایات کلہا منقولہ عن سیارۃ  
انہا العالم للتوسع الکامل شیخ محمد فرخ السمر ہندی فی ہذا الباب الارواۃ المعدن و البہایۃ فاہما  
نقلت من عین الکتاب و قال شیخ فیہا ان سبعا و سبعین لفراسن الفقہاء و الفقوا علی تحریم الغنا  
و من اسماہم علی التفصیل و ترک ہنا خفایۃ التظویل۔

## رسالہ بیج کینزان

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کینزان و غلامان باعتبار ملک و عدم آن شش قسم اند اول المکہ جاعۃ مسلمانان از دار الاسلام  
و دار الحرب رفتہ بقرہ و غلبہ کفار حریان را خواہ مرو باشد خواہ زن خواہ صغیر خواہ کبیر گرفتہ بندی کرد  
و دار الاسلام بایند یا کفار حریان یک ملک کفار حریان ملک دیگر را ہمین قسم غلبہ نموده بایند  
و بین ہر دو قسم بندی کنندگان خواہ مسلمان باشند یا کافران مالک این کینزان و غلامان



خرید نماید یا حربیان ملک دیگر از دارالاسلام گرفته بندی کرده بزند اینها در ملک داخل نشوند بگویند  
 و غلامان غلامند زیرا که ایشان در دارالاسلام احراز اند هرگاه ایشان از حر قرار داده شد پس هر که اسیران  
 و یا کافر بگیرد ایشان را ملک نمیشود چنانچه در کتاب در مختار فی باب استیلاء الکفار سے نویسنده  
 غلو سے اہل الحرب اہل الذمۃ من دارنا لا یملکونہم لانہم احراز پنجیم آنکہ جاریہ مجبولہ الحال باشند معلوم  
 نیست از حربیان یا از اہل ذمہ پس اگر آن جاریہ منغیرہ است کہ بعد بلوغ نرسیدہ قول قابض آن  
 معتبر است و اگر کبیرہ بالغہ است پس قول آن معتبر است چنانچہ اندوایات کتاب الاستبہاء  
 والنظایر معلوم میشود کہ جاریہ المجبولہ الحال المرجع فیہا الی صاحب الید انکانت صغیرہ والی  
 اقرار انکانت کبیرہ وان علم حالہا فلا اشکال ششم آنکہ مسلمانان حر و در حالت مخصوصہ فقط والدین  
 میفرارند و کسی دیگر این را بگیرد و شرعاً این قسم کثیر نمیگردد اگرچہ در فتاویٰ منی تامل مینویسند  
 کہ این حکم کثیر شرعی است برین روایت فتویٰ نیست و نہ معمول بہ است زیرا کہ جمیع متون  
 بلکہ حدیث محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام حر را مال اعتبار نکرده اند و کسی کہ این قسم زن و در  
 باشد از وطنی کردن ببدن نکاح جائز نیست و اللہ اعلم سوال چہ میفرمایند علمای اہل سنت و جماعت  
 کثیر قسم اند تو لے در باب تعزیر داری عشرہ محرم و ساختن ضرائح و صورت قبور و علم و غیرہ جواب  
 تعزیر داری و عشرہ محرم و ساختن ضرائح و صورت و غیرہ درست نیست زیرا کہ تعزیر داری عبارت  
 ازین است کہ ترک کنند و ترک زینت کنند و صفت مخزون و عکین نمایند یعنی مانند صورت زنان سگ  
 وارندہ بنشینند و مرد را هیچ جائز نیست در شرع ثابت نمیشود مگر زنان را بعد وفات زوج خود چارہ  
 و دہ روز سوگ آمہ در مادر اسے زنج اگر کسی از اقارب او بمیرد تا سہ روز لگرت ترک زینت و غیرہ  
 کند جائز است و بعد سہ روز آنرا درست نیست چنانچہ در حدیث آمدہ لا تحلل لامرأۃ تو من بالند  
 والیوم الآخر ان تحمد علی میت فوق ثلاث لیل الال علی زوج اربعۃ اشہر و عشرہ ارواء البخاری  
 و مسلم و نیز تعزیر داری کہ ہمچو معتقدان میکنند بدعت است و همچنین ساختن ضرائح و صورت  
 قبور و علم و غیرہ انہم بدعت است و ظاہر است کہ بدعت حسنہ کہ در آن ماخوذ نباشد نیست بلکہ  
 بدعت سیئہ است و حال بدعت سیئہ اینست کہ در حدیث وارد است شر الامور محدثاتہا  
 و کل بدعۃ ضلالہ رواہ مسلم و حال بدعت کہ این قسم بدعتہا اختراع میکنند آنست کہ بدعت ادا صلیب و این سیئہ

[illegible]

پنج است باطنی باشد و قابل انزال باشد در انجام هم خواندن موجب ملاست و مطعونیت بخواب کردن  
 که نیست کمال خواند سوال بدون ساختن ضربت و غیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک  
 داشته یا نداشته مجلس گریه ترتیب کردن و انتخاب و احادیث صحیحہ شہادت جناب سید الشہدا  
 ذکر کرده بکار کرد و ضم کلام امد کردن و پنج آیت خواندہ فقط تا تہ نمودن جواب بدون ساختن ضربت  
 و غیره فقط در مکان تبرک صحیح مثل موی مبارک داشته یا نداشته مجلس گریه و ذاری الخ انہم جائز  
 نیست بر اہل انہم بحث سنیہ است فقط ذکر احادیث صحیحہ شہادت و تم کلام اللہ و تہائیکہ  
 خواندن مضائقہ نیست و تبرک صحیح مثل موی مبارک اکثر جا بصحت بہم غیر سید بنا بر او نام عوام  
 کمال انعام است آنرا تبرک دانستن این را شاید مادلے کہ بطریق صحیحہ تبرک بودن او ثابت نشود  
 اغنیاء و صحت او بنیاد کرد و چون ترک مفقود شود محض مجلس گریه و ذاری کردن مانده و انہم مجلس  
 مرتب کردن فقط برای گریه و ذاری از سلف ماثور نشدہ و اگر تبرک صحیح مثل موی مبارک ہما بخایا  
 جائز دیگر یہ باشد و زیارت از رفتن مضائقہ ندارد سوال و در ان ایام ترک زینت و لذات  
 کردن و عین و حرمین بطور ماتم زوگان ماندن جواب ترک زینت و غیرہ بالا منقول شد سوال  
 ساعی و مساوی بودن در امور تعزیرہ داری و غیرہ از خود با پاس خاطر با پاس قرابت یا تنبیہ  
 ہما یکی و ہم خانگی شدن و اسباب خود استعارہ دادن جواب انہم جائز نیست چرا کہ اعانت  
 بر محصیت میشود و اعانت بر محصیت غیر جائز سوال در حق کسے کہ مرثیہ و کتاب و نوچہ خانی  
 میکند خاد چیزے از اجبت بگنہ یا نگنہ جواب در حق کسے کہ مرثیہ و کتاب کہ وہ ان احوال  
 غیر و حق باشد موجب بزرگ کاری میشود و همچنین نوحہ خواندن گناہ کبیرہ است و در احادیث  
 و سیدان وارد است چنانچہ در حدیث است لعن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الناحیۃ و المستقیمۃ  
 رواد البوراء و کذا فی الشکوۃ و اجرت گرفتن بر مرثیہ خوانی و نوحہ و غیرہ حرام زیرا کہ قاعدہ نسخ  
 است کہ بر محصیت اجرت گرفتن درست نیست چنانچہ بر خرامیر و غنا اجرت گرفتن حرام است  
 ہمین قسم برین چیز ہا حرام سوال در مقدمہ منہدی تاکہ شب باز و ہم جمع البانی روشن میکند  
 و مفسر جناب حضرت سید عید القادر حیلانی قدس اللہ سرہ العزیز سے نمایند و نذر و نیاز  
 سے آرنہ و فاتحہ سے خوانند جواب روشن کردن منہدی حضرت سید عبدالقادر انہم بحث سنیہ



بسم الله الرحمن الرحيم

نحمده ونصل على نبيه الكريم وعلى آله وصحبه وذو القربى الفضل الجسيم علم رحمتك انتك المجتهدين  
الباحثين من دلائل الاحكام الشرعية وما أخذنا من اراء الاحاديث رسول الله صلى الله عليه وسلم  
متعارضة وانما الصعابة والتأويلين مختلفة وهي اعم لما أخذوا في الاحكام بحججهم واذا اختلفت  
رايهم في وجه التفصي عن هذا التعارض والاختلاف فالذي اختاره مالك رحمه الله تعالى اهل المدينة  
لان المدينة بيت الرسول وموطن خلقه وسكن اولاد الصحابة واهل البيت ومهبط الوحي واليهما  
اعرف بمعا في الوحي فكل حديث او اثر يخالف علمهم لا بد ان يكون منسوخا او ما اولادهم خصوصا او مخالف  
القصة فلا يعتنى به والذي اختاره الشافعي رحمه الله تعالى اهل الحجاز واشتغل بالدراسة مع ذلك حمل بعض  
الروايات على حالة وبعضها على حالة اخرى وسلك مسلك التطبيق مهما امكن ثم لما ارجل الى  
مصر والعراق وسع روايات كثيرة عن ثقات تلك البلاد ترجع عنده بعض تلك الروايات على  
عمل اهل الحجاز فحدث في مذهبه قولان القديم والجديد والذي اختاره احمد بن حنبل رحمه الله تعالى  
حديث على ظاهره ولكنه خص بموارد ما مع اتحاد العلل وجاز مذهب على خلاف القياس في اختلاف  
الحكم مع عدم الفارق ولذلك نسب مذهب الى الظاهرية واما الذي اختاره ابو حنيفة رحمه الله تعالى  
وهو اقر بين قتاد وميان ذلك انا انما تبعنا فوجدنا في الشريعة منسفين من الاحكام منسفة هي القواعد  
الكليات المطروقة المنكسة كقولنا لا تنزروا زرة وزر اخرى وقولنا الغنم بالغرم وقولنا اخراج بالقبول  
وقولنا العتاق لا يحل النسخ وقولنا البيع يتم بالايجاب والقبول وقولنا البينة للهدى واليمين على  
من تكلم ونحو ذلك مما لا يحصى وصنف وردت في حوادث جزئية واسباب مخصوصة كأنها بمنزلة الاستثناء  
من تلك الكليات فالواجب على المجتهد ان يحافظ على تلك الكليات ويشرك ما دار بالان  
الشريعة في الحقيقة عادة عن تلك الكليات الاحكام الخالصة لتلك الكليات لا يدرى سببا ما ومخصصاتها على ايقين  
فلا يلتصق اليها مثال ذلك ان البيع يبطل بالشروط الفاسدة قاعدة كلية وما ورد في قصة  
جابر انه اشترط الحملان الى المدينة في بيع الحمل قصة شخصية جزئية فلا يكون متعارضة لتلك الكلية  
وكذا حديث المضطرب تعارض القاعدة الكلية التي ثبتت في الشرع قطعا وهي قولنا الغنم  
بالغرم ونحو ذلك من المسائل ولزم من هذا ترك العمل باحاديث كثيرة وردت على هذا النسق الجزئي



[illegible]

حضرت عبدالمطلب باو حق و بعضی رسائل خود نوشته اند که در سینه ظالمی در مکه و مدینه استغفار دارد  
 و در تبت آنکه بحسب جناب سالتماب را خواب دید که میرزا بنده اشرب الحمر حالا در ایامی می باید که در شراب  
 مرشد یا نموند اما و آنجا قالمی بهین جواب نوشتند که در حقیقت خمر مخصوص قطعیه دارد و اندواین خبر  
 اسناد را اسب غفلت و سنام و مظنه غلط فہمی پس روایتی کہ برین عمل نماید بکلی ظاہر نیست کہ  
 آنحضرت لا شرب الخمر فرموده باشند این کس اشرب الخمر شنید و فہمید بدلیل آنکہ حضرت آدم المؤمن  
 مالمشہ صدیقہ فرمود کہ عبدالمطلب خمر فرمود روایت میکند کہ ان المبت یجذب بکار اہل طیم  
 یعنی مرد را بسبب گرہ اہل و عشا تر خودش در قبر عذاب میشود فرمودند کہ رحم اللہ اباعبدالرحمن یعنی  
 عبدالمطلب ہم کہ او مدعی گفته است برا آنحضرت لیکن غلط فہمیدہ است آنحضرت بر یہودیہ میگرفتند  
 کسان او برو میگرفتند فرمودند این یہودیہ را عذاب میشود و کسان او برو گرہ میکنند از ہجر و عفا  
 سبب فہمیدن نوعی از غلط فہمی است و علی ہذا القیاس رواہ حدیث را در شنیدن و فہمیدن  
 غلطی واقع شد لیکن ہر گاہ احادیث مشہورہ از طرق متعددہ دارد میشوند تدارک غلطی زود میشود  
 بخلاف حالت سنام کہ در شنیدن حدیث منامی تنہا یک کس سے باشد و او ہم محمود و شایر خواب  
 کیست کہ غلط فہمی اور اندازد کند چون این مقدمہ مہم شد پس میگویم کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ  
 وسلم بران شاہ را ہمین فرمودہ باشند کہ فرزند تو شفا یافت و مطلب تو حاصل شد برگشتہ طاهر  
 کن و این شخص یعنی بران شاہ چوں گفتہ طاهر را در غلیہ ملو داشت بچہ در شنیدن این لفظ تو ہم  
 کرد کہ شاید امر میکنند حال آنکہ ایشان نہی میفرمودند اینست جواب تحقیقی این حکایت و بعضی  
 ملما این حکایت جواب دیگر دادہ اند کہ چندان پسند فقیر نیست اگر حیرہ را بہ جہی دارد و این ہم  
 محتاج تہدید مقدمہ نیست و آن مقدمہ نیست کہ رویت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ  
 وسلم البتہ واقعی و حق میباشد لیکن گاہی شیطان و جتنی آواز خود را با و از آنجناب شبہہ ساخت  
 و حکایت کردہ چنین میگوید و این سے ہندار و کہ شاید آنحضرت گفتہ باشند مالا کہ آنحضرت ترجیح  
 نفرمودند و لیاش آنکہ آنحضرت سورہ و انجم بخواند چون باین آیت رسیدند افرا تیمم اللات و البزرج  
 و مناتہ الثالثہ الاحمری شیطان آواز خود را دادہ آنحضرت سببہ ساختہ باین عبارت پر خواند  
 ملا الخرائق علیہا التفاتہ ترجیحی مشرکین از شنیدن این آواز خوش شنید و مؤمنین

[illegible]

در حین حیات مروی گشته پس شیطان لبرازین دریافت بود که این بیاید انجوان تمام حید است  
 و فی الغر شفا حاصل خواهد شد وقت را غنیمت شمرده بران شاه را خواند و چون بران شاه این  
 گفته واقف نبود تحقیق صورت و شباهت ناکرده و دوام ادا و فتا و حال آنکه اصحاب کهرام مثل عبد الله  
 بن عباس و غیره مروی است که هرگاه کسی پیش ایشان میازجال با کمال آنحضرت و خواب نقل میکرد  
 ایشان از تحقیق صورت میکردند پس جهالت بران شاه و بخیری او متحد دست درازی شیطان  
 گشت و او را اندوه برادرین خواب او میسج و تمام داشت

## شرح رویای مولانا شاه عبدالعزیز ص

بسم الله الرحمن الرحيم

هفت سال میگذرد که بابت و هفتم ماه رجب شب معراج طلع اکثر روایات فقیر و خواب دید  
 که میدان است و دان فرش سفید براق گسترده اند و بران فرش مردم بیار با اشکال نمودانی  
 و لباس های فاخره منتظر قدم برکت از دم جناب حضرت امیر شسته اند فقیر هم بدید یافت این معنی  
 دران مقام بر فرش مذکور جا گرفته ناگاه جناب حضرت امیر از جانب قبله نمایان شدند و دست آن  
 فرش توجیه فرمودند و مردم همه برای تعظیم برخاستند و بر لب فرش منتظر ایستادند فقیر نیز در وسط فرش  
 منتظر ایستاده بسبب هجوم الخاص با عظمت تالاب فرش نتوانست رسید ایشان تشریف آورده  
 نظری مسموم نموده نزو فقیر آمده چارز انوشسته اند فقیر با لب تمام دوزانو مقابل نشسته الطمان  
 بسیار فرموده و با همگی کلام نفرموده محض با فقیر هم کلام شدند فقیر آن وقت را غنیمت دانسته  
 چند نیز در آن وقت که در دهن عالم شده عرض نمود و جناب با صواب یافته او را فرموده و اذ این بود که  
 شنیده ام شخصی بزبان پشتو کتاب تصنیف کرده است و دان کتاب چنین که تحقیق من بود و هیچ  
 نموده شمارا اطلاع این معنی هست یا نه فقیر عرض نمود که بنده زبان پشتو نمیداند تا ز حال کتابها  
 این نعمت آگاه باشد و واقف فرموده تحقیق خواهیم کرد و باز عرض نمود که از مذاهب فقها کدام یک  
 مختار و پسند جناب است فرمودند که هیچ مذهب پسند ما نیست یا بطور ما نیست افراط و تفریط را  
 اند باز عرض نمود که منظر اولیا را اند که امام یک بطور جناب عالی است فرمودند که در اینجا هم همان

[illegible]

تقدیم حدیث بر اثر و محرم بر بیخ و غیر آن که در موضع خود بین است متختم چنانکه در احادیث نبویہ علیہ مصدرنا الصلوٰۃ و اتحدیہ نیز بنا بر وقوع و وسایط اعمال مثل این قواعد میکنند و بعد اعمال این قواعد ادراک واقع غیر لازم جائز است کہ در واقع حدیث یا اثر سے از جناب منسوب الیہ صادر شدہ باشد و در حدیث یا اثر سے صحیح و ہی از راوی بمقتضای بشریت واقع شدہ باشد لیکن از جناب کہ مجتہد مکلف باعمال این قواعد است نہ با دراک واقع لہذا جائز است کہ مجتہد سے مذہب حضرت امیر را در بعضی مسائل فقہ بنا بر بعضی وجوہ مثل ضعف رواۃ آن مذہب یا رسیدن حدیث صحیح بکمال او برخلاف آن مذہب ترک نماید و حالانکہ آن مذہب حضرت با در سیدہ و ہی سے از راوی واقع شدہ باشد یا شخص یا منسوخ باشد مجتہد مذکور بجهت آنکہ قواعد مقررہ اصولیہ کہ مکلف بآن بود و عمل کردہ باور خواہد بود چنانکہ در ترک یکے از حدیثین متعارضین فی الظاہ بعد از اعمال قواعد محدود است و شخص دیگر کہ مذہب امیر را در بعضی فرعیات بطریقے از طرق علم و استنباط مجتہد مذکور را باعتبار واقع خلاف مذہب حضرت امیر گوید آنہم محقق خواہد بود وطن از ہر دو مندرجہ و اما جواب تفصیلے پس گویم منشاء اشکالات بران دو امر است یکے تحریف ناسخ و نقل بعضی الفاظ و عدم عدم تحقق ناظرین در عبارات و مواخذہ بر ظاہر بعضی الفاظ اما امر اول پس بیانش آنکہ ناقل شرح روی لفظ ذکر را در دو موضع کہ قریب ہمہا ذکر واقع اول بہ نسبت اولیٰ مناسبت صورتی طبعی اکثر تحریف تبدیل نمودہ حسب نقل اگر تلاوت قرآن الے آخر عبارتہ لہذا بجهت غیر مذکور بودن ذکر کلمہ کہ بموجب حدیث شریف افضل الافکار است شبہہ بخاطر ناظرین را دہافتہ حاصل جلد نیست زیرا کہ در عہد ماسہ طریق شغلیکہ در قریب الے تقدیمید باشد معمول و مروج بود و ذکر تلاوت قرآن و نماز اینہا فقط ذکر اشغل مقرر کردہ اند و تلاوت قرآن شریف و نماز را شغل نمیدانند استہم و ہر چند کہ وقوع تحریف در عبارتے کہ نسبت ناظرین مجہر شدہ در انجا رسیدہ بود و دریافت عبارت صحیحہ منقول شدہ واضح است لیکن بنا بر مزید الطمینان خواطر طالبان حق بجز بقرینہ توضیح تر شدہ میشود کہ بر وجود لفظ ذکر بجای لفظ اکثر آنکہ نقل این لفظ محرف سہ طریق شغل مذکور است کہ ذکر تلاوت قرآن و نماز بیان آن سہ است پس اگر لفظ اکثر بجای لفظ ذکر واقع شود طریق شغل ہمگی دوبانی ماند و آن خلاف سیاق کلام است کہ در ماسبق طریق شغل سہ مذکور شد

[illegible]

اصول و اصول عقائد با سبب مخالفت ندارد و اما فروع اعمال پس در آن اختلاف کثیر گنایز  
 دارد بلکه اختلافی که موجب رحمت است همین است بیان این اجمال آنکه مذاهب فقهای مباحث  
 است از طریقیه که ایشان برای فروع اعمال از کتاب و سنت موافق فهم و قواعد مقرر و در طلب  
 ندره سرگردانند و در فروع اعمال اختلاف کثیر از سبب متواتر است چنانچه اختلاف حضرت  
 عائشه و حضرت امیر المومنین علی مرتضی و ابن عباس و ابن عمر و دیگر مجتهدین صحابه رضی الله عنهم  
 فیما بینهم مثل اختلاف جبر و تمسید و اختیاری آن و قنارت فائحه در حالت اقتدا با امام و عدم آن و همچنین  
 اختلاف در اذان و صوم و زکوة و حج و تلاوت قرآن در میان علما مشهور است  
 باین قسم اختلاف هیچ یک مذاهب دیگر را باطل نمیکند آری نزد هر یک مذاهب خود  
 رضی و مختار بود و مذاهب دیگر را غیر مختار قلمی به القیاس و اشتغال ترکیه باطن طرق  
 مختلفه داشتند بعضی بذكر و بعضی بکسرت نوافل از نماز و روزه و بعضی با کثارت تلاوت قرآن و بعضی  
 بر مراقبه چنانچه از حدیث با غلام حفظ الله تجده تجاہد مستقفا و میشود و بعضی با کثارت صحبت آنحضرت  
 صلی الله علیه و سلم و بعضی بقوت محبت و دین راه تقرب می جستند و ظاهر است که طریقی  
 مرغوب نزد هر یک همان بود که بآن تقرب می جست لیکن بطلان طریق دیگر را نمیگوید  
 معلوم شد که دین قسم امور یعنی اشتغال ترکیه باطن هم مسامح اختلاف است و ازین مقام  
 دریافت شد که امور فرعیه شرعیه فی نفسها قابل اختلاف اند و مناط وقوع اختلاف در آن  
 حصول مرتبه اجتهاد است پس هر کس را که این مرتبه حاصل باشد در اختلاف مجتهد نظر برادر  
 جایز اهم ازینکه آن مجتهد دیگر صحابی باشد یا غیر آن و چون مقدمات بدیافت رسید لا اله الا الله  
 که لا اله الا الله از محمد بن اهل سنت مذاهب حضرت علی مرتضی را در فقهیات از کتاب الطحاوی  
 و کتاب القضا به ترتیب جمع کرده کتابی مستقل در فقه ساخته است هر یک که خواهد بطرف  
 آن کتاب رجوع نماید تا معلوم شود که مذاهب فقهای اربعه یا مجتهدات حضرت امیر یافتگی  
 ندارد و فلان آنجا که بهم رسیدن این کتاب و مطالعه تمامی آن خالی از تعسر نیست لهذا مختصر  
 میگویم که در کتب متداوله فقه شایع و ذالاج است که در بعضی مقامات بعضی فقهای مذاهب خود  
 موافق مذاهب حضرت امیر میگویند و مذاهب مخالف را مخالف آن و جای بالعکس برای اطمینان



[illegible]

ترجیح یک حدیث است بر حدیث دیگر نظیر قرآن و آثار مرتجع پس چنانکه این قسم ترجیح یک حدیث بر حدیث دیگر مستلزم قیاس نیست همچنین ترجیح مجتهد و لایع شرعی را که بخدا اجتهاد اول باشد بر اجتهاد حضرت امیر که تا بپای بسایا کثیره و وسیعه و بجهت کثرت وسایط محتاج به تنقید اعمال قواعد دیگر گردیده مستوجب شرافت نباشد پس بحکم مقدره راجعه اختلاف اجتهاد فقها را راجعه بر اجتهاد حضرت امیر که در امور فرعی مقرر و بآوله شرعی مستلزم بطلان و قیاس است دیگر نباشد بلکه موجب رحمت باشد پس جواب حضرت امیر در خواب در امراض فقها بعد اعمال فکر و روید و تنبیح کثرت و تنبیح در نظر انصاف گزینیان حق با هر دو صواب ظاهر باشد ازست جواب از شبهه که سبب لزوم خبری بودن مذاهب فقها بر روی ایراد کرده اند ازین جواب دفع شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله نیز مستفاد میشود و سوا می این از شبهه غیر مرضی بودن طرق اولیاء الله حوائج دیگر هم است که از شرح خواب مستفاد میشود و آن عدم رضای حضرت امیر بسبب احداث چیزهای نامرضی است کما هو مصرح فی شرح الروایات پس در طرق اولیاء الله احداث بعضی امور غیر مرضی باشد که قتل طرق ابداع آن کرده نه باعتبار نفس آن طرق و بر یا هر ظاهر است که در هر طریق بعضی قیود و رسوم حادث شده اند که در زمان سابق نبوده پس طرق اولیاء الله را بسبب امور محدثه غیر مرضی گفتن بمشابهت است که کسی طوایل اسلام حال را بسبب ارتکاب منہیات و بدعات غیر مرضی بگوید پس عدم رضا راجع بطرف منہیات و بدعات است نه معاذ الله بطرق و آنچه نوشته اند که شیعیان مضمون این روایات پرده از غشی بر پیر این نیکی بخند و میگویند که این روایات صادق بر حقیقت مذاهب اولیاء الله است واضح که پیرو فقهای مذاهب و معتقد اهل طرق بنسبیم و غیر از زمان و تلاوت شغل نمیداریم البته پس بر عقلای دیندار خطای ندارد که درین روایات اصلاً جای غشی شیعیان نیست بلکه غالب التفات و الطاف حضرت امیر و خصوصیت شرف خطاب بطرف سائل و اخذ جمیع از مسائل و تعلیم شغل نماز و قرآن که بمنطوق ثابت است شایان است که شیعہ بدیافت ان جامه بر خود دهند و اگر از همه اغماض نظر کرده لفظی را بمجموعه مضمون خواب و موافق مطلب خود در گمان باطل خود فهمند و از باقی اعراض نمایند در نظر عقلا مثل مستدل بجملة لا تقر بوا الصلوة خواهند شد باجملة از سابق معلوم شد که بحکم این روایا بطلان مذاهب



حضرت امیر بنحو اب آن بر لفظ غیر مرضی دنا پسندیده بودند آنفسه فرمودند بلکه الفاظ برات  
و نیز لای خود از طریق ایشان و در مدعی ایشان از طریق خود ارشاد میفرمودند چنانچه در حال حیات  
خود فرموده اند ان تو انا خلون فی القلعه و لی التی بالبلد تیره لسانها و لا یقلی شیخ و آنچه از شیعه بطریق نقل  
نوشته اند که حضرت امیر کرم الله وجهه نفی سیادت کسانی که فرمودند او شان آمانند که ما معتقد  
شان نیستیم و سنیان او شان را از سادات می پذیرند است به طرفه اختیار بظهور الغیب و او عالم  
قلوب است که با دفع منافعی و با نفس الامر تباین تفصیلش آنکه آن جماعه که خود را به سیادت  
نسبت میکنند فرقه خاص اند از سکان همین دیار که کمال غفلت و رنجش دارند پس نفی نسبت  
آنها یا بطلان حقیقت است یا بطوحا که کمال نیست من ابلک ان علی صلیع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سوال آنکه در تحفه اثنا عشریه صلوة و سلام بالاستقلال برای اثنا عشر نوشته و حال آنکه این باطل  
نزد اهل سنت جائز نیست چرا که تشبیه با اهل بدعت لازم می آید و اهل سنت اجتناب از این  
تشبیه بر خود لازم نموده اند پس براس جواز این الطلاق سند از کتب معتبره اهل سنت باید آورد  
جواب از شاه عبدالعزیز صاحب صلوة غلط در تحفه اثنا عشریه جای صلوة بالاستقلال بر غیر انبیا  
واقع نیست آدمی علیه السلام و حق حضرت امیر المومنین و حضرت سیده النساء و جناب حسین  
و دیگر ائمه مذکور است لیکن در باب اهل سنت همین است که صلوة بالاستقلال بر غیر انبیا  
درست نیست و سلام بر غیر انبیا میتوان گفت و مسندش آنست که در کتب قدیمه حدیث اهل  
سنت خصوصاً ابوداؤد و صحیح بخاری بعد از ذکر حضرت علی و حضرت حسین و حضرت فاطمه و حضرت  
حسین و حضرت عباس علیهم السلام مذکور است آنکه علمای متفقین علی ما در الزمیه ابن الطلاق  
را براس تشبیه با شیعه منع نوشته اند اما تشبیه با اهل بدعت و اهل بدعت ممنوع نمیتواند شد و برای الزام  
این مردم میتوان گفت که در اول کتاب اصول حنفیه که نشانی است در عین خطبه بعد از  
حمد و صلوة میگوید و السلام علی ابی حنیفه و احبابه و ظاهراً است که رتبه این حضرات که نامهای  
ایشان مرقوم شد کم از رتبه امام اعظم نیست پس نزد ایشان هم الطلاق لفظ سلام برین بزرگواران

[illegible]

بن معمری که از بنی کلب بود و از جمله ازواج خود حضرت امام زباب را بسیار دوست میداشتند و در  
حضرت امام زین العابدین تمام داشت چنانکه در بناب شعره بیستم فرموده اند شعره معمری اتنی از بنی کلب  
تحتل بها سکینه والریاب یعنی قسم جان خود که من آن زمین را دوست میدارم که سکینه در آنجا  
در آن فشینند و منزل کنند و نام مادر فاطمه صغریه که دختر کالان حضرت امام علیه السلام مدینه ماند  
بود ام اسحاق و حضرت طلحه که یکی از ائمه یار شاهی بودند مشهور و معروف اند و حضرت امام باقر در آنوقت  
چهار ساله بودند چرا که قبل از واقعه کربلا که در سنه شصت و یک هجری شده بود چهار سال پیشتر در  
سنه پنجاه و هفت هجری پیدا شده بودند و از جمله ازواج حضرت امام در آنوقت همراه ایشان شهریار  
و مادر پسر سوم شیرخوار بودند و حال دیگر ازواج معلوم نیست که در آنوقت زنده بودند یا مرد و در آنوقت  
حضرت امام حسن علیه السلام که شریک شهادت نوشیدند چهار تن بودند حضرت قاسم و عبداللہ و عمر  
و ابوبکر و از فرزندان حضرت امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ تیج کس همراه بودند حضرت عباس بن علی  
و حضرت جعفر بن علی و حضرت عثمان بن علی و حضرت محمد بن علی و حضرت عبداللہ بن علی شهید شده  
و عباس بن علی که علمدار بودند از فرار حضرت امام در کربلا دو سده تیر بر تاب روضه ایشان جداست  
و دیگر شهیدان کربلا در روضه حضرت امام دفون اند و از فرزندان حضرت عقیل حضرت مسلم قبل از  
آمدن حضرت امام در کربلا دوم ذی حجه سنه شصت از هجرت در کوفه شهید شده بودند و ایشان را  
حضرت امام از که پیشتر روانه فرموده بودند که از مردم کوفه قول و قرار مستحکم دستوار گرفته اطلاع دهند  
و دو پسر نیز همراه پدر شهید شدند محمد و ابراہیم نام داشتند و عبداللہ و عبدالرحمن و جعفر پسران  
عقیل بن ابی طالب که همراه بودند شهید شدند و از فرزندان عبداللہ بن جعفر طیاره برادر حضرت علی  
کرم اللہ وجہہ دو پسر همراه حضرت امام شهید شدند که محمد و عثمان نام داشتند و خواهر زاده نامی حقیقی  
حضرت امام بودند و مادر ایشان حضرت زینب که دختر حضرت امیر المومنین علی علیه السلام از بطین حضرت  
بتول بودند خواهر حقیقی حضرت امام بودند و عبداللہ بن جعفر طیاره کلاخ شده بود و حضرت امام زین العابدین  
و عمر بن الحسن و محمد پسر عمر بن علی و دیگر صاحبزاده صغیر الحسن و سیدیان رفتند و حضرت زینب  
حقیقی حضرت ابام و شهباز و زینب و جعفر حضرت امام و حضرت سکینه دختر حضرت امام و دیگر زنان اہلبیت  
همراه بودند در کربلا و شام رفتند فقط

[illegible]

والتولی من ذالکافرا و اعلم ان سبیل الی اقامتہ اتقی یا ست الابرار استتبار الخوانیت انچه تعلق بشریعت  
 وارد و اما انچه تعلق بطریقت و امد پس ترک و تجرید و اختیار فقر و ترک مکاسب و طریقت جمیع  
 میشود کما فی تیار خود التزام این ترک کرده باشد و بدست شخصی سہبتہ و اوقیتیکہ التزام این فقر باشد  
 برین از شخصی برتوقع نیامدہ باشد با وجود تعلق بعبایق قیام بخدات مشغولی باطن و ذکر و فکر مرقبہ شاید  
 حاصل میشود بالجمله کسب تعلق رخصت است از محرمات طریقت نیست و الا قضاہ و دیگر اہل مکاسب  
 را تلقین طریقت جائز نمی شد و حال آنکہ بسبب ازین فرقہ اولیا و کبار گشتہ اند بمبر تہ کمال و تکمیل  
 صبیہ چہ جامع کسی کہ هنوز مہبت می باشد آرسے ترک و تجرید و دین طریقت غرمت است و اہم شرط  
 یعنی عدم عیال یا عدم والدین کہ خدمت آنها فرض باشد یا قارب دیگر کہ واجب استشفقہ باشند  
 باز فرور کرده شود کہ دین از جمیع محمدی از محبت کفار و دمانت و حدود اسلام یا موافقت با آنها در امور  
 کفر یا غرض آنها و مبالغہ در کذب و دیگر مفاسد کہ مصاحبان اختیار اہم میرسد اصلا موجود نیست  
 پس در اباحت آن در شریعت و طریقت هیچ شبہ نماندہ مانند این کہ قضا و اصحاب مختارین اولیا  
 را دیدہ و شنیدہ ایم کہ معلم گرمی و تعلیم اطفال پیہود میکردند و بشیر و بشارت عمدہ بودند چہ جای  
 کسی کہ هنوز درین مادوی قدمی نہ نہادہ و زمام اختیار خود را در دست ترک و تجرید ندادہ بتبار  
 این امور مرقومہ تجویز کردہ شد کہ مولوی عبدالحی صاحب از بخاروند اگر مفاسد مظلونہ و مومومہ  
 نباشند نہ با و الا بر فاسدہ بریانہ چون این قدر معلوم شد خاطر شریف را بدرجہ از علاج نباید  
 داد و این قدر اجمالاً درین نشین باید ساخت کہ اینجا نب ہم عمری دین مذکورات صرف کردہ  
 داننا با و اجداد ہمین وضع را دیدہ و شنیدہ یکایک نہ حجت شرعی بے تجویز و باب طریقت  
 حرکت ناملاکیم کہ دین ہر دور استہین و مستفح باشد ان شاء تعالی نہ برای خود و نہ غیر خود تجویز  
 خواہد کرد زیادہ چہ نو سید و السلام والا کرام رقعہ شاہ غلام علی صاحب موسومہ مولانا  
 شاہ عبد الغزیز صاحب حضرت سلامت معارج القدس چہ کتاب است و اگیت چہ بیان  
 بنماید باید فرستاد برای یکروز یا احوال اجمال مطالب آن تحریر فرمایند زیادہ چہ جواب از  
 مولانا صاحب مدوح شاہ صاحب خرفان مراتب سلمک اللہ تعالی بعد از سلام سنون کثوف نام  
 معارج القدس تصنیف امام غزالی است رحمۃ اللہ علیہ فی معرفۃ النفس و قوانین تہذیب اخلاق



[illegible]

آنچه تعلیق با موعیت اردو ادراک آنها باز یاد است و آنچه تلقی و موعود نبوی باشد ادراک آنها که وسیع است آنست که انشا  
 الله و ایشان را موعود نبوی یاد است و در موعود نبوی که باین جهت تفاوت واقع میشود و الا اهل ادراک شعور یکسان است  
 بلکه مگر تا آنکه موعود نبوی تفسیر التفات بر یاد دینی و یکی شعور و ادراک واقع شود و چنانچه تفاوت علمیه را و کلامی  
 در بار کلمه فیهند و لذت طعام و حاسن نسا و کیفیت نعمات و اوقات را را امیر زاده با خوب ادراک میکنند  
 و علما و فضلا و ادراک آن چیزها بسیار قاصر اند این همه سبب قلت توجه و التفات دارند و کثرت آن  
 سوال از انبیا علیهم الصلوٰۃ والسلام و اولیاء کرام و شهدا و صلحا می عالی مقام بعد موت شان است  
 باینطور که یا فلان از حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواد و شفیع من شود و عای من بخواد درست  
 است یا نه جواب استدعا از اموات خواه نزدیک قبور باشند یا غایبان نه شبهه بدعت است در  
 زبان صحابه و تابعین نبود لیکن اختلاف است در آن که رحمت سببیه است یا حسنه و نیز حکم مختلف  
 میشود با اختلاف طرق استدعا و اگر استدعا باین طریق است که در سوال مذکور است پس ظاهرا حراز  
 است زیرا که درین صورت شرک نمی آید مانند استدعا در صلحا بدعا و التجار در حال حیات و اگر بگوید  
 دیگر است پس حکم آن موافق آن خواهد بود و در حدیث برای مردان شدن حاجت اینقدر آمده است  
 عن عثمان بن حنیف رضی الله تعالی عنه قال ان رجلا ضربه البصر فی النبی صلی الله علیه  
 و آله فقال ابع الی الله ینقذنی فقال ان شئت دعوت من شئت فخرجت کما قال فادع قال فامر ان یتوضا فحسب الموضوع  
 ویدعوا بهذا الدعاء اللهم انی اسئلك و اتوجه الیک بنیک محمد بنی الرحمة انی توجهت بک الی  
 ربی ليقضی لی حاجتی هذه اللهم شفعه فی رداء الترنی و کذا فی الشکوة سوال کس صاحب باطن  
 یا صاحب کشف بر موقو ایشان مرا لقب شده چیرے از باطن اخذ میتوان نمود یا نه جواب میتوان نمود  
 سوال برای زیارت ایشان روز تعیین نمودن یا روز عرس ایشان که معین است کردن است  
 است یا نه جواب برای زیارت قبور روز معین نمودن بدعت است و اصل زیارت جائز و تعیین  
 وقت در سلف نبود این بدعت از آن قبیل است که اصلش جائز است و خصوصیت وقت بدعت مانند  
 مضامحه بعد العصر که در ملک قدان و غیره رائج است و روز عرس برای یاد و نامیدن وقت دعا  
 برای میت اگر باشد مضامحه مذکور لیکن التزام آن روز نیز بدعت است از همان قبیل که گذشت  
 سوال بر قبور آباشی کردن گل و دیگر خوشبو نهادن درست است یا نه و از آن سرود میت یا

[illegible]

بیخال کتبکان و شیرکان و مانند آنها متوقع است و در اینجا هیچ نیست مگر زینت خوشنماهی، بجا و در وقت  
 شریف دارد است که نهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این تکسوا الحجارة و الطین انهم  
 تعالے اعلم سوال در مسئله وحدت وجود که مسلک صوفیه صافی است رجحان علمای مشکلیین را انکار است  
 پس اگر ما در تمقلید صوفیه کرده و اعتقاد خود را موافق مسلک ایشان درست کنیم که عقیده ایشان  
 کرده شویم و پیروی اهل حق کردن درست است بانه و طالعیکه هنوز بر تریه صوفیه نرسیده و نه عالم  
 مشکلم شده در بنیاب به تحقیق کدام فریق را حق دانند و اگر مسئله وحدت الوجود حق است مجتهدین که  
 علما و عرفا بودند چرا تلقین و فهمانیدن آن به هر کس مسلمان نکردند و اجمالاً در کتب کلام چرا بیان  
 نکردند و از عقیده حق چرا انماض نمودند جواب دعه الوجود حق و مطابق واقع است چرا که  
 دلائل عقلیه و نقلیه بران قایم است چنانچه در رساله اوله التوحید شیخ علی مهابی گجراتی شرح  
 و مبسوط است علمای مشکلیین با و انکار این مسئله همگی دو وجه است اول آنکه برین مسئله بسبب  
 کمال دقت و باریکی شبهات عقلیه و نقلیه بسیار دارد میشوند و در نظر آنها مثل آن شبهات پیش نه  
 ناچار با انکارش آمده اینست حال شطحیان از مشکلیین - قوم آنکه این مسئله از اسرار است شریح  
 و ادیان موقوف بر دانستن این مسئله نیست بلکه عوام را تلقین این مسئله موجب افتتاح باب  
 الحاد است و اباحه مشرور فساد است و دامنست در امثال تکلیفات میگرد و پس بیان این  
 مسئله در کتب عقاید بنابر باریکی و دقت آن ممنوع و محذور است و آساک لسان ائمان و حبیب  
 و مانند چنانچه در حدیث شریف است اذا ذکر القدر فامسکوا و اذا ذکر اصحابی فاسکوا و اذا ذکر النجم  
 فاسکوا پس معلوم شد که تفصیل نقیض تحقیق در امثال این مسئله دقیق مخبر بضلال و ضلال  
 میگرد و اینست حال محققان مشکلیین و معینان این جماعه اجمالاً در تصانیف خود با ایما و اجمالی این  
 مسئله داده اند کافرا لى و الرازی و غیرهما من الائمة فی هذا الفن اگر تفصیلش منظور باشد  
 در کتاب تنبیه المحجوبین مطالعه باید کرد و با جمله انکشاف این مسئله در ابتدا و بدلائل و رسمیات  
 بنوده است بلکه محض بهویت و معرفت است و انکشاف این مسئله بر تحصیل و کتب نیست بلکه  
 بر ورود و حالات باید داشت آنکه اگر کسی را بقا حزن ظن بر او لیاء الله که باین مسئله مشکلم  
 شده اند منظور افتد خواهد که در جناب ایشان بد اعتقاد نشود و در رسائل توحید نظر کند تا بدلائل

[illegible]

پیست و نذارت او متفق علیہ است پس امانت باغی چه مضائقہ دارد و منع بعضی علما از مردان  
 و بعضی اورا مینویسند کہ بختہ نمود لہذا اگر شرک باجماع بر خلاف حضرت علی نہ شد ضرر ندارد پس  
 این قول منافق نیست کہ ابورافع از ابن عباس نہ حکایت کرد کہ در یک نماز درود بخواند و آن  
 خلاف روایت حدیث صحیح است و جواب فرمودند انہ فقیہ کذا فی البخاری و نیز در مشکوٰۃ مذکور است  
 قال ابن عباس نہ از فقیہ پس اورا چو نمبتہ نباید گفت و توجیہ آن چیست جواب انچہ در تہذیب  
 عقائد مرقوم است کہ صحابی را طعن نباید کرد و درست است اما دعایت حدیثی متضمن وجہی از وجود  
 طعن در بعضی صحابہ یا شہدایہ کے ندارد و بالجملہ یزید صاحب متون باین لقب صحابہ است بلکہ  
 صحابہ کلہم معصوم اند کہ وجہی از وجہ طعن نہ داشتند چار بعضی صحابہ مشرب خمر ثابت شدہ چنانچہ  
 در مشکوٰۃ است و بار بار آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آلہ وسلم اقامت حدود برآنها کردہ اند  
 و از حسان بن ثابت و سلم بن امیہ قذف ثابت شدہ و برآنها حد نیز جاری گشتہ و از افراسی  
 زنا صادر شدہ و مرحوم گردیدہ آری زلات و خطای این مردم من حیث الصحابہ و طبع الانس  
 اند از ان قبیل نیستند کہ امت زبان طعن دراز کنند تا دقتیکہ نفاق دارند و آہنبا بالقطع علوم غریبہ  
 مثلا در حق ابوذر غفاری رضی در حدیث صحیح بخاری وارد شدہ انک امر فیک بالحبۃ حالامام  
 میرسد کہ گوئیم ابوذر رضی مرو جابل بود و همچنین در حق ابو جہیم کہ زعمہ صحابہ است و صحیح بخاری  
 وارد شدہ کہ لا یضیع عساة عن عاتقہ کتابہ از آنست کہ او بسیار ضرب سیاست میکند زنان را خواہان  
 شود و حالامام مردم را نمیرسد کہ گوئیم ابو جہیم مرد ظالم بود بلکہ اگر نظر فکر بالاتر اندازیم دریا جہم کہ بعضی  
 انبیاء علیہم الصلوٰۃ والسلام را از خدا تیغ لے در مقام عقاب الفاظ عتاب آمیز وارد شدہ است  
 بر گز جانزیب کہ مقتضای آن الفاظ در حق آنحضرات اکلم نمایند مثل حصی آدم ربہ فقوم  
 حال آنکہ حضرت آدم علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام را عاصی و غاوی گفتن کفر است و مثل  
 لا الہ الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و اذ ابی الی الفلک المستحون فاقسمت الموت آدم  
 علیہ السلام کہ در حق پیرس علیہ السلام علی نبینا و علیہ الصلوٰۃ والسلام ابی و ظالم و طغیان گفتن بیجا پس  
 جائز نیست پس عبارت متون جہم درست است نظر الی مراعات الادب الواجب علی الامت  
 و حدیث مذکور ہم صحیح المعنی نظر الی الواقع و این است صحیح عتاب اہل منت شکر اللہ تعالیٰ علیہم و

[illegible]

مسئول عقاید معتبره و مشروح آن چنانست که کفار مخلد در نار اند و مؤمنان در جنت خواهند بود  
یا بعد از خواهند آمد پس در آن مشرکین و اهل کتاب و اهل مع که بواسطه آنها کفر رسیده و تکفیر کننده  
نیستند و غیره و متکفیریات دین در حلال اند و در آیه ان الله لا یغفر ان یشرك به و غیره  
در آن ذلک آیه که احتمال دارد کفار غیر مشرکین محل مغفرت باشند و از حدیث معلوم میشود که همه  
از نار خواهند برآمد الا من حبسه القرآن و شیخ عبدالحق رح گفته که همه از دوزخ خواهند برآمد الا کفار  
و قید مشرکین نوشته در مرتبه چهارم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت لقبیه جهنمیان  
خواهند کرد و حکم خواهد شد که به شفاعت او نخواهم بخشید مگر آخرش مخوف شوند آن که امام فخری از این  
کفار غیر مشرکین اند با مؤمنان که دره ایمان در دل ایشان میباشد علی التخیل مع ترجمه آیه  
ذکر کرده که مراد از این بشرک کبیر علمی فرامید جواب اجماع علماء است بر آنکه ظلم و جور  
خاصه کفر است مطلقا خواه شرک باشد یا انکار نبوت یا انکار احکام قرآن هیچ تفاوت نیست در  
آیه ان الله لا یغفر ان یشرك به و لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء مراد از انفاظ ما دون ماسوی نیست  
بلکه ادون و افضل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر کمتر از شرک نیستند بلکه مساوی  
شرک اند با جمیع اجماع علماء اهل سنت بر آنکه جمیع کفار در محلیه شرک با مشرکین اند و غیره دلیل  
قطعی است بر صحت حکم نزد ما ایم بر آنکه سندی اجماع چه چیز است و این اهل معاصر اشاره  
این آیه یعنی لیغفر ما دون ذلک لمن یشاء میتواند شد باین پیش تحقیق در کتب بسوط علم کلام است  
جمعه نوشته اند که جمیع افعاء کفر راجع بشرک میشوند و مستلزم آن میگردد پس محصل مغفرت  
نباشد مگر این آیه مثلاً اهل کتاب که انکار رسالت مینمودند پس اگر با چنین معتقد میشدند که بجز  
چنین آخر الزمان که فعل الهی تعالی برای تصدیق پیغامبر است فعل غیر او تعالی است پس آیات  
قصه خلق صحو و غیره خدای تعالی را لازم شد چنانچه عقیده ایشان است و همچنین انکار شرک  
و علی هذا القیاس در جمیع اقسام کفر تکلفات نموده اند لیکن نزد محققان دلیل این اجماع آیات کثیره  
اند که زباده از پنجاه آیه خواهند بود و همه دلالت دارند بر آنکه کفر با آیات الله تعالی مستلزم ظلم و نار است  
خواه شرک باشد یا غیر آن قوله تعالی ان الذین کفروا با آياتنا سوف نصليهم ناراً کلما نفخت جلودهم  
برناهم جلوداً غیراً لیبذوا فیها العذاب الی غیر ذلک من الایات و در حدیث مقام محمود الا من



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱

منع کنند و از فروش آنجا بپرهیزند و از داشتن نقد و منت از نقد و منس بر قبر منع کنند و دفع  
 نمایند اگر شرط حدیث نه بجای آمده خوند و خوانند حرام است سوال زمین داشتن اراضی  
 و از محصولش منتفع شدن حدیث است یا بجا اگر زمین محصول اراضی را برترین میده سازد و با آنرا  
 یا نه جواب زمین داشتن اراضی ملوک در حدیث است و قبضه خود داشتن بر آن قصود و محصول گرفتن  
 هم در قبضه کردن است اما باید که محصول را نگاه دارد و در مبلغ خود و وصل شمرد و قیاسک مبلغ خود  
 بگیرد و اینقدر وضع کرده و در همچنین است مال گرایه حویلی و باغ و مکانات که در آن گرایه جایست  
 گرایه داده در مبلغ خود و وصل کند و میده کردن را برین محصول اراضی و غیره را صحیح نیست  
 زیرا که در میده قبض موید شرط است با قباض ناسب که چیزها از ملک خود و برگرفته در ملک غیر از آن  
 پس هرگاه که در ملک او نیامده است به وقت چگونه صحیح شود اگر گویند که میده در سال داده میشود  
 یا یعنی که اول در ملک مالک زمین محصول و دخل میگردد و من بعد از ملک او بیرون آمده در ملک زمین  
 می داید پرسیده خواهد شد که از ملک مالک چگونه بیرون رفت اگر عقد اول برین کرده است  
 فطاط است زیرا که در انوقت اقباض نیست و اگر عقد هر ساله و هر میده بر این کند گن فقد و اگر  
 نیست پس بهر حال محصول و گرایه اراضی مکانات مرهونه همیشه در ملک مالک آنها داخل میشود  
 و مرهون قابض آنها میشود و نیاید از مالک پس تا وقتیکه در قبضه مرهون است در قبضه راضی  
 است زیرا که مرهون ناسب او است در تحصیل منافع مرهون باعتبار عرف زبانیان حال اگر  
 مرهون آن منافع را بر این رساند و آنرا قبض کرده و بر مرهون میده کند بابت قبض نفع او را خواهد  
 و این در حقیقت ربوا است پس اگر آن بجا میده برین ندهد از وی مرهون خوشنود نخواهد شد و برین  
 معامله راضی نخواهد بود بلکه منسخ معامله خواهد گردید در خصوص آنچه اهل زمانه کنند حیل بود و خوار  
 بر آورده اند لیکن این حیل هم هیچ قوت ندارد و باعتبار نقایص مطلق نادر است و داخل در حدود  
 شیطان دشمن انسان است بهر حیل خواهد که او را بسوی مدخ برود بطریق شیطان همان که بمنزله  
 ناقصان از طریق حیل میدانند و اگر سباحت ندانند چگونه در رقبه شیطان در آیند سوال عفتن ملایم  
 در ایام ریح الاول برای خداوند سائیدن ثواب آن بروج پر فتوح حضرت سرور کائنات صلی  
 تعالی علیه وآله وسلم و با حضرت امام حسین علیه السلام در ایام محرم و دیگر اهل الطهارت رسید مختار

[illegible]

و سبب چنین بدگذاشت سبب حضرت علی بن ابی طالب باشد ترجیح با مرتجع چیست حال آنکه بزرگی و  
علوم مرتجع و سبب متواتر است و نیز فضیلت الی بکر در اربعه قطعی میگویند و بعضی قطعی چنانچه  
امام رازی و آمدی و سید شریعتی و علامه ثنائی و شاه عبدالحق رحمهم الله این خلاف است و عقیده  
بر کدام چیز است و داشت و درین بزرگتر وقت در بعضی منقول است پس تحقیق در این امر چیست جواب حضرت  
محققین هم سبب گذشته بیان خود را حکم بفرموده اند اما حضرت عثمان بن عفان و شکوه موجود است که هرگز  
خارجیان بدینا از انصاف کردند اما در انظار خود و سجد نبوی نصب کردند و آن ملعون سبب حضرت  
عثمان بن عفان و مرتجع حضرت پرسیدند که اگر نام عامه و قد نزل یک با نری و صلی بنی اما مقصودنا  
تقول فی کتاب حضرت عثمان بن عفان و فرمود الصلوة الحسن ما یعلم الناس فانما احسن الناس فان  
هم فانما اساء و اما جنتب اساء هم پس اجازت دادند همراه آن جنس نماز کنند و اگر حکم بکفر  
میفرمودند نماز چگونه ادای میداد حضرت علی رضی الله عنه پس حد و در قطعی و دیگر کتب حدیث مرویست  
که از حضرت علی رضی الله عنه اینهاست شامیه پرسیده بودند امشکر کونهم قال من الشکر فروا باز پرسیدند  
انما فقهیم فرمودت الله ما یختصن لایذکر ان الله الا قلیلا باز پرسیدند که حق آنها چه افتاد باید کرد  
و چه باید گفت فرموده انما یفوا عاینا لیت مسیله انی که مرکب کبیره و بدست شده اند انداخته  
فرموده ختنین در قدمای سنت سبب ختنین را بدو حد و فسق نوشته اند لیکن برست و فسق و عظیم  
سبب چنین که در آن این قسم آثار دارند پس حکم بکفر نمودن سبب ختنین از قبیل احتمال  
بلا اثر است که بخلاف قیاس بعید آمده اند چنانچه در مسئله سیر و استقصاء و غیره با بعید آمده اند  
و الا قیاس نقاضا میکند که سبب بر همه اینهمه کفر باشد و هو اختیار تاخری اکتفین زیرا که علوم مرتجع  
و بزرگی هر چه متواتر المعنی است و از ضروریات دین و اگر کسی را شبهه بخاطر رسد که ختنین چرا  
خود را حکم بکفر نکردند با وجود قیاس و قیام اوله صحیح بر وجود تعظیم آنها گوئیم و چشم آنست که حضرت  
محققین در بنا بر احتیاط و کفر مسلمانان مشبهات آن مایهین اعتبار نمودند و معلوم فرمودند که تفسیر  
شخصین در حضرت عثمان بن عفان و نهیمت قتل حضرت عثمان بن عفان علی بن ابی طالب و نظر آنها آنست که  
پیدا کرده که برگزادادیش و مناقب و علوم و بدات ما را در خاطر نمی آید و یا و آنها تمنی میکنند و  
بعضی آیات قرآنی را اندوگویی از او تعصب و بیداری افراط و التکابر بر اینها بنا کرده اند که احکام قرآن

[illegible]

روایات رضا و استبشار و ائمه اهل بیت و فائز ان رسول الله صلی الله علیه و سلم مفہوم میگردد  
 اگر کسی نیکه این روایات در نظر آنها مرجع واقع شد حکم پس او نمودند چنانچه احمد بن حنبل و کیا مراد  
 از فقہای شافعی و دیگر علمای کثیر و از بعضی روایات که استین این امر و خطاب بر این زیاد و اعوان  
 و ندامت برین کار که از دست ثواب او بوقوع آمد معلوم میشود که کسی که این روایات نزد ایشان  
 مرجع شد از این اوست نمودند چنانچه امام حجة الاسلام امام غزالی رحمة الله علیه و دیگر علمای شافعی و اکابر  
 علمای حنفی و جماعه از علماء که نزد آنها هر دو روایت متعارض شدند و ترجیح بیکطرف بردید حاصل نشد  
 بنا بر احتیاط توقف نمودند همین است واجب بر علماء عند التعارض و هو قول ابی حنیفہ رحمہ است  
 و این شمر این زیاد که رضا و استبشار آنها باین فعل تسبیح قطعی است من غیر التعارض و یکس را در این  
 توقف نیست سوال آنچہ در جواب طعن بر عائشہ رضی الله عنہا و قصه افشاره حضرت صلی الله علیه و سلم  
 و تحریم باریقہ بیه مرقوم است که از عائشہ رضی الله عنہا برگز افشاره سر نشد پس معنی قوله تعالی وان تنوبا  
 الی الله فقد صحت قلوبنا بضمیر تنفید که راجع است بسومی عائشہ و قصه رضی الله عنہا و در جواب  
 عائشہ رضی الله عنہا هر چند افشاره سر نکردند لیکن به شنیدن تحریم باریقہ بیه شادان و مسرور شدند و قصه را  
 از افشاره سر منع نفرمودند بلکه نفی بر ایشانست و رضا نمودند و اینهمه ترک اولی و مشوب نفسانیت است  
 و از قبیل حسنات الابرار سیئات المقربین محل توبه و استغفار گشت و در حدیث صحیح وارد است آنها  
 الناس توبوا الی الله فانی اتوب الی الله فی الیوم مائتہ مره و نیز وارد است انه لیغان علی  
 قلبی وانی لا استغفر الله فی الیوم سبعین مره سوال چون در قرآن است ما نفسخ من آیه الایه  
 محاش اینست نسخ هر حکم و طاعت که حکم دیگر مثل آن یا بهتر از آن جناب که با عزم باید  
 پس حکم حل متعه که از قوله تعالی فما استمتعتم به من فائو بهن اجور بهن الی آخرایه عند بعض مفسران  
 کما فی البیضاوی نسخ آن از قول او تعالی فمن اتبعی و از اولک فاولک هم النصار و ن شلیس  
 بدل متعه کدام حکم نازل شد عند ذلک بعض جواب مراد از ما نفسخ من آیه او نسبا الایه است بلکه  
 که نسخ میشود بلکه دیگر نسخ میشود و آن حکم نسخ بهتر از حکم دیگر که نسخ است میباشد باینکه  
 نفع در حق عباد و ثواب یا برابر حکم نسخ میباشد و حق عباد همین اعتبار پس بدل حل تحریم  
 استعد آمد چنانچه حل حکم است از احکام الهی تعالی همچنان تحریم حکم است از احکام الهی تعالی



تافس و نهات واقع نشود و این مرتبه خاص امام عظم و امام شافعی و مالکها است بخلاف مساجد  
و اشاعهم که اینها همان احادیث و آثار فقها و تابعین را که امام عظم ماخذ و مایه الاجتهاد و خود قرار داد و اندیشه  
خود ساخته اند و قواعد استنباط نیز از امام عظم اخذ نموده و تابعین و امام عظم شافعی می کنند و در فرع و فروع  
رد و بد این مخالفت مخالفت در مذہب نیست لیکن در مایه اجتهاد و طرق استنباط شریک اند مثلاً امام  
عظم چنین قرار داد اند که العام قطعی کما فی خاص و الخاص مبین فلا یجوز البیان و لا عموم لشرک فی معانی  
و لا یصح الحقیقة و الهماز و خبر الواحد و اختلف القیاس بترك و تمیل بالقیاس کما فی المصنوع و مایه الاجتهاد  
احادیث و آثار حضرت عمر رضی و حضرت علی و عهد استبدین مسعود و جابر و غیره که از فقهای کوفه که بابت  
رسیده قرار داده اند و همین است بعینه مسلک ضاحیین و در قرآن تفاوت و امام شافعی  
دین قواعد استنباط اتباع امام عظم می کنند و در تقوید ماخذ اجتهاد و این ایشالی و افع کما فی  
و طلب به طریق سلوک است یونانی و هندی قواعد طلب است مثلاً البصیح التفتیه قبل الفهم  
و لا یجوز التحریک فی البخاری بین و لا یجوز استعمال الاقراص فی الحمی اللاحق الرابع عشر و لا یجوز  
القوة بترك الغذاء مدة طويلة بل یجب حفظها مایه المکن و لغزاد الغذاء فی المرض و ماخذ معارف  
خود احوال جالینوس و بقراط و امثالها می مانند پس اطباء یونان قاطبه با وجود اختلاف آنها در  
مسائل مثل علو بخان و و اهل خان که با هم خیمه تفاوت دارند مسلک مذہب یونانی شریک اند  
و طریق هندی کمال مخالفت باین طریق دارد و در اصول قواعد تفاوت بسیار است مذہب  
و شافعی را با هم مثل مذہب یونانی و هندی قرار باید داد و مذہب ضاحیین را با هم مذہب حنفی  
طریق بقراط و طریق جالینوس باید فهمید بمنزله التفتیس من نفع واحد و ذلك نوعان متباين  
ولهذا المقام تفصیل طویل یعنی عنه ماحرر و سعیدنا و سغندنا فی رساله الانصاف فی بیان  
الاختلاف و عقد الحمید فی مسائل الاجتهاد و التقليد فلیرجع الیهما و الله ليقول الحق و هو بین  
السبیل و منه قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم فی شفع یوم القیمة ثلثة الانبیاء ثم العلماء ثم  
الشهداء فی طریقة الامیان شرح الوحیة لما نزلت هذه الآیات لها سبعة ابواب لكل باب منه  
جزء و مقسوم قال النبی صلی الله علیه و سلم لجبریل علیه السلام لمن هذه الابواب قال لاصحاب الکتاب  
من انساب اذا اتوا من غیر نوبه فیعذبهم بقدر ذنوبهم بخیر جم منها بشفاعتک فبکی النبی صلی الله



[illegible]

حکم قبل میکنند ستمه پنج سبابه در نماز سنت است و از علم حنفیه هم آمده است ملا علی قاری حنفی  
 دین باب رساله دارد مستوعب روایات چنانچه عبارت است و منقول میشود و بی بنه و کین آن یکون  
 رفعا لیه القیلة لمحدث دعاء السیعی وان ینوی بر فها التوحید و الانیاص لحدیث فی عباد الله  
 وان لا یجوز بصره اشارت لا تتبع العری وان یخصص الرفع بقوله لا اله الا الله لما فی روایه المسلم وان  
 یتم علیه الرفع لے آخر التشهد کما قاله البعض و احتراز عن قول جمع بان الاصل عند الفراغ اعادة التها  
 و الاول هو المعمول لان الاعادة یحتمل روایتی منه موافق قواعد شرح شریف چنانکه مخصوص کفار  
 باشد و مسلمانان انرا استعمال میکنند خواه در لباس خواه در مکمل و در شرب داخل تشبه است و ممنوع  
 و آنچه مخصوص کفار نیست گو که کفار از این تشبه استمال میکنند و مسلمانان که تشبه مضائقه ندارد و چنین  
 اگر بعضی از امور مخصوصه کفار بنابر آراء و یا بنابر فائز در رد استعمال کنند بے آنکه خود را تشبه  
 آنها سازند مضائقه ندارد و آنرا تشبیه که ممنوع است مطلقا آن است که خود را و اعدا و آنها داخل  
 کنند و استمال قلوب با آنها داشته باشد و چنین تعلیم لغت و خطایشان بنابر تشبه البته ممنوع اما  
 بنابر اطلاق بر مضامین ایشان یا خواندن خطوط ایشان اگر تعلیم لغت کند مضائقه ندارد و تشبه  
 در عبادات و اعیان مطلقا ممنوع است و احادیث و الیه برین بسیار اند غرض که تشبه با آنها  
 هر چو که باشد فعل منع است و همچنین پوشیدن پوشاک ایشان بنابر فائز و بر فی مضائقه  
 ندارد و تشبه قعره خان صاحب عالی مراتب مجمع خیریه و الطاف قدر دان علماء رسالت  
 از فقیر عبد العزیز بعد سلام سنون مشهود و تمیز و کا تخمیر باد که عنایت نامه سامی بار دیگر در مقدمه  
 استفسا میر نمیه خوانی و غیره وصول نموده مهربانان فقیر را طاف ستاع عبارت طویله نیست چه جامی  
 جواب مفصل و آنچه مرقوم بود که مولوی رشید الدین خان و یامولوی محمد اسحاق را باید گفت  
 که ایشان بتجرب جواب پروانند این هر دو صاحبان بسیار قلیل الفرصت اند و بسبب درس  
 و دیگر امور اصلا یکدم فرصت ندارند مع هذا ابتداء سبب این هر دو صاحبان را خواهد گفت لیکن بالفعل  
 آنچه معمول این فقیر است بنویسد از همین جا قیاس باید کرد در تمام سال دو مجلس در خانه فقیر  
 منعقد میشوند مجلس ذکر و وفات شریف و مجلس شهادت حسین غر اول که مرقوم روز عاشورا یا  
 یک دو روز پیش ازین قریب چهار صد کس یا پنج صد بلکه هزار نفر هم می آیند و در دو سه خوانند

[illegible]

فهم من البهايم لاسن السباع این وقت کتاب صیدیه حاضر نبود که عبارت آنرا نقل کرده شود  
اما مفسرین عبارت بالیقین همین است که مرقوم شد و در کتاب جیه الیون قول کمال الدین مو  
و میری شافعی هم بر حرمش جانور مذکور است کتاب مذکور هم این وقت میسر نشد که عبارت نقل کرده  
شود و این محفوظ است که اگر گدن را حمار هندی گویند و اگر گدن هم گویند لیکن لفظ اشتراک است  
در میان این جانور و جانور دیگر که خمره تر از این میباشد و شابهت دارد با گاو میش که در حق آن  
جانور روایت صحیح است که حضرت مرتضی علی رنم در کوفه حلال بودن آن فرموده لهذا بعضی علما  
سابقین را اشتباه رود و حکم بحلیت این جانور هم داده اند و الله تعالی اعلم بحقیقه الحال و بر  
زمن ثاقب سامی پوست صید نخواهد بود که این جانور لبه جانور شابهت دارد بدن و پاها مانند خیل  
میباشد و سطرش مانند گاو میش و در دهن و دندان دارد و شایسته که بر سر دارد شابهت با غوک پیدا  
کنند کتب مصرح است که هرگاه در میان جانور حلال و حرام شابهت پیدا میشود حکم آن  
تالیع صورت آن جانور است اگر شابهت صورت با جانور حلال بیشتر دارد پس حلال است  
و اگر با جانور حرام شابهت بیشتر دارد و حرام است چنانچه میان سگ و بز اگر چه پیدا شود همین حکم  
داده می جاریست پس در این صورت که شابهت غوک و خیل درین جانور موجود است حکم بحرمت است  
و انب است و من القواعد المقررة اذا جمیع الحلال و الحرام حکم بالحوثه نسبت به کلامه فقیر بنویس  
الهی تعالی میگوید که در قنادی رمانی نمک است که قبل و اگر گدن نزد امام اعظم و ابوالیوسف حکم  
خل دارد و نزد محمد حرمه و نقل از ذخیره کرده است و دلیل هر دو جانبین تفایم کرده لیکن مخالف است  
از هاید که در باب بیع فاسد مرقوم است امام محمد فیل از خمس العین میگویند و بیع او جائز ندارد چنانچه  
اگر گدن و امام بهام اعظم و امام ابویوسف میگویند که قبل از سباع است پس ازین معلوم شد  
که قبل و اگر گدن هر دو حرام اند خوردن نباید اگر چه بیعش نزد امامین هر دو جائز است پس کسیکه  
حکم بخوردنش میکنند جائز نیست فافهم و الله تعالی اعلم سوال در فوائده القواد لمفظة سلطان الشیخ  
چندتا مذکور است که آئندگان پیش ایشان سر بر زمین می نهادند و چون یکی ازین امامان  
نمود فرمودند می خواهم مروم را منع کنم لیکن ازین جهت که پیش خواجہ قطب الدین شیخ فرید الدین  
قدس سرها چنین میکردند نمی توانم منع نمود و دیگر یا فرمودند چنین که قرض باشد چون فریست

[illegible]

متواتر باشد نه خبر واحد و لهذا این خبر واحد محتمل است که نظر باشد بنیای سجده تجتبه با سجده عبادت  
 داده شده زیرا که مردم قریب العهده بالکفر بودند و عبادت غیر الله مستحکماً و خود را در اوقات منع مطلق  
 فرمودند کما لنهی عن الخمر والموت و جواب این شبهه آنست که درین تقریر سه امر فطرت از جمیع  
 قطعی است بر تخریم سجده و اولی عن ذکر النسخ استی منتهی و اوامیر فقه جدا است و دای خواجه  
 در مغرب رشام بسیار بوده اند و متول عباسی و وزیر او علی ابن جهم نیز از جمله نواصب است خوارج  
 جمیع متعالمین را از صحابه بهیچ وجه و در سیر و غیر المؤمنین علی مرتضی و معاویه و عمرو بن العاص و غیر  
 میکنند و نواصب محض عداوت امیر المؤمنین علیه مرتضی کرم الله وجهه و ذریه طاهره او شعار خود  
 دارند و از متاخرین حافظ مغربی نیز ناصبی است منتهی در موالات کفار آنچه فقها نوشته اند تفصیل  
 می نماید و اصلش آنکه موالات بمنتهی دوستی اگر من جهت الدین باشد بالا جماع کفر است و اگر جهت غیر  
 است همچو محبت فرزند کافر و زوج کافر حرام نیست مگر آنکه در تفسیل آن مباحین باید که مشید  
 تطبیق آیات و احادیث وارده در مباحین تفصیل مذکور چند آن تکلفی نیست مثل قوله تعالی  
 لا تحبوا یومنون بالله و الیوم الآخر یوادون من حادوا الله و رسول الله و مثل قوله لا تحبوا المؤمنون الا کما  
 اولیاء من دون المؤمنین و مثل قوله و من یتولهم منکم فانه منهم لای غیر ذلک و اما حکم موالات  
 بمنتهی عداوت و مناصب قریب تبیی است بر اصلی مقرر و همان الا عانته علیه الکفر و الحقیقه جمعیته  
 اتفاقاً لقوله تعالی و لا تعادوا و اولی علیه الاثم و العداوان و این معاشرت گاهی با جبریت می باشد  
 و آزاد و حرف جاگرمی میگویند و گاهی بهیچ اجرت می باشد از آزادی و کمک میگویند و حکم هر دو قسم  
 واحد است یعنی اگر کفار خواهند که با مسلمانان قتال کنند یا صلح و بدو سه از اهل اسلام تصرف  
 نمایند نوکری آنها حرام و حدود کمک نیز حرام بلکه کبیره است و اگر با هم کنند یا بر سه جمع مال  
 دهند و بست ملک که از سالی و تصرف خود دارند مسلمانان را نوکریه نه نظر بظواهر شرع اباحت است  
 قیاساً علی سائر الاحکامات مثل الخیاطه و التجاره و غیرهما کیف و قد ثبت عن الاکا برائهم آجروا  
 انفسهم من المشکین لیکن عند التحق آنهم خالی از حرمت نباشد خصوصاً در بیان زبر که  
 جاگرمی اینها بسیار دشمنان را خیل موجب مفاسد دینی میگردد و اقل مفاسد بدعت است  
 در افکار برافراختن منکر و ایشان و مناصحت و غیر خرابی ایشان و تکثیر سواد و تقویت شوکت و تنظیم

[illegible]

از غیر مرنی کرده اند گفته اند که حد و ارا حرب است که ان لا یجعی فیہ سلم و لا ذمی امنابا لا مان السابق  
سواء لیک بعض شعائر الاسلام و لا و لا و اعلم شعائر الکفر و لا یجین قول ثالث و تحقیق تخرج و اوده  
از دبرین تقدیر معموله اگر نیز و اشباه ایشان بلا شبهه دار الحرب است و الله اعلم سوا  
بعض از علماء امامیه بوجب بجزا اخذ بوا از انگریزان قنوی می پندهند و هر یک روایه مختلف برای  
جبر لفع عمل کردن و از انصوص دیگر که در عدم جواز موالات کفار و اوست کناره کردن و بایشان  
مصاحبت و موافقت نمودن همان حکم دارد که انؤمنون ببعض الکتاب و تکفرون ببعض منها  
در فتح این باب مسأله خواهد آمد و رفته رفته آن کفار مبدل با بن سلیمین هم در اخذ بوا مضائقه  
نخواهد ماند جواب مفاسدیکه در اخذ بوا از حرمیان مرقوم شده بود واضح گشت اباحتی این  
معامله بیعت منہاست و معینا مفاسدیکه درین مرقوم شده اکثران مفاسد منقوض است بجهت  
کفار که تنفس قتل رجال و نهب اموال و بی زاری و تخریب عمارات و احراق اشجار و زندا  
و ظاهراست که این عمل یا سلیمین در فائت قبیح است و مجسر بودن این معامله مفاسد دیگر  
چیز نیست و بگذاشت کلام در ان نیست بلکه بر فرض خلوازین مفاسد است و الا مباحات تحت  
و مندوبات بسبب مجامده مفاسده کسوت حرمت پوشیدن چه جای این مسئله که اباحت این  
نیز متفق علیها نیست بخصوص بعلما خفیه است و تجزیه علماء امامیه دین مقام اعتبار ندارد و در  
نزد ایشان از میان و سنیان نیز اخذ بوا جائز است صرف در تجزیه علماء خفیه است و عمل  
آنکرون اکثر اشخاص بر آنیکه وال برتری الکفار البته موجب طعن و ردین آنهاست لیکن ایما  
بعض الکتاب و لوجیر النفع از ان قبیل نمیتواند شد که کلام بحسب ظاهر متوجه بشود و لا یتولی حنا  
السریر سوال سنن بر داتب که آن در نماز بیگانه معمولست و از ان عوام حیان نشسته که  
مجموع این رکنهای سنت و فرض و اقل و اقل نماز است و حال آنکه اینقدر تاکید و غیر سنت  
فجر و احادیث یافته نمیشود و بیا مسلمانان لازم و وزن که اگر کثرت رکعات مواظبت بر ان و شعار  
میدارند و اگر هر چند رکعات فرض امر کرده شوند باسانی مواظبت خواهند کرد و جواب در باب سنتها  
علماء با و دار النهر غلو نموده و از ان جهال عوام قریب فرض رسانیده اند و اینقدر از احادیث  
تأبست نمیشود و همین است مذمب حضرت و الله مرعوم ما دین مسئله و همین است موید با حدیث



[illegible]

اندر و احادیث ثابت است و در جامع صغیر سیوطی از کتب متعدده قدتمه حدیث معراج تنای  
 انخسرت نقل کرده که رایت در جلد اخنوسه الشیاطین عند الموت فباز و فیلسه من الجنابة فی غیره  
 من ایضهم لکما قال و ازین حدیث بومی ازین عالم هشام میرسد و چون این مسأله از باب مسح  
 اخروی شد پس خلاص از مذاهب فاسق را چه لازم آید بلکه این هم نوسه است از عذاب که در  
 گرفتار است مسلک علمای حنفیه اتریدیه بین است ملائیین در شرح بر سرخ که از قتمدان علماء و از  
 است میگوید انسان قدیمه حیثی فی عالم البرزخ بالسخ و بذات عذیب و غضب من الله تعالى  
 بل من شاء کمن کان مسخ فی الاثم السابعة و القرون الماضیه قردة و خنایر الاله رفع هذا  
 العذاب من هذه الامة المرحومة فی عالم الشهادة ببرکة النبی صلی الله علیه و آله و سلم الامام هومن  
 علامات الساعة الکبری فقد ورد فی الاحادیث الصحیحة ان يكون فی هذه الامة مسخ فکف و قد  
 عند القيامة ذلک مسخ الانسان فی البرزخ يكون غالباً فی الکفار و المؤمنین الظالمین المؤمنین  
 و الزانین و المغفلین سبهما اذا اتوا وقتنا و علی جنابة کذا المحدثین غیر متأیین فلیس کل من کان ذلک  
 یکون مسخاً بل من شاء الله مسخه و عذبه و المسخ لا یکون فی الصلحاء و الاولیاء و اسلاوان و التوا  
 علی جنابة و يكون المسخ فی القيامة کثیراً و ان کلب اصحاب الکهف یجعل بلعما و ابلعهم یجعل  
 و یخل ذلک فی الجنة و یقی بذاته النار و من یذلیل جعل راس من رفع او وضع راسه فی  
 الصلوة قبل الامام راس حمار خفف مسخ اخذ الرشوة و دفع الاحادیث و امثال ذلک کثیر است  
 و جماعت دیگر میگویند که این نه از باب مسح بلکه نوسه است از شبهه و افعال و حرکات که  
 اصناف مختلفه را با هم بهم میرسد بمنزله آنکه در ذوقه و پیله با جماعه از مهندبان و سار کج بسته  
 و زلفین را و یخته چند لفظ پشت آموخته خود را رویه وضع کردند و مانند آنها خشونه در محاملات و ضرب  
 و شایق بهر وجه بعمل می آید و کذا و اینها و حکم من تشبه بقوم فهو منهم آن افراد انسان را که کار  
 جنیان میکنند در عرب حیث میگویند و بهندی بھوت سے نامندینے آنکه غیر سے و حقیقت  
 آنها واقع شود همین است که اکثر علماء عراق و عرب ابن راسلک متحکم گفته اند و هو الاقوی و الاصح  
 نظر الی الدلیل و الیه کان یل سیدی الوالد قدس سره فی اثبات البعث فی هذا المسئلة کا وقع  
 مراراً عیدة المسئلة بهجری منته در مسئله بفرزد و تاسخ انچه از کتاب منقول نموده بودند

[illegible]

باین نوع بهم برسد و آن نوع حکم روح الروح او پیدا کند و هر قدر معرفت و اطلاق زیاد تر شود این نوع  
 زیاد تر برسد و نماید هست که در حقیقه الحقایق که روح هیچ ارواح است این معنی اتم و او متحقق میباشد  
 و از آنجا که بر سر روح این تصرف فانی می تواند شد آنراست استعدا و قابل شرط است اینست  
 آنچه بر قواعد تصرف منطبق نمی آید اما علمای ظاهر این قسم را حمل میکنند بر تلبسات شیاطین و چون زیر آنکه  
 این نوع تصرف بینماید و گاهی نام یکی از بزرگان میگیرند تا مردم را بتکار برنجیزند و بتعلیم پیش آیند  
 و کلام ایشان را با مقتدا و بشنوند و دانستن مسائل تصوف و معانی فصول نزدیک جنبان است و این است  
 آنرا بعضی از شیاطین باین نوع تصرف صریح اغوا قصد میکنند و زخراش تلبیس ایشان برین نوع  
 و بعضی از اینها در پیرو ایشاد و تعلیم خود گردان مردم رجوع بسوی خود قصد مینمایند و درین تلبیس خود  
 نیز در رنگ حوام اشتباه پیدا میکنند و بنا بر همین نام کسی از بزرگان و اکابر میگیرند و در زمان  
 جاهلیت آمدن شیاطین بر بعضی اشخاص بهین وضع مثل اسنق و سطح و دیگر کاهنان آنوقت قریب  
 بنوا را انجاسیده جای انکار نیست و الله تعالی علم و دلیل علماء ظاهر دین و دعوی آنست که اگر این  
 نوع تصرف از ارواح طیبیه انبیاء و اولیایا بلا آنکه با حضرت حق واقع است حال آنکه بالقطع و قطعی این  
 نوع تصرف از شیاطین و ارواح خبیثه واقع است تلبیس عظیم لازم آید و اشتباه قوی در  
 دو جا بلکه را ممکن شود که بر فرد روحی مقدسه را در خود او عاقلانند و اقوال و افعال آنها جاسه انکار  
 نشود و افحاصل حق لازم آید بلکه در حال اکبر را که بر فرد حضرت حق بخود او عاقلانند و اسکات و  
 الزام ممکن نشود و قسمی که از اولیاء دین باب منقول است چنانچه در نفحات در ذکر اوصاء الدین  
 کرمانی است همچنین در قوحات شیخ اکبر پس برخص اولیاء حیات است که بر فرد زنده دیگر نفر  
 کرده و او محفل ساختند و بجای او نطق و تکلم کرده و این معنی جاسی اشتباه نیست که در حالت حیات  
 اگر شخصی او عامر بر فرد روحی از ارواح زندگان نماید و قوای و فعلی از او صادر شود بآن زنده و خود  
 کرده حل مشم میتوان کرد و بخلاف ارواحی که در بر سرخ اند یا ملائکه با حضرت حق حل و عاقلانند  
 مشرب تصوف در تجویز بر فرد ارواح اولیاء مطلقا خواه زنده و خواه مرده مینمایند ازین دلیل  
 چنین جواب میگورند که اشتباه و تلبیس چون سراج الارقفلع باشد و قریب الزوال ایشان  
 نیست و این تلبیس و اشتباه از همین قبیل است که با وافی رجوع بدلائل کتاب و سنت

[illegible]

تعالیٰ علیہ السلام و زمان فسر غافل از تکلیفات شرعیہ بودند و این آیه در سوره قصص  
واقع است و سیاق این آیه صریح است و در عازیر که میفرماید و لولا ان تقصیهم مصیبتہ بما قدمت  
ایہم فیکونوا ربنا لولا ارسلت الیہم رسولاً لفتح آبابک و کون من المومنین اما آیت التذکره و اما انذار  
فہم غافلون پس درین معنی نص نیست زیرا کہ کلام مسلمہ احتمال دارد الاول ان یکون نافیہ  
و الثانی ان یکون مصدقہ و الثالثہ ان یکون موصولہ و علی الاول یحصل نفی الانذار دون  
الباقیین و در تفسیر نیشاپوری میگوید و قد یقال اما نافیہ او موصولہ و مصدر تہ اسی ارسلت لتذکر  
انذار اباعہم او ما انذر اباعہم او ما انذرہ اباعہم فانہم فی غفلتہ فعلی نہ کہونہم غافلین بسبب عیش  
علی الانذار و علی الاول عدم الانذار بسبب غفلتہم ایستہ بالجملة بانضمام ابن آیتہ بآیہ قصص  
یا آیتہ و ما کنا مخذبین حتی نبعث رسولاً نجات اہل زمان فترہ ثابت میشود موافق قاعدہ اہل  
سنت و مجاہدین کہ قایل اند بحسن و قبح شرعی منکر و جوب عقلی اند اما کلام مذہبست کہ انذار  
و راعی بعث رسول است و زمان آن است کہ در وی بعث رسول نباشد و از نبودن انذار در زمان  
کہ آن زمان زمان فترہ است حکم فترہ میشود پس فیما بین حضرت عیسیٰ و انحضرت علیہا الصلوٰۃ والسلام کہ  
مدت پنجصد و شصت سال است زمان فترہ نبود کہ اہل آن زمان حکم فترہ پیدا کنند یا نہ غیر  
چون صبیان و مجاہدین معاقب نشوند زیرا کہ علم انبیاء و اقدم خصوصاً حضرت موسیٰ و عیسیٰ در آن  
بلاد موجود بود و حاملان آن کتب اگر چه در امور بسیار تحریف کرده بودند اما در توحید و اثبات  
نبوت و معاد کہ اصول ثلثہ دین است فی الجملہ قدم میزدند و انذار و تفسیر نیشاپوری و تحت  
آیہ سوره قصص میگوید من قبل کانت حجتہ الانبیاء قائمہ علیہم و لکن با بعث الیہم من تجدد ملک  
الحجۃ علیہم فبعث بعد تعالیٰ تقرر التلک التکلیفات و ازالہ التلک الفترہ پس نفی انذار  
بقوم انحضرت و بعث رسول ہر دو تحقق شد و مراد از بعث رسول در آیہ و ما کنا مخذبین حتی  
نبعث رسولاً آن نیست کہ رسول زمان قوم باشد بلکہ مراد آنست کہ در عالم رسوٰی بود کہ خبر آن  
رسول و احکام آوردہ او و لواجم الالبطافین برسد و تکلیفین را علم آن رسول حاصل گردد کہ در  
مذہب ما در عالم مذہب دیگر طریقہ نیست کہ آنرا حق و مطالب واقع می انکارند زیرا کہ ہمین قدم  
بحث و تفتیش و سوال و تحقیق دین کفایت میکند از سہ زمان فترہ در میان حضرت نوح و حضرت

[illegible]

و ازین معلوم میشود که در میان ایشان نیز دعوت میسوی رسیده بود و ترجمه بحجیل امیشند  
 پس درین حالت احکام زمان فتره چه قسم جاری میتوان شد و آنچه مرقوم بود که اگر زمان بعثت  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم زمان فتره باشد پس همه اختلاف در حال ابوبن مشر بنفین  
 چیست که در فقه اگر ایشان منصرح است و سیوطی و دیگر علماء در ایمان ایشان مسائل  
 نوشته اند جواب مهربان من چون معلوم شد که زمان بعثت آنحضرت زمان فتره بود و بلکه زمان  
 جاهلیت بود پس اشکال زائل گشت و بر فقه نیز که زمان فتره هم باشد این اختلاف گنجایش دارد  
 که ایمان و کفر چیزی دیگر است و عذاب و نجات چیزی دیگر کافران زمان فتره را نهایت  
 کار است که نجات یابند اما ایمان آنها خود البته ثابت نیست بحث در این است که در  
 زمان فتره آباء آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم مشرک و کافر بودند که به سبب  
 مغفلت فتره معذب نشوند یا موجود بودند و منتظر بعثت آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم  
 آله و سلم و غم مصمم کرده بر اتباع آنجناب صلی الله تعالی علیه و سلم آله و سلم پس آنچه در  
 فقه اکبر است که ابوبن آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم آله و سلم مائا علی الکفر اثبات  
 نجات ایشان متناقض ندارد اگر کسی اگر توحید و برادره باز شرک از آنها ثابت شود البته عقاب  
 آن خواهد بود و نهایت کار این مردم همین است که نجات ثابت میکنند تفصیل این اجمال آنکه  
 در اثبات نجات والدین آنحضرت صلی الله تعالی علیه و سلم آله و سلم علماء را سه مسلک  
 است اول آنکه ایشان با وجود کفر و شرک یکدیگر داشتند معذب نخواهند شد مثل صبیان  
 مجانین بعثت آنکه در زمان فتره بودند و پیش از بعثت پیغمبر مقتضای آیه و ما کننا مخدیین حتی  
 نبعث رسولا تعذیب قبل از بعثت مستحقی نیست و قد سبق فی هذا المسلك من المناقاة و برین  
 مسلک هم عبارت فقه اکبر صحیح است زیرا که مدلول او همین قدر است که مائا علی الکفر تعزیر  
 تعذیب آنها در آن عبارت واقع نیست مسلک دوم آنکه ایشان را بر احوال آنحضرت زنده ساخت  
 و اینها ایمان آوردند و این مسلک نیز باعتبار فقه اکبر منازعت ندارد و لهذا همس الدین کردی  
 که انا جمله علماء حنفیه ما و ار النهر است و فقه خود میگوید و یجوز عن من مات علی الکفر الا و الله  
 رسول الله صلی الله تعالی علیه و سلم لشبوت انه تعالی احیا هم اله حتی انما





آنکه مسلم انعام قبل آن تو تر قال یا عایشه ان یحیی تنامان ولای نام قلبی رواه البخاری و مسلم  
 علی هرست که نوم قبل از تو تر و نماز تهجه تصور میشود و غیر آن روایات زیاد و مجمل بر نماز  
 تر و سج است که در عرف الوقت بقیام رمضان مجرب بود آید بم بر آنکه قیام رمضان بچند رکعت ادا  
 میفرمودند در روایات صحیح و قوی همین عدد نیامده لیکن از الفاظ مذکوره درجه و اجتهاد و انحضرت  
 علیه الصلوٰه و السلام معلوم میشود که عددش بسیار بود و قد مصنف ابن ابی شیبہ و سنن بیهقی  
 بر روایت ابن عباس که در آورنده که کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یصلی  
 فی رمضان فی غیر جماعه بعشرین رکعت و یوتر اما بیهقی این روایت را تضعیف نموده آنکه راوی آن  
 حدیث جد ابو بکر ابن ابی شیبہ است حال آنکه ابو شیبہ جد ابو بکر بن ابی شیبہ آنقدر ضعیف ندارد که  
 روایت او بر هر طرح مطلق ساخته شود و اگر معارض او حدیث صحیح و شد البته ساقط میگشت  
 و قد سبق ان یوهم معارضه اعنه حدیث ابی سلمه عن عائشه التقدیم ذکره لیس معارضه با حقیقه  
 فبقی سالما کیف و قد تلای فعل الصحابه و کما رواه بیهقی فی سننه باسناد صحیح عن الثابت بن زید  
 قال کانوا یقومون علی عهد عمر بن الخطاب فی شهر رمضان بعشرین رکعت و در روی المالک فی  
 الموطا عن زید بن ریان قال کان الناس یقومون فی زمن عمر بن الخطاب ثلاثه عشرین و فی رواه  
 با صدی عشره و بیهقی درین هر دو روایت جمع نموده است با این طریق که اول صحابه که امام عدد زیاده  
 را که عدد مشهور تهجد انحضرت بود درین نماز هم اختیار فرموده بودند و ثانیاً که بیضا و مهوان کما  
 صلوة اللیل و چون نزول ایشان ثابت شد که انحضرت درین ماه و درین قیام زیاده از آن عدد میفرمودند  
 و به عشرین میرسانید و من بعد عدد بیست و سه را اختیار کردند و درین عدد اجماع شده بود و بعد از تحقق  
 اجماع مراعات این عدد هم لازم در بیان گشت و حق قرآن متاخره ازین جهت است که فقها درین  
 امر تشدد میکنند و چیزهای بسیار است که بعد از تحقق اجماع تاکید شدید پیدا کرده اند و قبل ازین چند  
 تاکید نمیشدند خصوصاً چون آن امر جمع علیه شعار اهل حق گردود و ما به الامتیا از اهل بدعت شود  
 و در و انب پنجمی نیز تاکید یک بعد از قرن صحابه بهم رسیده سابق از آن نبود و کما ینظر من تنبع الروایا  
 فی ذلک فقد اختیار این عدد و وجه دیگر هم موجب ترجیح بهم رسیده از آنجمله آنکه در غیر رمضان  
 صلوة اللیل که عبارت از تهجد است بعد و یازده دارد و شده آنرا در رمضان که وقت جد و شمیر است

[illegible]

منها فی الصمیمین للعلیح بالذیم وفتح بالذیم جنباً فاد صحیح فی مفاصله الرویات بموسط غیر محض الی غیر  
 ذلک آری نزد شافعی و مالکی و حنابلہ استعمال جلی عند الضرورت جائز است یعنی برای مخلص  
 از مضیقتی و دفع ضرر از خود و نزدیکان و غیره برای جلب نفع فی ضرورت که معتد بها است نیز جایز است  
 ما لم یکن فیها اتلاف حق واجب لله تعالی اولاً حدیث العباد و متاخرین ایشان درین تمسک بسیار  
 کرده اند و استعمال جلی را برای منع و جوب حتی نیز جایز داشته اند و حرمت را مخصوص کرده اند و از باب اول  
 حتی واجب شده و فی بعد لا یخفی منته استعانت باری و درین امت بسیار بوقوع آمده آنچه چهل  
 و عوام اینها می کنند ایشان را در عمل مستقل دانسته اند بلا شبهه شرک حلی است و نذر اولیاء که برای  
 فقرا و حاج معمول در رسوم است اکثر فقها بحقیقت آنرا بے نفع و نذر و آنرا بر نذر خدا قیاس کرده  
 حکم برده بر آورده اند که اگر نذر بالاستقلال برای آن ولی است باطل و اگر برای خدا است  
 و ذکر ولی برای بیان مصرف است صحیح است لیکن حقیقت این نذر آنست که ادا بر ثواب طعام  
 و انفاق و بذل مال بر وجه میت که امری است مسنون و اندوی احادیث صحیح ثابت است مثل  
 ماورد فی الصحیحین من حال ام سعد و غیره این نذر مستلزم میشود پس حاصل این نذر آنست که ان  
 نیت مثلاً ادا ثواب هذا القدر لے روح فلان و ذکر ولی برای تعیین عمل مندور است  
 نه برای مصرف و مصرف این نذر نزد ایشان منسولان آن ولی میباشد نذر از اقرار بقدیم  
 و جہل بقیان و ایشال ذلک و همین است مقصود نذر کنندگان بلا شبهه و حکم آن صحیح بحسب الرفاء  
 لانه قریب معتبر فی الشرع آری اگر آن ولی را حلال شکلات بالاستقلال یا شمع غالب  
 اعتقاد میکنند این عقیده او مخیر بشرک و فساد دیگر و لیکن این عقیده چیزے دیگر است و نذر  
 چیزے دیگر منته رساله در لبس احمد در اصل یکے از علمای روم تصنیف کرده بود و حضرت  
 شیخ ابوطاهر کردی رح حضرت ولی نعمت ما را فرمودند که آنرا مطالعه نمایند و بر آن چیزی بنویسند  
 ایشان بعد مطالعه بطریق حاشیه چیزے بر آن رساله نوشته اند همین حاشیه در فهرست  
 مولفات ایشان داخل است و درین باب مختار آنست که هر چه حرام نیست بلکه محض فقط و آن  
 همچو مورد و مفرح و احقرانی باشد و در انبیکه دون امور و اندی مثل شجر فی و پیازی و غیر ذلک  
 سباح اند و بابت شرح که آنرا اعرابان جوخ احمد گویند بالا جماع جائز است و همچنین که بار و دانه جان

[illegible]

خواهند مرد و لیکن ادله صحیحه الماخذ قویة الدلالة برین امر از روی روایات یافته میشود و در تفسیر  
در مشهور و دیگر تفاسیر روایات ضعیفه بوی ازین وادی بمشام میسرسانند و در نظم قرآنی هم  
اشاره باین معنی است و قصه فرستادن حضرت علی کرم الله وجهه برای دعوت ایشان بآن  
کس دیگر موضوع است یا و دارم که صاحب تریقه الشیعه و دیگر محدثین حکم بوضع آن کرده اند  
اما بعضی طرق ضعیفه وارد است که شب اسرار آنحضرت بران جماعت گذشته دعوت فرمودند  
و ایشان اجابت کرده باز بخواب رفته اند و الله تعالی اعلم منه لفظ حدیث در مسلم و ترمذی  
اینست که معاویه بن ابی سفیان سعد بن ابی وقاص را گفت مامعک ان تسب ابنا رب  
یعنی جانب داران معاویه بن ابی سفیان این فظرات ادا می کنند و گویند مرادش این بود  
که چرا با حضرت علی مرتضی رزم دشمنی در کلام منی کنی و منی فحاشی که دست از حمایت قائم  
عثمان بردارد و در مقام قصاص بمبا سپارد لیکن مدین توجیه و خدشه بخاطر می کنند و اول آن  
برین تقدیر میباشد که این گفت و شنید در ایام حیات امیر المومنین علی رزم بوده باشد و اندکی  
تاریخ ملاقات سعد با معاویه در دست نیست زیرا که سعد از ابتدا کوفته و موضع عقیق که بیرون  
مدینه است منتهوی شده و همان ایام آهن معاویه در مدینه منوره اتفاق نیفتاد بلکه بعد از  
صلح از ایام حسن رزم برای حج آمده و با اهل مدینه ملاقات نموده و دوم آنکه جواب سعد اما بما ذکر است  
فلا نالی آخره ازین توجیه ایا صریح و در وجه کثرت قتال شخص مانع از نصیحت و پند گوی نیست  
بلکه بهتر همین است که این لفظ را بظاهرش جاری باید داشت نهایت کار آنکه از کتاب این  
تحل شنیع یعنی سب یا امر سب از معاویه بن ابی سفیان لازم خواهد آمد و پس بنابر ادل قار و در  
کسرت فی الاسلام چه مرتبه سب کمتر از قتل و قتال است لما روی فی الحدیث الصحیح سباب المؤمن  
فسوق و قتال کفر و بزرگوار قتال و امر بالقتال یعنی الصدور است از ان گذر نیست بالجمله صلح  
همین است که دیر اترکب کبیره باید دانست و زبان از طعن و لعن سب بای خود و الا لایقال فی من فی  
ومن شرب من الصحابة رضی الله تعالی عنهم اجمعین و هر جا بی خطای اجتهادی را دخل و ادن  
خالی از ساحت نیست جواب سوال حافظ صدیق الدین حمید یاری در استفسار سنه و در  
الوجود و در حقه السامیه و از مولانا شاه عبدالعزیز دلموی قدس سره الغزیر اول معنی این تذکره

[illegible]

مقام کشف و کرامات است یک مقام است و در اینجا طریق دو یک معتبر و یک غیر معتبر بود هر دو طریق اکثر ارباب و کمال شده اند و آنچه جناب حضرت شیخ احمد سرخسندی رح بطرفش شهود یافته اند و مقلدان حضرت موصوف بران طریق قائم غرض نیست که هر چه احوال شیخ موصوف آنجا بود و یافته باشند از مقام فرمایند که طاعت از ان حال آید است به جواب از مولانا صاحب - صاف تو عید وجود می جمیع علیه موصوفه است الا حضرت شیخ علاء الدوله سنائی از متقدمین و حضرت شیخ احمد سرخسندی مجدد الثانی از متأخرین هر دو شهودی یافته اند و تحقیق آنست که دین و دهر در مرتبه ذاتی و نفس الطاف حق همین است و توحید شهودی که خبر از غیرت میدهد و بر مراتب اعینات واجب القبول است است پس هر دو امر در واقع تحقیق دارند و حکمت الهی در ابتداء نشود و کمال است محمدی صلی الله علیه و آله و السلام و انجیده القاضی علوم توحید فرمود نام مردم از حسی قرب و محبت و حضور و همراهی چنان حضرت حق عز و جل مستلزم شوند و در زهد و مجاهده غایب باری تنهائند و تنعم باقیل **ب** صفای قلند سیر و از همین نمائی که در اندوه و در غم راه و در بیم پارسائی کوه و هرگاه این معرفت پنجه شد رفته رفته در فهم کلمات عارفان طریقت مردم کج فهم راه اتحاد پیوند این معرفت خامفته را وسیله ابطال شرایع و تکلیفات نمودند و در سبب کشف محب الله آبادی که ظاهرش قدم در ادوی الحاد و میندیشی و عوام در واج الا کلام بانست عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرخسندی را بر روی کمار آورد و او علوم غریبه را بر ایشان القاف نمودن من قبیل تعدیل الحار بالبار و والربط بالیاسی شے که اعتدال کل تدریج از ان مردم جایی که در باطل غمر جی رتق و انقطاع و امتناع پذیرفت همین است مصداق معنی مجرب و تبه و الله تعالی علم و علمه و حکم

بسم الله الرحمن الرحیم

سوال از فزاحن عیصا صاحب بخدمت مولانا شاه عبدالغنی صاحب قدس سوره الخیر در مذمب الی حق قولی بالبدار باطل است چنانچه تفصیل تمام دلائل عقلیه و براین تکیه در کتب احادیث و تفاسیر و کلام مصرح است و آنچه در کلام حضرت فخر المجددین امام المتوفین جناب شاه ولی الله صاحب قدس سر و نبوت جاود در کتاب جماعت مذکور شده بکدام معنی باید فهمید و بکدام محل



[illegible]

باین فرموده اند و عند اهل کتاب مرتب دلالت دارد بر آنکه محمولات و اثبات و ادعا و ام الکتاب در مرتبه و کبریاست  
 عدد هر دو اثر حضرت محمد و این مسعود رضی الله عنهما نیز در حق تعالی با اختلاف مرتبین و توان فهمید علما و علماء  
 بقضای معاق و سبب و قطع مخالف میدانند و لا باس بذلك لانهم لا یثبتون مرتبه سحر الذوات  
 المقدسه اما بصرفه نظر اشیاء التعلیمات و مرتبه التعلیمات متاخره عن مرتبه الذوات اکن اهم القول  
 بعد من الاراوه فی تلك المرتبه من غیر لزوم محذور و در کتاب مهمات و دیگر تصانیف ایشان اثبات  
 صحت اولو قدیر و این مرتبه محصل نموده است چنانچه بعد از اقل واضح خواهد شد سوال این نیز پس عظیم  
 نزول حق یعنی اهل سنت و جماعت صحیح و ثابت شده بر این تعلق و تعلیه که ما سوا حق انبیا و رسل  
 دیگر که علیهم السلام عصمت و احدی ثابت نیست حتی که اگر کسی را معصوم گویند درست نیست  
 لهذا متکلمین و فقهای جمیع اهل طلاق عصمت بر غیر انبیا و ائمه و افاضانند پس آنچه جناب فخر المجلدین  
 حضرت شاه ولی الله صاحب قدس سرود تفهیمات الهیه و غیره صفات اربعه که عصمت و حکمت و کبریا  
 و طه و طه باطنه است برای حضرات الیه اثنا عشر علیهم السلام ثابت کرده اند و آن هایت آمین نیز برین  
 مراتب را در سال که در بیان اعتقادات بحضرت ایشان تألیف فرموده اند تمام و دانند که اکبر محل صحیح محل  
 اید فرموده در طبع از کتاب و سنت و اجماع است بر آن کدام است و جواب مخالف این قول که نسبت  
 ندب اهل سنت نمایان شده چه خواهد شد و مع ذلك منافی تفضیل خلفای ثلاثه رضی الله عنهم نیست  
 حضرات شیخین خواهد بود حال آنکه این مسئله تفضیل جمیع طایفه اهل سنت است عند من بتمتد به و علاوه  
 آن خود جناب افادت آید هایت انساب حضرت شاه ولی الله صاحب بنهار ضبط و ضبط و بطریق  
 تمام این مسئله را باین تفضیل خلفای ثلاثه سیما شیخین را رضی الله عنهم بدلائل لقلیه و عقلیه و کتبیه  
 و وجدانیه مقرر و دانی و مثال شافی و ترتیب کافی تحریر فرموده اند پس جواب مخالف و تمایل  
 این مسئله مبدء و ثابته متفق علیها بآن مسئله غریبه غیر ثابت است عند اهل حق یعنی اهل سنت  
 و جماعت چه خواهد شد بنیاد و جواب از مولانا سید محمد - عصمت و حکمت و کبریا و طه  
 صوفیه معانی اصطلاحیه دارند خصوصاً در کتب معتضه حضرت والد امیر قدس سره و مفصل مذکور اند  
 این وقت سبب شدت چهار یا امکان نیست که تمهید مقدمات نوشته آید اگر کتب معتضه ایشان  
 موجود باشد مطالعه باید نمود واضح خواهد شد و شرح مقتضای از تصانیف شاه مکرر عارف الهی و عارف

[illegible]

فی المهد وکماله آخره واینست در حق اکثر اولیا پر ثبوت پرست اول در حق ابو بکر صدیق رضی  
 الله عنه که ان الله مکرمه فوق السموات سبحان ان یخطأ ابو بکر فی الارض ووم در حق علی مرتضی  
 رضی الله عنه که دعا کرد اللهم اد الحق حیث دار وکفتمت ادبه حیث دار الحق وعلی قطبیت باطنه است  
 که حق تعالی بعضی بندگان خود را مخصوص سازد که محیط فیض الهی اولاً بالذات ایشان باشند و ازین  
 بزرگان قتل شود و گویا هر کس نماند و کتاب از ایشان نکرده باشند مانند آنکه شعلای آفتاب از راه برآید  
 و رخانه بیفتد پس اولاً آن روزن روشن شده و بواسطه آن تمام اشیا میخانه روشن شود و این را قطب  
 ارشاد نیز نامند بجلال قطب مدار بالجملة اثبات این صفات اربعه عند تحقیق نه مخالف مذمب اهل سنت  
 است گو ظاهر بیان از اطلاق این الفاظ سخاشی نمایند و نه مخالف تفضیل شیخین که مجمع علیه جمیع  
 اهل حق است زیرا که مدار آن تفضیل بر اکثر ثواب است عند المتکلمین و جایز است که خداوند تعالی  
 بعضی بندگان خود را مخصوص بزیادت ثواب گرداند هر چند فضائل دیگر و صفات کمال در غیر آنها  
 بیشتر باشد و مصنف کتاب جمعات قدس الله سره در تفضیل شیخین بر تشابه اینها داشته است و در کتاب  
 است در رفع شبهات و ترجیح دین و نگارنده شش مردم از بدعت و اجرامی جدا و امر بالمعروف و نهی  
 عن المنکر و ظاهر است که زیادتی شیخین مدین امور اربعه کس الشمس و اجبن من الالم است و اینها  
 قال اکثر المتکلمین التفضیل عندنا بالتوفیق لا بالفضائل فقط سوال از مرزا حسن علی صاحب کتاب  
 صواعق مرقبه در روز مذمب روایات خدای تعالی که تالیف نصر الله کمالی است بلاحظه شریف  
 در آمده بانه و بعد از آنکه محوط نظر فیض از شده باشد فرقی در تصنیف آن و تصنیف جناب افادت  
 ماب که تحفه اثنا عشریه است چیست و معاندان این دیدار خصوصاً روایات خدای تعالی بطریق  
 تراخامی و پیروده گوی خیل شور و شغب میکنند که کتاب مستطاب تحفه اثنا عشریه ترجمه صواعق  
 مرقبه است هر چند سوال این معنی با مخلصان و فدویان را لا اطلاق و پیروده مینمایند و از جمله پیرو  
 البطلان است و هر کس که از پایه علم الهی داشته باشد این خبر را از محک عینه مخالف خواهد داشت  
 لیکن بعضی کسان این ناکس را بسیار تنگ کردند لهذا این امر را مرتضی را موجب سمع خداوندی  
 جناب عالی انکاشته شد جواب از شاه صاحب ممدوح در وقت تصنیف تحفه اثنا عشریه در کتاب  
 اهل سنت که در روز مذمب شیعه و کتب شیعه که در روز مذمب اهل سنت تالیف شده قسم میبرد

[illegible]

بعد از این کتاب در آن اتفاق دست شون بازگفتند که این معنی حاصل شد و نیز اگر نازل کنند  
 رد افش را هرگز با خبر نیست زیرا که این کتاب اگر ترجمه می شود است آخر اثبات مذسب اهل سنت  
 میکند و رد مذسب رد افش می نماید اینها را چه کار از آنکه لقیس کنند که گویند که گیت جواب باید نوشت  
 و این طعن جواب نمیتواند شد آری بعضی اهل سنت که آنها را بشهرت این کتاب نسبت باین فقیر  
 عرق حسد بچش کام میجو اینند که نسبت باین فقیر در میان نماند جواب سخن ایشان گوشت که فقیر  
 و عری این کتاب نمیکند و فخر خود نمیخواهد منظور فقیر غرض از این مقدمات سلوک این طریق جدید  
 برادران او میالایب مطالبان راه صواب بود الحمد لله که حاصل شد سوال از وی ذوالفقار عینی  
 بهوت شدن رسول الله صلی الله علیه و آله و ایت عالم و دعوت اسلام است و نازل شدن قرآن بر زبان  
 عربی برای سهولت فهم و ادراک غرض آن بآل عرب پس این قرآن جهت سهولت دریافت  
 اهل عجم و فرنگ و هند و سغد و بنگاله و غیره اتالیق و جزائر و سواد که السنه متغایره و لغات مختلفه دارند  
 کافی نیست بلکه اصلاً فهم آنها بعبارت و معانی آن نمیرسد و اند زبان اکثری از اقوام اطراف و جبال  
 با وصف صحیح و کوشش تعلیم تلفظ کلام الله بصحیح او نمیتواند و دعوت اسلام هم در وقت بی غیر خدا  
 و طفلاری برحق او با اکثر ساکنان اتالیق و اطراف عالم مثل پیگودنیپال و غیره نرسیده و بعد از آن  
 نیز سلسله جنابانی دعوت اسلام بآنها نگردید پس انعام محبت بطور ساکنان دیار عرب بر این اقوام یافته  
 نشود و خدا میخواست بر همه بندگان خود رحیم و مصلحت است و حاصل از انطاقت او تکلیف نمیدهد  
 در خصوصیت این قوم که دعوت رسول و خلفای برحق بر ایشان نرسیده و کتاب احکامی جهت سهولت  
 فهم آنها مامور نگردیده و در مواخذة چنانکه مودی است داخل باشند یا نه اگر باشند شبها همیکه برین لایق  
 می آید مخفی نیست جواب هر چند آنحضرت صلی الله علیه و سلم مبعوث شدند برای ارشاد و هدایت  
 ساکنان جمیع اقطار و بلدان و جزائر و جبال لیکن بعثت او می آنحضرت بموسی جن دلس عرب  
 بود و بواسطه عرب بدیگران یعنی فارس و روم و بواسطه آنها به سنده و هند و بلخ و جزائر  
 و الجبال پس و نازل کرد قرآن اولاً زبان و لغت و اسلوب کلام عرب و اعجاز آنها از معارف  
 اش اختیار فرمودن ضرورتاً و تا عرب بخوبی و دقیق این کلام را و معانی او را ساکنان عراق و عجم  
 و خراسان رسانند و آنها به سنده و هند و ترکستان رسانند بکند و اگر رعایت هر قوم که قرآن را

[illegible]

دعوی هدایت خلق بعد فرمود آن هدایت واضح نشد پس حاجت اثبات نبوت نماند که بعضی  
 نبوت همین است و بعضی مدار العیان بیان و این هر دو طریق نزد ساکنان جزایر و جبال و بیابان  
 و بیابان تحقیق است اگر فرض کسی از آنها این هر دو طریق محروم ماند حکم اهل قدرت خواهد بود  
 علی اختلاف المذاهب چنانچه در کتب اصول مثل مسلم و عسکری مشروح و مبسوط است سوال  
 اخبار و قرائن و آثار تجزئی نیابت است که در هند و اماراتی کشیر که قوم هندو و کنبار اخالق و بعضی راجه ای  
 خود را دانند گذشته در اجهای باشکوه و قوت و عظمت بسیار بودند اندازید و فرمود که کدام معجزه بر ایشان  
 قوم هم معجوت شده و کدام کتاب برای هدایت آنها بخت میداد و گویا نال کردید و بخت یابند و در وقت  
 عدم آن پیش چیست جواب مفاد آیه قرآنی دان من امته الا خلا فیما تذر انست که در هر ائمه  
 رسانند گذشته است که از آن کتاب قیام و اطلاق حقوق برساند عام از آنکه آن ترسانند  
 از انبیا باشد یا از علمای او عاقلان و اولیاء و عرفا و اگر از احوال مختلفه مثل روم و حبش و ترکستان و غلات  
 و غیره تفیش کرده شود بر گزشتان پیغمبری نمیدهند که در آنها گذشته باشد بلکه مفهوم نبی را هم فر  
 شانند اعتقاد عظمت و بزرگی عبادت و زاد و تارکان دنیا و خلوت نشینان و طبایع آنهاست حکم  
 است و معالیه حضرت حق با هر فرقه مختلف است با اختلاف استادات آنها با اختلاف علوم و فنون  
 آنها و در یارب زمین تا شام و منبر به یک رنگ هدایت الهی ظهور فرمود انبیا و رسول را معجوت  
 فرمود و حجرات بردست آنها آفرید و کتابهای نازل فرمود زیرا که این بلاد و املن ظلم و غیبت و آنچه  
 از بعضی بشر به بعضی بشر باشد سبب ایجاد مکانه یا بعد زمانه بهمین طریق میباشد که تا  
 بیاید و پیغام ربانی برساند یا خطی همراه خود بیاورد آن نشان استی آن قاصد از و طلب سید  
 چنانچه در امر و ملوک و سلاطین عالم هم همین مروج است که فرمانی یا شقه بدست معجزه خود  
 میفرستند و برای تصدیق او بعضی چیز را مخصوص از پالکی و فیل و فوج همراه او میدهند پس  
 اهل این بلاد را که دایره عرب است طریق هدایت بهمین طور مقرر شده و منور را چون این طریق  
 معتد علیه نبود بلکه ظهور حضرت حق را و بعضی چیز را و حکم بنیان حق با صدور افعالی که مخصوص  
 به رتبه الوهیت است از خوارق عادات و کراماتی در مخلوقات نیابت حق میدهند و استناد اینها را  
 بهمین وقع معالیه واضح شد و پندار نویسندگان نامت و از قیام هدایت ایشان بهمین اسلوب



[illegible]

آنها را مستقبل رسو و الیه میداند پیش فرق واضح شد و جای اشکال نماند و در مقام ابراهیم خیمه  
 بجز نام است ابراهیم علیه السلام اصلاً ملاحظه نیست امام بودن چیز دیگر است و مسجود بودن  
 چیز دیگر و آنها را بنا بر استحباب نه بنا بر وجوب حتی کوه صلی فی اسی مقام شار من المسجد الحرام  
 اجزایه الصلوة و هو المذهب الاصح چنانچه در حق کعبه آمده است که بیت الله است همچنین در حق  
 حجر اسود با خصوص آمده است که الحجر الاسود بین الله فی الارض یوسمیان اودست یوس  
 خداست و عظمت او بهمین جهت است چون منسوب بخدا شد بهر کعبه وجه مسجود الیه شدن بهمین مانند  
 آنکه این نسبت را فی صریح متواتر می باید دان در غیر کعبه و بیت المقدس محفوظ است  
 و بهمین وجه گفته بودند بنی اسرائیل اجل لنا اننا کما لهم الله و حالاً ایچ چیز در عالم منسوب  
 به حضرت حق نیست بلا واسطه الا فضا محکبه یا فضا که حج معلق و آن منسوخ است و این  
 ثابت هر چه از منسوبات دیگر مسجود الیه واقع میشود از قبیل قصا ویر یا معابد اسلاف همه منسوب  
 به غیر خداست بالجمله فرق بسیار است بآنکه تامل ظاهر میشود در تفسیر فتح الغریز و آخر سید  
 الم در تفسیر آیت و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرامیتی للطایفین و در اول بیتا به سبقت  
 در تفسیر قل لله الشرف و المغرب بعد کی من ینشاء الی صراط مستقیم الی آخر الآیات ملاحظه باید  
 نمود اسرار عجیبه ظاهر خواهد شد و این قدر تامل در دفع این اشکال کافی و شافی است که هرگاه  
 انبیاء بطرف این خانه سجده کرده اند و این حجر لقبیل نموده اند پس نزد آنها عظمت این هر دو چیز  
 بجه وجه بود اگر سبب آن بود که بهر بنی لاحق لقبیل و سجده بنی سابق را ملاحظه نمود پس سلسل  
 در انبیا و تهم بودن آن مکان لازم آید اگر سبب این نبود محض نسبت بخدا بود حالاً بهمین  
 علت موجود است اگر انبیاء سابقین میکروند یا سجده با سنت می نمودند آنها شریک بودند  
 یا امثال مدین امویون امثال را نیز ملاحظه این معنی در میان نیست و السلام و الاکرام سوال در وجه  
 باغ فدک - روی مسلم عن عائشة ان فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم ارسلت الی  
 ابی بکر تسال میراثها من رسول الله صلی الله علیه و سلم الی آخر الحدیث در بخاری است  
 فنصب فاطمة و خرجت منه و لم تنکح حتی ماتت و نیز در بخاری است من اغضبها فقد اغضبنی  
 روی مسلم عن عمر انه قال علی و عباس فی حدیث طویل فزایما و یسئ ابابکر کا و با و اما

[illegible]

انقبضت عنه حیرته و لم یکنم بعد ذلک فی امر ذلک کبر ذلک عنده فاراد استرخا رافا تا انقال لها  
صدقت یا ابنت رسول الله فیما اذعیت و لکنی رایت رسول الله صلی الله علیه و سلم یلقیها فیعطی  
الفقراء و المساکین و ابن السبیل بعد ان یؤتی توکم و للصلابین فقالت افعل فیها ما کان الله  
رسول الله صلی الله علیه و سلم یفعل فیها فقال ذلک و الله علی ان افعل فیها ما کان یفعل  
البرک فقالت و الله لا فعلن ذلک فقال اللهم شہد فرضیت بذلک و اخذت العهد علیہ و کان  
ابو بکر یطیهم منها توهم و یقسم الباقی فیعطی الفقراء و المساکین و ابن السبیل انتہی عبارت مرویه  
در محتاج الساکین و دیگر کتب معتبره امامیه و حدیث من اغضبها فقد اغضبنی نیز صحیح است  
لیکن ہرگز از لغت عرب فی الجملہ و قوت دارد مباد کہ اغضاب در لغت عرب است کہ شے  
بقول بالفعل در غضب آوردن شخصی قصد نماید پرتلاہرست کہ حضرت صدیق ہرگز قصد ایندا  
حضرت فاطمہ داشت بکہ روایت حدیثی کہ ہمہ عشو بشو و آنرا از جناب رسول الله صلی الله علیه و سلم  
شنیدہ بودند بیان مسئلہ شرعی کہ از ان مفہوم بود نمود پس مدلول من اغضبها بر وجہ صادق  
نیامد و عید فقد اغضبنی نیز در حق او متحقق نباشد کہ اذا فأت الشرط فان الشرط روایت دوم نیز  
در صحیح مسلم است لیکن قصہ کہ در صحیح مسلم و دیگر کتب صحیحہ کہ مذکور است اینست کہ مترکہ حضرت  
صلی الله علیه و سلم در دست حضرت صدیق بود و از ان حضرت خاتون و از دلج مطہرات را خوراک  
و پوشاک و حاج ضروریہ میدادند بعد از ان محتاج بنی ہاشم را ہر گاہ حضرت عمر خلیفہ شد نہ حضرت  
علی و حضرت عباس نزد ایشان آمدند و منقن اللفظ و اعنی در خواست کردند کہ مترکہ انحضرت را  
بر دست ماوالہ کنند کہ موافق عمل انحضرت و عمل حضرت ابو بکر و عمل شما در ان عمل نمایم حضرت  
عمر بہین شرط ایشان دادند و گفتند کہ این را تقسیم نہ نمایند و میراث در ان جاری نکنید بعد  
چندے حضرت عباس را منظور افتاد کہ این را تقسیم باید کہ نمایند حضرت علی انین امر را نمود و در میان  
بسیار شد تا آنکہ حضرت علی حضرت عباس را میدخل ساختند حضرت عباس حضرت علی را بر اس  
فیصل این منازعت و التماس نمیشی پیش حضرت عمر آوردند و گفتند کہ اگر جنی من بذالاثم الکاف  
الغادر الخائن یعنی خلاص کن مرا از دست ابن ظالم غدار خیانت گشنہ و دروغگو و ہمین لفظ  
در صدر این روایت در صحیح مسلم موجود است حضرت عمر چون چنین دیدند بر اسے حمایت

[illegible]

وقت بر حضرت خاتون و فریت ایشان معلوم می شود علی اسی حال هرگاه وقت شد متولی آن  
 حضرت ابوبکر خواهد بود بحکم ولایت الامر چنانچه همین معنی را حضرت عمر خود فرموده اند که انا ولی رسول  
 صلوات الله علیه و سلم و ولی ابی بکر اعلیست نبوی علیهم السلام مصارف این وقت شده اند  
 نه متولی فقط سوال کنشی عاشق علی لازم حکیم مهری لکنهوی که بافضل سبب عتاب حکم اینجا  
 و در رخ آباد و سایه حمایت عا حبان عالی شان سکونت و زید است اختلاف در مسائل اصول  
 دین فیما بین مجتهدین اربعه مذہب اہل سنت و جماعت در کدام کدام مسائل است با توجهیات  
 هر یک ارشاد فرمایند اختلاف در اصول دین هرگاه مجتهد اربعه را با خود ما در میان است پس چرا  
 یکدیگر دیگر می رازند و بیگانگی نمایند بلکه در هر چهار مذہب حق و دائر میفرمایند هرگاه اختلاف در  
 مجتهدان اہل سنت و جماعت ردی باشد در چند کثر مسائل یافته میشود لیکن چون وجود اختلاف  
 موجود شد پس اعتراض اختلاف اصول دین که بر مذہب امامیه وارد میشود مرفوع گردید و در اینجا  
 بسیار اختلاف واقع باشد لیکن شیعه اثنا عشریہ زمان ما را اختلاف در اصول و بین فیما بین مجتهدان  
 اثنا عشریہ منکر بحث اند و همین عدم اختلاف اصول دین را دلیل بر حقیقت مذہب خود خوانند  
 و مذہب دیگر را از خود بیگانه میدانند و در مذہب خود مشمول نمینانند جواب که یہاں مجلس مرقوم  
 گردیده و بمحاضرت تحریر جواب سائل متخیر گشته مقرر نمیشد که مثل مدلا نا صاحب کسے عالم دین  
 زمانہ نیست علما سوا اہل سنت و جماعت در اصول ثلثہ دین اختلافی ندارند مگر بعضی مفرقات  
 اختلاف لفظی فیما بین اینها واقع است و باین اختلاف سه فرقت ۱۰ اند ۱۰ شرح و تائید بر دو خال  
 و اصل نیست که علما سوا اہل سنت احق تقاضای دو چیز عطا فرموده یکے دین رساکه بسبب آن  
 بغور عن میر سندن و بنجد بر الفاظ نمیشوند دوم انصاف و قلت حد که بسبب آن کلام بر مثال  
 با بر محل نیک محل سے نمایند و حتی المقدور کفیر و اقصیل نمیکند مثلاً ما تردیدیه قائل شده اند بصفت  
 نامیه کہ انرا انکون میگویند و آن صفت قدیم سے انکارند و اشعر صفت تکوین را اعتبار کرده اند  
 و سے نہیں انرا تعلقات قدمت و اراده این صفت حادث میشود و چنانچہ تعلقات ہر صفات  
 حادث اند انہم حادث است پس کلام ما تردیدیه را کہ قائل بقدم ان صفت اند حمل میکنند  
 بر قدم بہر آن کہ قدرت و اراده اند و تفصیل و تکفیر سے نمایند و محکمین است حال خلافیات

[illegible]

نفی غیر پس لمن یشتبه مخالفان با ثبات قدما متعدد میشود باین جهت نفی غیبت و غیرت بر آن  
 وجهی ممکن نمیداند که مراد از نفی غیرت مسئله است چنانچه ما میگوئیم انکار آن صفات و لهذا نفی  
 غیبت بر هر دو حال آنکه نفی غیبت نفی غیبت است و نفی غیبت غیرت را از جنس غیبت مضافا هر است  
 و همچنین علماء را تردید میگویند السید قدس سره و اشعری میگویند السید من سعدی بطن امر  
 راضی من شفی فی بطن امر هر دو فرقی فرض فریق دیگر فیه بکفر فیضیل زبان آیند ساخته اند زیرا که  
 یک فرقه انجام را نظر کرده و فرقه دیگر وسط را نیز اعتبار کرده به تبدیل اشتقاقات و معادلات قائل  
 شده و چنین است حال احکامی که در ایمان واقع است الایمان هو التصدیق فخذوا بالاقوال  
 کاخف من التصدیق او هو التصدیق والاقوال والعمل بمنه ان العمل من کماله جمیع مؤمنین  
 از شافعیه و مالکیه و حنابله قائل بانچه شده اند و خفیه قائل باول و لهذا این فرقی جز نمیکند بایمان  
 خود و میگویند که انما موثر الشا فاعده و خفیه میگویند انما موثر حقانیه که در کمال ایمان که عمل است  
 مشبه است که هست یا نیست و در نفس ایمان که تصدیق است هیچ شبه نیست و علی هذا القیاس  
 و آنچه اثنا عشریه میگویند که در فرقه ما اختلاف نیست در اصول دین همچنین است و حال تردید  
 و حال اشعریه که فیما بین خود اختلاف ندارند پس جای قیاس نیست مع هذا فیما بین اثنا عشریه  
 نیز در بعض اصول اختلاف است و منه القول بالبداء و المراجعة حتی اگر بعضی هم و قول بحدوث  
 بسیار که از کلام الله که جمیع اثنا عشریه بآن قائل اند و در کتاب اعتقادات صدوق این بابویه  
 انکار برین قول بسیار است و شدت نفی آن نموده و مثل قول نجیث قیاس که تیرا بد اثنا عشریه  
 بآن قائل است و دیگران انکار آن می نمایند و همین جهت او را ثلث عشریه لقب داد و اند  
 تا هم بسبب این اختلافات تکفیر فیضیل نمیکند چه این بابویه را کمال تعظیم پیش آیند و لقب  
 به صدوق نموده اند و ما هر دو یکم فیه و اجابنا فقط سوالات مظهر فیه که چهار سوال بحجاب حضرت محدث  
 فرستاده و در خط خود نوشته بود که جواب این سوالات موافق قرآن شریف ارفتم سازند  
 سوال نکاح دختر صغیر و کرده دادن مادر و پدر را جائز است یا نه جواب این مسئله از چند آیات  
 کلام الله استخراج میشود و آیات اول و انکم الا ایامی منکم و الصالحین من عبادکم و انکم طریقی  
 استخراجش اینکه لفظ ایامی جمع ایم است و لغت عام صغیر و کبیر و مرد و زن را گویند و بیش



[illegible]

عزت و اکرام آنها باشد ازین آیت معلوم شد که امانت تان و معاملات کردن و ذیل ساختن  
 حرام است و هرگاه دختر یا غیره نکاح خود کند انچه از اولت با او بدین تیرسد پس حرام باشد  
 و والدین را بممانعت ازین عمل بایز باشد فقط مسئله سوم اگر شخصی پیش از نکاح بپدر و مادران  
 شرط نموده که من در خانه شما خواهم ماند و دختر خود را بمن نکاح کرده و بعد بدران در خانه دیده و مادر زن  
 آن شخص نماید نکاح باطل میشود یا نه جواب نکاح باطل نمیشود زیرا که مادر نکاح بر شخص است زن  
 و شوهر که علقه زن و شوهری بهم میرسانند پس مسکنت زن با شوهر و شوهر با زن ضرر است پدر و مادر  
 زن بعد از آن کرده و مادر و دختر از نکاح بی علقه میشوند و خانه آنها ماندن چه ضرر است و کلام انتم  
 در ادل سبب پنجم که در احوال مناسبات است واقع شد بعد از بیان محبات اصل لکم مادر و پدر لکم زن  
 متبقوا اما لکم غیر متبعین یعنی حلال کرده شد بر آنست که شما که طلب نکاح کنید مادر و پدر را  
 محبات را بخرج کردن مال یا خود و مهر و نان نفقه لیک و دان حالت که آنها را در قید خود آید  
 و در خانه خود نگاه داری تا سوا می شما دیگر رسد را بران و ترس نباشد محض شهوت رانی قصد  
 نکند که غضبیه میشود بکلی اعلان و حاضر کردن شاهان نکاح کنید پس معلوم شد که مادر نکاح بچهار  
 چیز است شرط یا می دیگر که در فلان خانه باشد یا بروی نکاح دیگر نایند یا حرم گیر و لغو است  
 و معتبر نیست آری اگر این شخص بپدر و مادر زن بخوشی خود شرط کرده است که من دختر شما را  
 از خانه شما نخواهم برد و خود هم در خانه شما خواهم ماند برین معامله عهد شده و وفا بجهت خود  
 لازم است اگر نه عند ازین عهد انقض نماید عند گنهگار میشود اما در نکاح فخلل نمائند  
 در سیاره دوم انکلام الله واقع است و الموفون بعهدهم انما عاهدوا یعنی مردمان کیسانه هستند  
 که وفا میکنند بعهده خود چون عهدی ببنده و قطع نظر ازین آیت در جای که بپدر و مادر نکاح میگویند  
 بوفاء عهد الله تعالی یا فوا بالعهده ان العهده کان سوا حکم صریح است مسئله چهارم جائیکه طلب بر سر  
 باشد و درش فلک خوی باشد و عقد شب استماه یا کم از آن باشد در اینجا حکم عموم و صلوة چیست  
 جواب حکم این مسئله پنجین در هیچ کتاب اکتب انقض نکرده نیست و پدر و مادر نکاح را علمای فقهاء  
 بجهت اینکه این موضع یعنی عرض تعیین مسکن حیوانات نمیتواند شد چه جائی انسان زیرا که  
 بسبب کمال بعد از آفتاب از اینجا استیلا بر روت بحدی می باشد که تعبیرش و بحیات که متوفی

[illegible]

عدد السنین و الحساب یعنی حق تعالی آن فوات پاک است که گردانیده است آفتاب را  
 در خنده و مهتاب را در روشن و مقدر کرد براس مهتاب منازل و الغنی منازل است و ششگانه تابانید  
 شما شمار سالها را حساب ماه و دیگر آنچه متفرج برین دانستن است مثل صوم و صلوة و وصول و غیر  
 و وجوب مایهانه و غیر ذلک و در سیاره بخت و مقیم در صوم الرحمن فرموده اند استس و القمر بحسان  
 یعنی آفتاب و مهتاب بحساب مقرر قطع برنج و منازل می نمایند اگر کسی را شش پنج یا رسد که  
 اوقات نماز بساعات روز و شب مقرر است روز و شب هر چو یک باشد دوازده یا کونا پس در شش ماه  
 سه نماز ادا باید کرد و در شش ماه دو نماز و همچنین صوم در شروع بطول ماه ازا اول ماه مقرر است هر چو  
 که مهتاب بر شکل تحت القطب بجزکت خاصه خود طلوع کند روزه بگیرند و هرگاه طرف جنوب یا باطل باشد  
 نمایند گوئیم این موضع بچند جهت خلاف مقصود و خلاف آیات کلام الهی است اول آنکه اوقات  
 بر ساعات شب و روز است که بجزکت اولی که اسرع حرکات است تعلق دارد نه بجزکت خاص  
 آفتاب که بجزکت خاصه و تعلق دارد و آیه قرآنی در سیاره نود و نهم واقع است و هو الذی جعل  
 اللیل والنهار خلفه لمن اراد ان ینکر اوارا و شکورا یعنی او تعالی آن خدا نیست که گردانیده  
 است شب و روز را آیند و رفته براس کسی که اراده یاو خدا دارد یعنی بزبان یا بپل یا اراده  
 شکور دارد یعنی بحسد و جراح پس معلوم شد که برای ذکر و شکر خدا همین روز و شب که تعلق بجزکت  
 اولی دارند آمد و رفت مینمایند مقرر است و صوم نیز در شکر داخل است زیرا که ضایع بدن  
 خود را بر خدا برای خدا می کاهد و صرف میکند و چه دم آنکه در تمام مدت شش ماه سه نماز  
 فرض میشود و در مدت شش ماه دیگر دو نماز هرگز مقصود از فرضیت نماز حاصل نمیشد زیرا که فرضیت  
 نماز برای آنست که بنده بفاصله قلیل ساعت بساعت متوجه بخالق خود شود و عبادت کند تا از گ  
 توجه و عبادت بر روح و نفس او مستولی شود و تنگ غفلت و کثرت دور گردد و اگر در مدت یکسال  
 پنج بار این قصه اتفاق افتد اصلا امری بنفس و روح نمیرساند بلکه یاد هم نمینماید و اگر در صوم  
 ناستشاه روزه و ناستشاه افطار مقرر می شد در حق سکان آن موضع تکلیف بالابطاق  
 لازم می آمد زیرا که در مجری عادات امتناع از اکل و شرب تا این مدت دراز مهلک است  
 و آیه قرآنی یعنی این تکلیف ناطق است در سیاره سوم و در جامه و دیگر هم واقع است

[illegible]

و اما بتاب را بر اے یاد داشتت حاسب باه او سال لمور سیارہ ہستم میفرماید من رحمتہ جعل  
لکم اللیل والنہار لتسکنوا فیہ ولتبتغوا من فضلہ یعنی اندخت و لطف خود گردانیدہ برای شما شب و روز  
بر اے سکون و استراحت و برای تلاش معاش و دین عبارت لطف و نشر است یعنی شب را  
بر اے سکون و روز را برای کسب و تلاش معاش ازین آیت ہم معلوم میشود کہ شب و حقیقت  
وقت استراحت است بر چونکہ باشد و روز وقت تلاش و تردد است ہر چونکہ باشد موقوف  
بر طلوع و غروب آفتاب و اما بتاب نیست فقط سوالات مولوی حبیل علی - ما ہی را کہ  
عیاد کا فرض صید کردہ باشد و را کہ آن چہ حکم است جواب - حلال است در کتب فقہ مطہرہ  
لا باس بالک السمک الذی یصیدہ الجوسی و حاصل آنکہ گرفتن مایہی در جمیع احکام حکم صحیح ندارد  
تا آنرا دبیجہ کا فریمان کردہ شود سوال و ضوئیکہ پر اے نماز جنازہ کردہ باشند یکے از نماز پنجگانہ  
بدان وضو گزاردن رواست یا نہ جواب رواست زیرا کہ در وضوئیت شرط نیست بہریت کہ  
کند گزاردن نماز بان جائز است در تیمم کہ نیست شرط است نیز رواست فی العالمیہ و تویمم  
لصلوۃ الجنائزۃ و سجدة التلاوة اجزاء ان اصلہ بہ مکتوبہ بلا خلاف کذا فی المحیط فقط سوال  
نماز گزاردن بر فرش کلیم و نند و سجدة تلاوت رواست یا نہ جواب رواست بشرطیکہ پیشانی  
بر آن قرار گیرد سوال نہ پذیرض تحال سبج چنان گرفتار است کہ یک رکعت ہم بقبض سبج او اتواند  
نمود پس بنا بر ہر نماز وضو تازہ کند و بعد اداے نماز آنچه معمول او باشد از منزل کلام نند و تلاوت  
حدیث تریف و صلوة طیبات بدان وضو بخواند یا تجدید وضو بخواند و بعد اداے نوافل مثل تہجد  
و چاشت و اشراق و غیرہ نیز بر اے او را و محمولہ وضو تازہ نماید جواب حاجت تجدید وضوئیت  
اگر یا نفس دیگر تحقق شدہ باشد همان وضو کفایت میکند سوال در فوائد محیط آوردہ کہ مخفیہ  
بجناہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم عرض نمود کہ زید و زعفر است و گور مادر و پدر  
در وطن بمسافت بعیدہ یا در موضع غیر معلوم است و او زیارت را مشتاق است چہ کن  
آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم فرمودند کہ خطی کشیدہ بخمال مادر و پدر زیارت آن خطا کہ بکن  
در نہ صورت ساختن تغریہ تمسک باین روایت اغلب کہ حکم جواز دارد و جواب این روایت در  
کفایہ شیعہ است چندان معتبر نیست معہذا در ان روایت ذکر سفر و بعد مسافت نیست فقط

[illegible]

اذا انتهت اليك من اجل خلافت تجوز سد حق متبعين گرد و زير اگر در الوقت از خلفا مي رسيد  
 غير ان ذلالت ان موجود بود بخلاف خلافت خلفا هي ثلثة چنان وقتيكه خلافت بجفرت حضرت  
 رسيد و اير بود و اين چنان كه رسيد و اير بود و اير بود و اير بود و اير بود و اير بود  
 با حضرت علي يا حضرت عثمان بيت ميگر و نذر جائز بود و چنين وقتيكه بجفرت عمر رسيد و اير بود و اير بود  
 و كس و هر گاه كه بجفرت علي رسيد و بغير خل خلافت موجود بود و اير بود و اير بود و اير بود  
 و اين معني از لفظ اذا انتهت اليك مفهومي ميشود و زير كه ولايتك نگفتند و الا مفهومي ميشود و ولايت  
 غير مطلقا حق نيست و اير ان لفظ مفهومي ميشود كه مطلق ولايت چون نبور رسيد هي نشود و تمام  
 گرد و درين لفظ نيك خود بايد كرد و تيز مفهومي ميشود و ديگر بايد دانست كه حق دائر را لازم نيست كه  
 همه شقوق او تساوي و برابر باشد بلكه جائز است كه يك شق او افضل باشد از شق ديگر و مساوي  
 حقيقت شكك با ش چنانچه كفاره يمين كه حق دائر است در ميان اعتناق و اطعام و كسوت  
 حال آنكه اعتناق بلا شك افضل است از اطعام و كسوت و كسوت افضل است از اطعام و كذا  
 بنا و الله اعلم بالصواب سوالات منشي نجم الحق - نماز حقه المذهب با تمة ائمة ثلثة  
 يعني شافعي و مالك و احمد و حنبل رحمهم الله جائز است يا نه جواب نماز حقه المذهب و كسوت  
 شافعي المذهب و مالك و حنبل همه با هم است چرا كه در اصول ايمان اختلافي نيست و از كتب  
 احاديث صحيحه و فقه صحيحه ثابت است ليكن في زمانه ابدال بعض علماء ماوراء النهر بسبب قصير القوي  
 خود و تعصب و فديده گفتگو مياند قول او نشان مرود است و خلاف فقه و حديث مجتهد خود است  
 هرگز قابل بهماست و اعتقاد نيست و در كعبه الله لى الان نيز عجم طود خار مي است و الا و الله  
 مذهب اهل سنن و فقه فقه فقه فرق معلوم ميشود و اهل سنن و جميع فقهاء متفقين در هر چهار  
 مذهب حق و اير است و اين سلك را از كتب اصول مشهور و ديده بايد گرفت تا كه اطمينان كلي خواهد شد  
 كنه فقير عبد الغني عفا عنه و كفر عن سيئاته سوال و ديگر غني را زمان وقف خوردن چه حكم  
 دارد جواب جائز است سوال كسيكه حلال را حرام و حرام را حلال و از عند الشرع حكم او  
 هيست جواب اگر آن شخص ميداند كه فلان چيز حرام است باز بمحض اتباع نفس او را  
 حلال ميگيرد يا بالعكس پس آن شخص كافر نيست و اگر نميداند پس كافر نيست و سوال ديگر





جائز است که سنت پیغمبر علیه السلام را مسلمان رو کنند و پیروی آن نکنند لهذا عرض میدارم که  
 قبول کردن دعوت این چنین کس و بمانند آن که او ازین حیل سازد قصد مرید شدن یا تعویذ و  
 عملیات آموختن و از دوزخ نجات چه حکم است جواب اگر آن کار دنیوی بر شخص مدعو واجب باشد  
 خواه باسباب خدا مثل تحقیق سائل فقه یا تعلیم مظلوم از ظلم مع القصد و مانند این خواه باسباب عبد  
 یعنی سلطان و حاکم مثل فصل خصومات و حق قاضی و خواندن حوضی یا مد حق منشی و نوشتن شقه و پرداخت  
 فیصل معاملات و دیوانی و فوج داری و حق اهل کاران متعلق باین خدمات پس اجابت دعوت نباید  
 کرد که بظاهر دعوت است و در باطن رشوت حرام است قال رسول الله علیه و سلم هر چه  
 العمال فلول و اگر آن کار دنیوی یا دنیوی بزرگ این شخص مدعو واجب نباشد نه باسباب خدا  
 و نه باسباب عبد مثل حاکم و سلطان مثل مرید کردن و تلقین اشغال و اذکار کردن و دوم کردن  
 بر مرید و تعویذ نوشتن و نوکر کنانیدن در سر کار امیر سر که آشنای این مدعو است اگر  
 این مدعو طرف آن امیر مقرر باشد برین کار چنانچه بخشی و جماعت دارد در ساله و در می باشد  
 بلکه مجبور و آشنائی و دوستی و مصاحبت توان کرد و مانند رسانیدن حاجت حاجتمندان و  
 دانیدن صدقات و حیرات و مانند این چیزها پس هیچ باک نیست مدعو را در اجابت و در  
 طعام جائز است لقوله علیه السلام فی حق الرقیة بفاتحة الكتاب ان الحق ما اخذتم علیه ابر  
 کتاب الله هذا هو المطابق بقواعد کتب الفقه و الله اعلم سوال شخصی در حالت نوم و بختی  
 بوقت شب بر بستر خود می خسید و هم در آنجا زن او هم بر بستر علوه و در خواب بود و گفتار  
 بدون آگاهی آن شخص مادر زن او هم در آنجا همراه دختر خود آمده خواب گردید و در هرگز در  
 حالت و نوبت نداشت در حالت مستی و شهوت از جای خود برخاسته دست بر بستر زن خوا  
 بطلب برود یا اگر بفت آن پایی خوشداسن او بود که همراه دختر خود می خسید آن شخص  
 نادانسته زن خود فهمیده بود و مجبور احساس پایی و هم آواز زن نور آشنافت که از  
 پایی مادر زن خواست دست برداشته پایش بگذاشت بر بستر خود باز گردید حال آن  
 او را سگوبند کردن او بر او حرام گردید شخصی افلاس زود محتاج و محض نیت مقدور بصد خراب  
 زنی بدست آورده خانه خود را آباد ساخته بود و حال چنین حرکت ناگهانی بدین اختیار که با

[illegible]

و از خدا آن مطلب را بر سر خود بخوابد و اگر در قرآن تعلیم دهم یا ذکر می فرموده اند توقف کند و آن  
 دعا و آن ذکر را از دل یکبار بر زبان راند مقصود از این چیز نماند بر وفهم است و بدون رعایت  
 این چیز مثل شعر خوانی میشود همیشه تکرار میکند که آخر سوره که خواهد سیدنا زود تمام کند خط بنام  
 امام شاه فائده صاحب گرامی منش امام شاه حیو سلمه الله تعالی از فقیر عبد العزیز و فقیر رفیع الدین  
 بعد از سلام ستون الاسلام واضح باور قیمة کریمه رسید مطالب چند مرقوم بود اجوبه آن نوشته  
 می شود یک آنکه پیش فقهای خفیه مسح رجب لجمه فرض است و در حدیث شریف است که خست  
 صله الله علیه و سلم نیز رنخ را ترک و در اگر رجب لجمه مسح فرض شد زیر رنخ را ترک و در چه جای است  
 جواب مسح رجب لجمه فرض است و ترک کردن زیر رنخ سنت است که رتبه او از مرتبه الکفار بر فرض  
 بزرگتر است زیر رنخ از وجه خلع است شستن آن با وضوء از فرض خارج است و همچنین کثرت لجمه  
 غسل بحدیثی سنت است پس از فرض مسح رجب لجمه شستن زیر رنخ تعارض نیست سوال دوم  
 روزه قیامت که لقا حضرت باری جل شانہ خواهد شد چه طور خواهد شد در تجلی ذات با صفات  
 جواب این تقریر در رساله دراز تفصیل مستوفی درین باب نوشته است که اظهار آن بی مقام  
 طوے دارد اما سخن مختصر اینست که متفق علیه اهل سنت و جماعت است که دیدار الهی در جنّت  
 نه کیف خواهد بود یعنی بنیون و مکمل و بعد و جهت تصویر این مقام محققان اهل عقل و کشف بجهت  
 وجه بیان فرموده اند حکیم ابو نصر فارابی در کتاب فصوص خود میگوید که انکشاف شی گاهی بر وجه  
 جزئی شخصی می باشد و گاهی بر وجه کلیه که عنوان یک شخص یا اشخاص کثیره شود و اول را رذیة  
 و ثانی را معرفت و ثالث را علم گویند حاصل در وقت تعلق بدن از حق تعالی شأنه قسم ثانی است  
 و بعد خلع بدن این معرفت ترقی نموده بدرجه اول خواهد رسید این را تعبیر برویت بنموده میشود  
 بقدرت الهی جل شانہ به نسبت آن ذات مقدسه همچنان جبرم و لذات در مبصر و بصیر میآید  
 و این را بجهت البصار در رویت تعبیر می توان کرد که عبارت دیگر شعر بر کمال انکشاف نیست و درین  
 نقل هم اندک تفسیر و اصلاح کرده شد یعنی در کلام شریف ایشان حصول جبرم و لذات  
 در باصره نبود و اتفاق علماء است که نام رذیة همان ادراک است که توسط حایمه باشد نه مجرور  
 ادراک قلبی والا این قول موافق تا دلیل اهل اعتزال میشود بنا بر آن دو سه حرف درین

[illegible]

والبصار اقتدار سے این معنیہ در حق خواص و عوام بسبب وجہ مختلف میشود سبب قریب و بعد و  
 دیگر بحسب قلت و کثرت حجب و دیگر بسبب زیادتی معرفت و صفات و کمی آن کہ در دوار دنیا کتب  
 شده و تأیید اینست کہ شبہ نیست کہ بدن ارضی را بنسبت روح حیوانی در وجدان مثل ذات  
 مقدسہ حجاب زیادہ تر است و روح حیوانی را بنسبت عالم مثال سفلی کہ مقام جن و شیاطین  
 است و عالم مثال سفلی را بنسبت عالم مثال علوی کہ مقام ملائکہ مقربین چون ابدال عالم مثال ترقی  
 نماید صورت همان عالم الکتاب کند و بدن او حکم ارواح ملوہ سید الکند انچه در اینجا غیب است  
 آنجا شہادہ گردد و اشرف الارض بنور بہا و حقایق اعمال و ہیکل ملائکہ و احوال جنات  
 و نار معائنہ شود لا جرم اعظم تجلیات الہی را کہ کارخانہ تدبیر و فیضان قضا و قدر و نزول تہذیب بر انبیاء  
 و مصدقہ امر و نہی ملائکہ از آنجا است بحسب مراتب اتصال نفس اشکارا اگر در دخیلی شود و جلیح حیرت عجیب  
 قوا و روح مطلقہ آن داروات گرد و نقین است حالت معائنہ بصری حاصل خواهد کرد و اللہ اعلم بالصواب  
 سوال سوم انچه نوشتہ اند کہ ذات حق الان کماکان است و در اکثر ادعیہ سے آید بجان بن لایہ  
 بذاتہ و لا بصفاتہ بحدوث الاکوان و حق تعالی باینقند ظہور مخلوقات در ذاتش و صفاتش تغیر  
 نیاید در فہم نے آید جواب مثال ظہور کائنات از حق سبحانہ و تعالی دلہ مثل الایضی کل  
 ما یفہم دیدہ می ظہور صورت در آئینہ است آئینہ را ذاتے است کہ جوہر معین است و صفات  
 خارجہ لازمہ از قدر و شکل و رنگ و شفافی و شیب و فرازی و سطح و مانند آن و صفاتے است  
 خارجہ عارضیہ مانند برگشتن روی او از غرب بشرق و از زمین بہ فلک پس تغیر و قسم صفات  
 در طرف حصول جوہر آئینہ حاصل است و اما صورت منتشر آئینہ در ان مطلقا در ان طرف  
 حاصل نیست نہ بظہور و نہ خفا و نہ در ذات و صفات آئینہ تغیر سے سے آفتہ اگر چہ ہزاران  
 ہزار صورت نیک و بد و پاک و ناپاک درو سے نمودار گردد و اللہ اعلم سوال چہارم کافران  
 بزور خود بر ملک تصرف یافتند و مدت مدید ملک مذکور در تصرف آنها ماند پس ملک مذکور  
 در کدام وقت و عرصہ مالک میشوند و کدام شرایط است کہ داوان ایشان ازان ملک بہ  
 گردان ازان ملک در حق کسے حلال شود و اگر ہمین صورت مسلمانان متصرف شوند  
 و کسے بہ ہند گرفتن آن روا باشد یا نہ سوال پنجم اگر کفار بر اشیاء منقولہ متصرف شوند

[illegible]

که چه چیز است جواب لفظ شریعت دو معنی دارد علم و خاص منتهی اول ما جابر عن رسول الله  
 صلی الله علیه وسلم فی امور الدین من اعتقاد و عمل و خلق و مال و منیه و خصله و غیره و امر و نهی  
 منتهی دوم آنچه تعلق اهل جوارح دارد از عبادت الی و بدنی و معاملات مالی و بدنی و بیان آن  
 عهد و فسخ است و در کتب فقه نموده میشود همین را مقابل طریقت و اخوات آن میکنند پس آنچه تعلق  
 با اخلاق و نیات و آداب عبادات بر وجه غریب دارد و طریقت است و آنچه تعلق با اخلاص و عمل برب  
 و تحصیل مشابه و استغراق در آن دارد حقیقت است و آنچه تعلق بمکاشفه اسرار اعتقادات دارد  
 که کیفیت توحید و معیت و قربیت و سرسرحیت و لا در اعتبار ولایت و اولیا و اخلاص آن - آنرا  
 معرفت گویند و پنجمه در حقیقی اول شریعت و اهل اندازے در هر فن کمال آن فن غیر منصوص  
 را استنباط نموده یا منصوص ملحق ساخته شرح و بسط و دیگر داده علم جدا گانه استخراج کرده اند پس  
 اسمائے شریعه اند سوال ششم معرفت کمال برشته بچطور میشود زیرا که از دیدن و شنیدن بخود  
 معرفت کامل حاصل نمیشود جواب حقایق اشیا زطلال صفات الهی اند و ظهور آنها در خارج  
 مربوط بطلال رابعه است فاعلی و غائی و مادی و صورتی و ظهور کمال این حقایق به ترتیب آثار  
 مختصر آنهاست و حصول ثمرات خاصه بآنها پس معرفت کمال هر چیز بالا جمال به تجلی ذات  
 حق است بر سالک در ضمن آن شے که این تجلی بعد و مشابه کثرت در وحدت در مقام سیر  
 باید فی الاستیاء حاصل میشود و بالتفصیل با حاطه مادی و خواص اوست از قوانین حکمیه  
 منع تخصیص مبدء تعین و مراتب تنزل آن از قوانین کشفیه و اگر از محسوسات باشد ادراک  
 بحواس نیز در تمیز معرفت حقیقت او داخل است و الله اعلم سوال نهم قصه ابلیس که در کلام قدس  
 وارد است معلوم نیست که سوال و جواب او بچطور گردیده بطور الهام یا بطور دیگر جواب طور  
 این کلام در نقلیات اشیخ وارد نشده اما وجدان چنان دریافت میکنند که از راه یافت بود  
 یعنی این شکی نداے می شنید و میدانست که این ندا حق است و در نفس الامر یکی از  
 ملائکه مظاهر قهر کلام الهی را ادا می ساخت که این او را نمیدید و نمی شناخت بیکان باید دانست  
 که کفر این ملعون کفر جهل و احتجاب نیست بلکه کفر جود و عناد است پیش ازین قوت ملکی  
 که بهم رسانیده بود تلقی از غیب میکرد و ازل نکرده اند و سلب نموده تا از الم قبض و غرط غش



[illegible]

شیطانی را بنامش نیست این را چه تصور توان کرد جواب مقبول حدیث من اتی فی المنام  
فقد رآنی را اکثر علماء تخصیص بصورت مدفون در روضه منوره نموده اند و بعضی تمییم کرده و بعضی صورتها  
که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بر آن  
بوده اند تواتر و سنی و شیعی بر آن صورت احتمال بین نیست و وقوع آن ثابت نشده و لافض بالزفر  
اما تحقیق اینست که دیدن آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خواب بر چهار قسم میتوان شد یکدیگر و یا یکی  
که اتصال تعیین با آنجناب است و بلکه طایفه تحقیق که دیدن متعلقات آنجناب است از دیدن ایشان  
و سنت ایشان و در نه ایشان و نسب مطهر ایشان و در چه سالک در متابعت و محبت ایشان و مانند  
آن بصورت آنجناب مقدس در پرده مناسبات که مدغم تعبیر معتبرند و در و یا ی نفسانی که کلمه موت  
اعتقادیه خود است که بر لوح خیال منقوش است مثل انتقال صورت بر کافه از این هر سه قسم در  
حق آنجناب جایز است و قسم چهارم که شیطانی است یعنی مثل شیطان بصورت آنجناب پنداشتن  
و محتجج است اما در قسم سوم شیطان گاهی آواز و کلام طبعی میکند و در قسم اول و دوم  
چون بشهادت بعضی روایات که در وقت قرأت سوره نجم وقت سکوت آنجناب شیطان بر طرف  
دسته گفته بعضی سامعین مشرکین را شبهه ساخت در حق حیات این معنی ممکن باشد و در خواب چرا  
ممکن نیست لهذا در شریعت غرر احکام خواب را صحت نمیشانند و در احادیث مشهور و نه شمارند  
احیاناً اگر از اهل بدعت دیدن آنجناب بصورت رسد ازین قبل خواهد بود و الله اعلم هموار طراز  
مخروط کرد و باشند و السلام جواب شبهات مشرکین در باب مشیت الهی قوله تعالی  
سَيَقُولُ الَّذِينَ اشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اشْرَكْنَا وَقَوْلُهُ تَعَالَى وَلَا يَرْبِيهِ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ و نیز  
شبه مشرکین را هست ما مثلش آنکه در عذاب از قوم مجرمین مستحقین عذاب میتوان شد یا نشاء الله  
مسلمانان میگویند که هر چیز به مشیت الهی است پس شرک که اعلی اقسام کفر است و تحریم حلال  
که ادنی اقسام کفر است همه به مشیت الهی است زیرا که اگر مشیت او تعالی متعلق بخلاف آن  
بیشة لبته همان قسم واقع میشد و پدران با چه قسم شرک و چه تحریم حلال چه می توانستیم کرد  
و الا مشیت با غالب به مشیت خدا می شد و چون شرک و تحریم حلال به مشیت او تعالی شد عذاب بر آن  
چه قسم متصور شد و که خلاف آن مقدور خلق نیست حق تعالی ازین شبهه بسه طریق جواب فرمود

[illegible]

که با بکزن و شبیا طین از آن جهت قریب خود ویم که ما متنبیه قریب و مواخذه عاجله بر شرک معاصی  
از طرف شما واقع نشد بلکه مهلت و مازاد دید و باعث اتباع بهره مندی بود جنبیان از آنش که نفوذ  
و قربان از طرف آدمیان با ایشان میرسد و انجلاح مطالب جزئی مثل وادون فرزند و مل و چیزها  
و در رسانیدن و از احوال غایبان اطلاع وادون و دفع اعدا نمودن و حاضر شدن در وقت مذاکره  
از طرف جنبیان با آدمیان میرسد و سرعت مواخذه واقع نشد تا آنکه در همین کار و بار تمام کردیم  
و باطل خود رسیده ایم و اگر کسی القود بر شرک و بر هر گناه تنبیه و تعذیب میشد امتنبیه شده از اتباع  
جن درست برادر میشدیم و توبه میکردیم و ذمات می کشیدیم حق قتال علیه خود فرمود و التماس نمودن  
فیها یعنی چون شما دنیا می خود را و اتباع جنبیان و قبول و مساوس شبیا طین گزرا نیدید و آخرت  
هم آتش که اصل ماده جن و شبیا طین است مقام شما است الا ما اشارت اند یعنی چنانچه در بعض  
اوقات در دنیا هم خالی از اتباع جن و شبیا طین می بودید و چنانچه بعض اوقات حتی از  
اتباع جن از آنش بطبیقه زهریر خواص رسید و هرگاه جزاء کمال موافقت با عمل پیدا کرد ثابت  
که آن ربک حکیم و عظیم و این امر مخصوص بفرقه جن و انس نیست بلکه کذلک لزوماً بعض الظالمین و بعضا  
یعنی همچنین مسئله خواصیم کرد و والی خواصیم نمود بعض ظالمین را بر بعض اگر چه از یک جن باشند مثل  
آدمیان و فصل با هم بین قسم جزا خواهند یافت و گمراه شوند گمان انا نهایی از خواهند شد همچنین بعض جن  
از بعض بلکه بعض عرب بعض عرب بنمود بعض بنمود بعض جواب مسئله مس صحف مسئله مس صحف  
محدث و جانب و حایض و نسا را مختلف فیه است و انصاحب مذایب مختلفه خفیه و شافیه و بخاری و  
اندر حاجت اعاده نیست لیکن عدم جواز گرفتن مهادت شرک بر آن مصحف محمول باشد نسبت بشافیه کرده  
اند در کتب شافیه موجود نیست ظاهراً شخصی بطریق مبالغه گفته باشد که حمل صندوق مصحف و خلیفه  
که در آن مصحف باشد نزد ایشان درست نیست و مذایب بخاری که مرقوم نموده اند در کتاب خوب بان  
تصریح ننموده مگر ذکر مذایب این عباس که قرأت قرآن مرغیب را اجازت داشته اند اعتبار امتیاز  
کرد که مس مصحف نیز اورا اجازت باشد و الاصل آنچه مذایب باید فیه انشالله تعالی عقد را همه  
حل خواهند شد و استیلاوات همه مرقوم خواهند گشت حقیقت نیست که در احادیث صحیحین  
دارد شده که لایس القرآن الا ظاهر و جنین حدیث اصل است و در قراین ابن حدیث که

[illegible]

دو قسم میباشد الاول با متقل با متقال الشیء هو فاو هو الظرف المتعوس به والثانی ظرف لا متقل با متقال  
 کما لیت فانه یقال الدرۃ فی الحقیۃ والحقۃ فی البیت والدرۃ فی البیت لکن البیت لا متقل  
 با متقال الدرۃ بخلاف الحقۃ پس این قسم ظرف مختص بآن شئی نشود و الاضافۃ للاختصاص فلما  
 یکون ظرفاً مختصاً بذلک الشئی فلا یجزم به لان المحرم من الظرف المختص به وزیر باید دانست که  
 فرق است بالاجماع در بیان آنچه الفاظ قرآن در آن مکتوب باشد بوجه قرابت شئی که آنرا  
 منصف یا بعض منصف توان گفت پس مس او محرم است چنانچه یک برجه کاند که هر دو یک آیت  
 قرآن مکتوب باشد یا توذیکه در روایت قرآن مکتوب باشد یا روید که در روایت قرآنی منقول گردد  
 باشد پس مس این چیز را همه حرام است نزد خفیه ایضا و کذا عند الشافعیۃ زیرا که در النوار مرقوم است  
 و لا یجزم جمله فی الامتعة والعدل اذا لم یکن مقصوداً بالحل ولان علم بخلاف حندوق که در حقش  
 منصف نهاده باشد و نشان این فرق همانست که ظرف اشئی ماکون مختصاً بذلک الشئی بخلاف ما  
 بیشتر فی ذلک الشئی و غیره و مذہب بخاری از بسکه متروک العمل است حاجت توجیه ندارد و منوز  
 چیزیست منقح از کتاب او معلوم نمیشود آری استدلال اولی فرستادن کتاب بسوی قیصر که در روایت  
 قرآنی مکتوب بود بر جواز مس خبیب یا محدث منصف را درست نیست زیرا که نوشتن و روایت در خط  
 باید کتابش بنابر قرابت نبود و الا مس کتاب گلستان که در روایت اهلوا الی داود و شکر اقلیل  
 مس عبادی الشکر و دیگر آیات قرآن است مس جاز نباشد و همچنین مس خطوط که در مقام تفسیر  
 انما لهد و اما الیه راجعون مینویسند و در مقام شکر الحمد لله رب العالمین می نگارند که در دست  
 نباشد و بنابر اینست که تفاسیر را بشرطیکه غالب در آن قرآن نباشد مس جائز داشته اند اینست  
 توجیه مذہب منوعه و الله اعلم بحقیقه الحال سوال دیگر فی تفسیر فی ما دون ذلک عبارت از تجزئ شئیست  
 و بیج حمل بر سال بخیان رنگی چه از میان مردم و چه از فلزات و نباتات و حیوانات و طوعم و ایام مساعات  
 پس همچنین از رنگها و براس هر یک شخیص کرده اند و میگویند تصدیق آن اینست که هرگاه لون  
 جنسی را باین قاعده استخراج کنیم مطابق می افتد پس باین مناسبت رنگ نور و زعفران میکنند  
 نه آنکه فی نفسه داشته باشد و ثابتاً آنکه وقت نور و زعفران صاحب ساعیت و صاحب  
 طالع ترمیب داده بیان میکنند و این الوان در آن کوکب حقیقی نیست اما نسبت کردن

[illegible]

القمرية ودون الشمسية الجواب لا يخفى ان نظر التفصيل بين الاشياء يختلف باختلاف المناسبات  
 فعند الامار الفيل افضل من الفرس وعند الغزاة بالعكس وعند الزراع البعير افضل منها والابل المتسلط  
 المعى فاعلم ان فضل منها جميعا اذا تمهد هذا فنقول ببركته رمضان في هذه الامة بركة عامة البتة الذي  
 انزل فيه القرآن وفيه تقام فريضة الصوم وفيه ليلة القدر ببركاتهما المعلومة وبركة ربيع الاول  
 بمولد النبي صلى الله عليه وسلم فيه ابتداء وبشهر ركانته صلى الله عليه وسلم على الامة حسب ما  
 يبلغ عليه من هدايا الصلوات والاطعامات وما وبركة عامة نبوية والنبوية بعد الالهية وبركة رجب  
 بركة خاصة لله وبركة شعبان بركة خاصة نبوية لابل المجاهدة وللملازمة النوافل اذ هو شهر النبي صلى  
 الله عليه وسلم والبركات الخاصة بعد العامة وبركة ذي الحجة بركة خاصة لله في مكان مخصوص  
 ولكنها مقصورة وبركة شوال وذى القعدة كذلك الا انها وسيلة الى الحج المقصود ولكن يكون  
 في شوال بقايا بركات رمضان ودون ذي القعدة فلذلك قدم على ذي القعدة وبركة المحرم  
 اكثر ما كانت في الامم السابقة وما اصاب منها سيد الشهداء من الارتفاع الى درجات الشهادة  
 كان في صورة البلاء والمصيبة فلذلك اخرت فضيلته وليس في الشهر الباقي مزية بركات و  
 اختصاصات وما ببركة شعبان فمن جهة ليلة البراءة وما فيها من تقدير حوادث السنة وبركة ذي الحجة  
 حسب ما دل عليه قوله صلى الله عليه وسلم ما من ايام اعجل يصلح فيها احب الى الله من عشر ذي الحجة  
 يعمل فيها صيام كل يوم منها بصيام سنة وقيام كل ليلة بقيام ليلة القدر وبركة يوم الحرفة  
 فان صيامه كفارة كسيتين الماضية واثمة وفضل المحرم من حيث انه فاتحة السنة فالشيخ لم يلتفت  
 اليه مع هذا فالشيخ حيث بين هذا الترتيب هو بنفسه لا حاجة لنا الى التعرض له الا لما اشهدنا  
 له مواضع الخلاف معه فليفهم بالتدبر واما تسمية الحجة سبجانه برمضان فنقول مجاهد وعسى ان  
 يكون سمعه من ثقة انا سمار الدتواني توقيفية ولعل سبب تسمية ان هذا اللفظ يشعر بالحد والحركة  
 والاذابة وهي شان من شئون نور الله الخاص كما ورد في الحديث الصحيح حجاب النور وكشف  
 لا حرق سجات وجهه بالشمس اليه بصره من خلقه وحسب ما اشار اليه جبريل عليه السلام لودنوت  
 انملة لا حرقته وحسب ان ما روى ان الطور احرقته من سطوة التجلي والحج سبجانه فيفضل انوار  
 اشار الحرة فلعله يسمى بذلك رمضان ولكن المشهور المعروف انه اسم الشهر فقط واما اقلية الحجة



[illegible]

سلف می نمود بر یک موافق استعداد و توحید با تعصب و نیز توحید را همیشه می نمود و انزوات  
 به سبب رسیدن کرات و شریعت و عبادات و معاملات بر تهم مخور و باب امر معروف و نهی  
 منکر و سبب شد چنانکه تا رفتن که مردم بر چهار مذهب استوار شدند و تقلید ایشان اقتضای  
 بقا و پند فرق پیدا شد و بعد از ایشان تا بعد از آن به فرقه باقی ماندند و مذاهب دیگر شرح  
 بنابرین مسلمات تا حصول شهادت عقل و نقل و تا قضاوت فیم و کثرت عبودیت صلاح قلب و  
 باطن و بی طمع و غلو و از هواد و فیه قوس چنانچه ازین مجتهدین مروی گشته در خود می یافتند  
 و حق ذلک در جرح و تعدیل سواي عقل احوال ایشان محال گشت و در سلب فیم عربیه موافق  
 لغت قدیم نیز خود را قاصر یافته اند از امور بسیار که از قراین مجلس و قائل مستنبط می نمودند و در  
 محروم دیدند بنابران راه اجتهاد و سبب و ساقط پس خدا ایشان پیش حضرت رب العزت  
 همین است که خداوند اعدا و اختراع آراء خود مفسده دیدیم و در اقبال سلف استحکام بدین  
 و آثار قبول عند الله بیشتر یافتیم بنابران معرفت ناسخ و منسوخ و ظاهر و مایل و مطلق و مقید  
 بر ذمه ایشان گذاشتیم که مثل ایشان دیدن اموال و نیتیم و بین مصالح و مایه نیت  
 است لیکن با این همه قائل شدن تحریم اجتهاد مذمب کسی نیست مگر از هر فرقه منع میان نظر  
 من شرک او حبه با علیة ابارنا و مذهبان خود ساقط اند و خیر ایشان چنانچه از اکثر فقهای شامی  
 استند کات و تعصبات بر امام خود و قوی بر مذمب از دیگر مروتی است لیکن جنس خضیه  
 و خنا بدنه باد و از دیگران راه تعصب می روند چنانچه صاحب شبهه و النظایر گفته که اگر از یاریند  
 که مذمب تمام بگویند است و مذمب مخالف شما چگونه و حال آنکه در اصول میگویند المجتهد بخلاف  
 و مذمب اگر مذمب مذمب مذمب است مختل خطا و مذمب مخالف مخطا است مختل صواب و اگر  
 در تحقیق باب اجتهاد کوشیده شود همان خوف موجود است که نوشته مارا مردان محبتند  
 و استخراج مایه ریگیکه از تحلیل و تحریم در شریعت خلل نمیدانند و اما سیکه حق تعالی ادا  
 قوت اجتهاد و اقامی داده بالضرورة الوجوه انیه پاسی بند تقلید نیست باشد لیکن همه را دعوت به  
 خود نمیکند چون مذمب خود محل فتنه می اندازند باینکار نه بر و از و باجماع اگر کسی این وقت استقامت  
 چند چیز را به خود لازم گیرد تا روی رب العالمین مالک یوم الدین شمرند نشود اول جوهر فیم

*[The page contains dense handwritten Persian script, likely from a manuscript related to the title "Tahqiq-e Ma'ani". The handwriting is cursive and fills most of the page area.]*

اقتدار نسخ آنرا پس آن مسلمان مباحی و موکتر بمین است که از هر مذہب کسی که باشد در آن مسکن اتباع  
 حدیث بکند و و چیزیکه این چنین نفس یافته نشود بهر سببیکه حسن ظن داشته باشد تقلید او نماید و درین  
 قسم حکم واقع شایع را توهم آنکه صاحب مذہب در ترک آن حجت داشته باشد نگذارد و باین قدر  
 مخالفت هرگز از آن مذہب خارج نمیشود چنانچه از ائمہ اربعه بصراحت و تاکید ثابت شده است  
 که هرکه حدیث صحیح را بر خلاف قول ما در یابد ملحد حدیث بکند که فی حقیقت بمذہب ما همین است و هر  
 چنین نباشد در توهم خلاف آن نسبت سلب ایمان از او لازم می آید گو یا مدعی رسالت  
 مقتدا می شود می کنند و دیده و دانسته مقتدا را بخود مخالف اهل رسول می پندارند و خود را باندن اهل  
 و نیز شایسته که عصمت هر مذہب با وجود مخالفت صاحب مذہب از آن مذہب خارج نمیشود  
 پس باقتدار قول پیغمبر چگونه از آن مذہب خارج شوند و آیا تکیه صاحب سوال در اقتدا می پیغمبر  
 صلی الله علیه و سلم ذکر کرده بر همین محمول است و درین امر هیچ کس را حجت نیست و فی حقیقت  
 اگر عقلان مذہب محض کنند می یابند که این بلا تقلید ایشانرا بحدیث کشیده که قول هر یک را  
 از اعاذ فقها و مقابل حدیث می آورند و ترجیح میدهند و این از آن قبیل است که علماء را پیغمبر  
 رسانیده شود بلکه بخدای زیر که در حدیث صحیح ترمذی آمده است که حدیثی ابن حاتم از جناب نبوت  
 صلی الله علیه و سلم در تفسیر آیه اتحدوا احبارهم در میانهم را با باین دلیل المدعی عرض کرد که باری  
 التدا یا ایشان را بخدای می پرستیند و خدا می دانستند فرمودند که بگفتن ایشان حلال و حرام  
 میدادند گفت آنرا فرمودند همین است از باب گرفتن و ظاهر است که منصب یا تکلیف  
 و نصب شریعت مخصوص بخدایست و نه نفس قاطع او کسی را این منصب و ادون شرک محض است  
 نعوذ بالله منها و نفس قاطع مثل الطیحه الله و الطیحه الرسول و من بطح الرسول فقد اطاع الله تعالی  
 بحکم الله در شان دیگر می دارد نیست و اطاعت او لے الامر محصور است در میان چنانچه  
 فرموده فان تنازعتم فی شئی فردوه الے الله و الرسول لیکن عادت مبارک جناب نبوی  
 صلی الله علیه و سلم چنانکه در لایصلین احکم العصر الان فی نبی و ریطه و در اختلاف فتاوی غلظت  
 اربعه در لفظ همین و غیر آن معلوم شده است که آراء مجتهدین را در فروع تصویب فرموده اگر چه  
 یکی از دیگر بصواب تر و دیگر می بود و همچنین یک تصویب مذاهب میکند و این امر افغانی

[illegible]

و از خلفاء ایشان بودند پس محتمل است که ایشان را از اجاد خود اجازت این طریقه رسیده  
 بلکه موردش خاندان ایشان همین طریقه باشد و طریقه چشمتیه و قادریه و نقشبندیه از کتب ایشان  
 و والد ایشان باشد و اگر اعتدال مشغول همداست و تحقیق این آنست که مراد تحصیل حالتی است که  
 لازم اضطرابی قلب شود و اختیار رفع آن مانند اگر کسی را اعتقاد حقیت وحدت وجود ثابت است  
 ملازمست این مشغول باین حالت یکشده و الا برگزینیکشد بلکه همیشه باطنش حکم میکند که این خیال  
 من خلاف واقع است این مشغول صاحب راه برگزین فاع نخواهد داد و شبهه نیست که ظهور این معنی خود بخود  
 بتصفیه قلب لوله و اقوی است و از دخلیت تصنع و تکلف بعبودیت راست و خواجه خرد و قدس  
 علیه نوشته اند که ما و ام شخصیکه معتقد توحید وجودی نیست حصول فنا فی الله و وجود او را ممکن  
 در حق منکر او میماند و محجب نورانیت است که غیر حق است و تجلیات او همه الوارطائف و غیره  
 نه ظهورات حق ثلثه و تحقیق توحید وجودی بطور میخوابد بجهل تا که آیات کلام الله و احادیث و اولاد  
 صلی الله علیه و سلم معیت و قرب ذاتی صریحاً اثبات میکنند و جاست با که همه صرف اظهار آن  
 نه امتناع او نمیتواند شد و اینهمه از خلاف عقل است نه از کتاب و سنت چه انصاف است  
 که منصوصات شرع را بر شرعی و منجلیات عقل ناقص خدا شرعی نام کنیم در جامع ترمذی و در حدیث  
 نو و لایتم بحمل لای الارض السابعة اسفل لبسط طایفه الله و در حدیث ان الله یقلیل البعد من الطیب  
 همیشه صریح می نویسد که مذہب سلف ابرای آن بر ظاهراست بلا کیف بالجمله نفی غیرین  
 محضه و اتحاد وحدت فی الجمله منصوص است و اما از انشی ان الله ارأیت و کنت سموی بصره  
 دلیل واضح است و بشرط انصاف از کلام حضرت محمد نفی وحدت وجود مطلقاً ثابت نیست  
 بلکه نفی بعض اقسام آن اما آنچه در ذم من مستقر می شود از آن نه برودی و توار و دوام بکرات و  
 الطرفین دیگر حقیقت ذکر حیر و حق آنست که انکار آن سفاہت و افح است در تلاوت قرآن  
 بهر صریح است ما اولن الله نشی الذین یعنی نفی بالقرآن بجهرتیه و در تلبیه حج آمده فضل الحج  
 الحج والنج ای رفع الصوت بالتلبیه و اراقه الدم و قرآن را فضیلت معروف است و کنا  
 نعرف انقضاء صلوة رسول الله صلی الله علیه و سلم بالکراهة و فضل التکبیر لیسیمه الحفظه علی الله و لیسیمه  
 الحفظه لیسیمین نسفا و بنا طریقه چشمتیه و السیه و قادریه که همه پیران مانند بزرگ جبر است حکم با که



671

# مجموعه رسائل خورشیدیه فی الغریضه فی دینی

رساله فیض عام

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم  
 بعد حمد رب العالمین و نعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله الطیبین و اصحابه الباقین و اوضح بادر که  
 عاصی گنجه گار نالایق ساکن وضع بر دو ان پر گنه جوئی و ما که جلال پور در سنه یک هزار و صد و سی و نه  
 هجری از مرزا ابوالفتح بنارس بدار الخلافت شایه جهان آباد بجناب هدایت و ارشاد کاتب قبله پیر  
 و کعبه کعبه شناسان محقق حق و یقین بدقیق مسائل دین متین امام العابدین رئیس العارفین  
 پیشوا سید الکبیر بنما طالبین سرخیل محدثین سرفراز مفسرین فضل فضلا حق زبان فصیح فصیح  
 دوران محمی مراسم دین محمدی تبطل غایب گمران ابدی وسیله نجات نوحه رنجیز مولانا مرشدنا  
 شاه عبدالعزیز محدث دهم بنوضاته و برکاته حاضر شده معیت حاصل کرده چند سوالات دینی و دنیوی  
 که از سالها مکرر قاطر بوده بجناب مدوح گردانیده و جواباتیکه از ان جناب ارشاد شده هر یک از ان  
 با وی راه هدایت و تعلیم مرشد طریق مستقیم است خدا توفیق رفیق کند که عامل جواب مذکور شده قیامت  
 در نجات آخرت بهم رساند بنده مکرر سوال بکدام از نهضات متفرد راغب در او امر شود جواب بسیار گشتن  
 لا اقول ولا قوة الا بالله و نفی و اثبات کلمه توحید و ضرب ان بر قلب بشند و مد خواندن مجتهدین  
 صبح و شام مفید این معنی است سوال بوقت فجر دو رکعت سنت است و دو رکعت فرض و  
 بوقت ظهر چهار رکعت سنت و چهار رکعت فرض و دو رکعت سنت و دو رکعت عصر چهار رکعت  
 فرض و در مغرب سه رکعت فرض و دو سنت و بوقت عشاء چهار رکعت فرض و دو سنت  
 و سه و تریه خواندن سوا ای ان در پنج وقت کدام کدام نماز بکدام وقت خواندن ضرورتش و ایما



[illegible]

يسالاه است و سواي اين در روزه ناسه روزه در هر يازده منون است بهتر است كه سيزدهم و چهاردهم  
 يازدهم باشد اول يا آخر اول حشر هر ماه يك روزه بگيرد نيز اواي سنت ميشود و روزه در روزه بخشيم  
 و تحيات است و روزه صبح شبكات و روزه شش عيده و روزه عشره ذي حجه سواي روزه خيمه و روزه  
 هر قدر ايام كه ميشود در او روزه است و تحيات است و روزه بپار بران موعود سوال در روزه و تحيات  
 راي و نليفه دوام هر چه ارشاد شود جواب در و دايين صفت بر شب اگر باشد و الا شب صديقه  
 عادت بايد كرد اللهم صل على سيدنا محمد النبي الامي و آله و بايك و سلم و بهترين استغفار است  
 سيد الاستغفار است در وقت خستن با ملا حظة حافي بايد خواند و سيد الاستغفار در كتاب سبل الرشاد  
 مذكور است و تمام آن كتاب جواهر نفيسه است نقل بايد كرد و در طائف و صلوة را موافق آنچه در آن  
 مرقوم است بخواند و در آن كتاب گويي خلاصه سلوك طريق خاندان ماست مخصوصا فوائد سلوكيه  
 حضرت والد مابوسي طالبان و مردان فيضان نموده در آن مجموعه مندرج است حضرت شاه  
 محمد عاشق قدس سره كه از اجل خلفاي حضرت والد ماجد بودند آنرا تاليف فرموده اند البته در بخش  
 خواهد بود سوال آداب تلاوت قرآن شريف جواب آداب تلاوت قرآن تهذيب و استقبال قبله  
 حتى الامكان و حروف را بخوبي ادا كردن و در وقت فرونگذاشتن و در مقام وقف وقف كردن است  
 آداب ظاهري و اما آداب باطني پس مبتدي را تصور كردن گويي كه بحضور رب العزت تلاوت كنم و او تعالى  
 در مقام تلاوت نشسته ميشود و منتهي را تصور كردن كه اين كلام را بلا واسطه از زبان حضرت رب العزت  
 ميسنوم و فرق درميان مقامين اينست كه در صورت اول زبان از خودش و گوش از حضرت  
 با بعوت در صورت دوم زبان از حضرت رب العزت و گوش از خود با عين مقام اول ذكر فرموده است حضرت امام جعفر صادق رضي الله عنه  
 چنانچه شيخ الشيوخ در حوارف از ايشان نقل كرده اند اني لا اقرء الا يسمعني و لا اكتب الا يكتبني  
 يعني ميخوانم آيه را و تكلم ميكند تا اينكه شنوم آيت را و از قائل آن و شيخ الشيوخ نقل اين كلام  
 عموما گفته كه حضرت امام صادق رضي الله عنه در اين وقت بمنزله شجره موسي يثري و اني اما الله رب  
 الكون ميگفت سوال براي دفع عذاب مرگ هر چه ارشاد شود يعنى آرد جواب براي اهل  
 شدن سكرات موت مداومت آيه الكري و سوره انشراح مروي است چنانچه دفع عذاب القبر مداومت  
 سوره تبارك الملك بعد از نماز غشاء و قبل از خفتن و حديث آن و همچنين خواند سوره الفلق هر روز

[illegible]

حضرت حق بزبان من کلام میکنند و من خوشنوم یقین است که درین قصه سبب غلبه محبت  
حالی که عاشق صادق را در وقت استماع کلام محبوب بالشافیه رو میزند حاصل خواهد گردید و گروشی  
در عاقل خواهد شد و الله الموفق سوال ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام دستم را در آنجا  
هر چه ارشاد شود بعمل آرد جواب ترکیب زیارت حضرت خضر علیه السلام این وقت نبود انشاء الله  
مشاقب بر آورده نرفته خواهد شد سوال هرگاه کسی بحالت مرض الموت دریافت که این زندگی  
نیست خواه بعد یک روز یا دو روز یا زیاده از آن فوت کند درین حالت پس از او اگر این معنی نقل  
از موت مریض را بشنود بحال بودن هوش و حواس او یا در وقت مریض را براسه رفاهیت و نجات  
مریض چه تدبیر باید کرد جواب مریض را چون حالت بهتر شد که بایوس از زندگی گردد و قریب اجل متحقق  
شود و از ثانی اینها باید که اول غسل و یا بوضو یا تیمم بوجه حسن پاک سازند و در عقبه چارپایه او را فرش کنند  
گرد و پیش او را بوجه حسن صاف بکشد و شومسوده بپاشیدن گلاب و گلابشستن عطریات خوشبو  
سازند بعد از آن ذکر دنیا و فکر اقیانوس گمان بگذرد و موقوف دارند بکار و بوجه اصلاً تجویز کنند و بایک  
تعلق لغت شوند و از اندک و فرزند مواجبه نمایند اگر خود بخود آن را یاد کند یکبار بگذرد و او را نرسد  
کلمه استغفار رو برو او بچهره نمایند تا بخود می خود او را یاد آید و بر زبان برآورد و او را تا کمالی بگذرد  
استغفار بخواند بل خود و قاری وقت کلمه استغفار یا و از بلند بخواند تا او را یاد و می گردد و همچنین عمل  
قبر و خوف حساب و شدائد عقبه ذکر کنند بلکه رحمت الهی و بخشش گناهان و شفاعت پیغمبر  
صلی الله علیه و سلم عموماً و ذکر ارواح صالحین و لایسما مشایخ و پیران طریقت پیش او نمایند و امر  
نازل شدن گناه گناهکاران و قبول اعمال انک پیش او نکر نمایند تا رجاء او بر خوف غالب باشد  
در آنچه در آن وقت وصیت کند بخودشلی قبول نمایند و ضامن شوند که این وصیت را البته بجا آورده  
آورد تا آخر او متروک شود و حضور او سورۃ یسین و سورۃ الحمد و سورۃ الفلق خوانند و در کسور آیات قرآنی  
گاه گاه میگرد باشند سوال ترکیب نماز استقا و کسوف و خسوف و عاشورا عنایت شود  
جواب براسه نماز استقارئیس یا جماعه مسلمین در عید گاه سه روز متواتر بیرون آید و برآید  
پیاده بهتر است دور یا رجه که بنه و مستحل بیرون آید و زمین و بخیل مثل عید کند و بتخلال ختم  
و شرمندگی در عید گاه رفته دو رکعت نماز نفل بقربوت جبهه بخواند بعد از آن خطبه گوید و دعا

[illegible]



[illegible]

و دو آیه از اول سوره یمن نقل آوردی اِنی تا شطناً سوال بر احوال تسخیر حکام اینک موارده حکام زمان  
 شفیق و مهربان باشند و بنویسند اینان رسانند جواب و فیکه نزد ایشان بروند یا غرض کل سستی  
 و تراجمه یا ترجمه منبتند بار خوانده بروی ایشان دم کنند و ده خانه خود متوجه بخانه تا کرده یا کمال  
 الفلوس و دو صد بار بخوانند و دعا کنند که حق تعالی دل او را سحر سازد و ساقی عمل یا لغزیزه در قهر  
 شد بدین باب مفید است سوال اکثر خواب حالات عجیب غریب که گاهی اتفاق بدین  
 آن بلکه بوی هم در خیال هم نرسیده دیده میشود انان موجب که در کتاب سحر و در این باب هر چه  
 ارشاد شود جواب وقت لازم معوذتین و آیه الکرسی یکبار خوانده پرسینه و روی خود را پاک  
 و اگر از این هم دفع نشود این اسم را سه بار خوانده بر اعلا سر بدن خود دم باید که و بعد از آن وقت  
 خواب این دعا را باید خواند یا سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ وَنُحْمَتُ غَيْبِي وَبُكْتِ أَزْغَتِهِ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى  
 اِحْفَظْ لِي مِنْ لَوْحِي حَبِيبِي يَا حَفِظَكَ بِحَبِيبَاؤُكَ الصَّالِحِينَ وَاعْوِذُ بِكَ مِنْ تَهْزَاتِ الشَّيْطَانِ  
 لَوْ أَنَّ نَجِصَ رُؤُوسِ اسْمِ اِیْتِ بِاشْهَادِ سوال ترکیب سفر کردن بهر نوع که ارشاد شود و عمل  
 آرد جواب و فیکه اراده سفر سازد مستعد و آمی شود و در کتب نقل بگزارد و این دعا بخواند  
 بِسْمِ اللَّهِ خَرَجْنَا وَبِسْمِ اللَّهِ رَجَعْنَا وَصَلَّى رَبَّنَا لَوْ كُنَّا اللَّهُمَّ أَيُّهَا السَّالِكُ خَيْرَ الْخُرُوجِ وَخَيْرَ  
 الْوُجُوحِ اللَّهُمَّ هَوِّنْ عَلَيَّ السَّفَرَ نَادِ اطْوِ رَأْسِي لِي مَاجِدًا فِي السَّفَرِ وَخَلِّقْ لِي فِي الْوُجُوحِ  
 اللَّهُمَّ أَحَدِي مِنْ رُؤُوسِ السَّفَرِ وَكَاتِبَةِ النُّقُوبِ وَرُؤُوسِ النُّظَرِ فِي الْمَسَالِكِ وَالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ اللَّهُمَّ  
 زَوِّدْنِي فِي سَفَرِي يَا أَلِيزَةُ السُّفُورَةِ دَمِينِ أَهْلِ السَّفَرِ اللَّهُمَّ اِنَّا نَشْكُو شَهَادَتِ سَفَرِ  
 با سست را اگر در سر خود در گذارد مال و متاع و جانوران و رفقات خود بگرداند و بگوید بِسْمِ اللَّهِ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَوَالَيْتُ حِصَارَ مُحَمَّدٍ وَرَسُولِ اللَّهِ فَخُذْ لِي مِنْ حِمْلِي حِمْلِي حِمْلِي  
 وَخُذْ لِي جَانِبَةَ اللَّهِ الَّتِي بَوَّاعُهَا خَلٌّ وَكَاتِبُهَا أَصَافٌ وَاحْذَرْ أَلْبِي بَسْمِ اللَّهِ وَبِأَوْرَاقِ  
 گرس و موش کسانیکه بار بار بخامنه و بدلاوه کنند از فزاد ان و در بزرگان و عیاران و ظالمات  
 اشترای خلاق از دندنگان و گزندگان و جزندگان و دیرندگان یا لَعْنَةُ الْفُلِّ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ  
 بِأَمْرِ الْعَلِيمِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَاصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ و بعد از خواندن این حصار  
 دستک زند و روانه شود و هر سوار می دست راست او دل خود را به بند و بستم بگوید و جای که





آنست که بیزند که نفع او برود و آنرا نصف و چهارم می‌گیرند زیرا که جمهور از ما هم حلال میدانند و اگر آنست  
بیزند که در شانت آن برود آنرا طلا گویند و همین است که اودا غلیفه ثانی برای ابل شام که خور بخورند  
شراب بودند بعد اسلام حرک آن نمودند مبتلا با مرض گشتند و ککابت آن پیش غلیفه ثانی از پیشرو  
صالحه بخور نمودند و در شرح وقایع و غیره مثلث را بعد طلا گرفت کرده و نمودند از ما هم مختلف فیه گفته و مراد  
انان است که بوزاب تلخین آب اندازند و گاه دارند تا آنکه اشتداد و غلیان پیدا یابد و به الحرقه که با بوی مجبور  
هوای اسکاره لقیل و اکثر سوا فی وجه الحمله هو عند ابی حنیفه من الخروج عن حد الحرقه و بر فقهار حنیفه  
که در غیر خمر حقیقی قد سکر و احرام میدانند بمخالفت احادیث مشهوره و اله بر این که ما اسکر کثیر و غلیظ  
حرام دنی لفظ ما سکر منه الحرقه فخر منه حرام دنی لفظ اخر ما سکر منه الفرق فملا الکف منه حرام و اثره  
بسیار تنگ میشود و بتوجیهات ضعیفه ملحق میشوند و قول ان بذا الخمریم لیس تخیر یا با حقیقه بل  
لاجل سئل الذریعه حتی لا یتمسک لقیلا لے کثیره کانہی عن القبلة للصائم الشاب النہی عن  
النظر الے وجهه الاجنبی لانه یدعو الے الفساد و الافعل الحرقه هو الاسکار و اما فی نجاستها لقیلا و کثیرا  
سواء بذا هو تخیر بذهب ابی حنیفه من و الحق عندنا فی ہذہ المسئلہ ما ہو عند الجمهور و استدلوا بکلام

سوالات عشره که شاه بخارا از عمدة المفسرین زبدة المحمّدین صاحب الادب  
و التیسر مولانا شاعبد العزیز دہلوی حرّمتہ علیہ کردہ بود و جوابا مولانا مرتضیٰ فیل داوہ  
بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين والصلاة والسلام على خاتم النبيين  
وسيد المرسلين محمد وآله تبعين سوال اول آنکہ فرقه امامیہ کہ فی زمانہ تانہ بایشان مرجع است  
در اسلام و ایمان آنها چه گفته آید و طریق سلام و ملاقات با آنها کرده آید یا نه و وہم آنکہ اگر کسی  
قدت غائتہ رقی اللہ تعالیٰ عنہا و یا سب صحابہ کبار رضوان اللہ تعالیٰ علیہم نماید کہے اورا

۱۹۱  
 ۲۰

وایضا فی من انکرامات الی بکر الصدیق رضی اللہ عنہ فهو کافرو علی قول بعضهم ہو مبتدع  
ولیس بکافر و الصیح انه کافر و كذلك من انکر خلافة عمر رضی اللہ عنہ فی اصح الاقوال و بحسب  
انکار الالف فی قولهم یرجع الاموات الی الدنیا و تاسخ الادوار لیس ان قال و مولد القوم  
خارجون عن ملة الاسلام و احکامهم احکام المترین استتبع و هرگاه بموجب روایات فقہ کفر آنها  
ثابت شد پس در ملاقات ایشان نیز حکم ملاقات کفار جاریست یعنی ابتدا بسلام نباید کرد  
الا عند خوف الضرر العظیم الا حق منهم و در جواب نیز بقدر ضرورت التکتاب باید نمود و اگر در افعال  
تعمیمیه دیگر غیر از سلام خود العمل آرد در مقام مکافات بقدر شرح بعمل باید آورد و همچنین در  
حیاد و تعزیت و تهنیت و اجابت دعوت مکافات منظور باید داشت چنانچه حکم سائر کفار  
همین است و کذا حکم الخوارج و النواصب جواب سوال ثانی آنکه قاذف عاتقه رضی اللہ  
عنها با شبهه مرتد است اما میں حاکم برده بشبهه اثبات قذف و سب بر نموده لقتل باید ریخت  
بحکم حدیث من بدل و یند فاقوله و این همه برای آنست که قصاص از قاتل دفع شود و الا چون  
فحش مگوش خود این کلام شنیع را بشنود و منکلم آن کلام را بکشد عند الله ماخوذ نمیشود و اما عند الناس  
اگر شبهه معتبر نداند مستوجب قصاص خواهد گشت و همین است حکم خوارج و نواصب اگر قذف و سب  
نمایند جواب سوال ثالث آنکه تفصیل شنیع بر حضرت مرتضی علی رضی اللہ عنہم همین من کل  
الوجه نیست بلکه علما و محققین نوشته اند که تفصیل اصناف شنیع علی الآخر من جمیع الوجوه محال  
چون تفصیل حضرت مرتضی علی در جهاد یعنی دینی و دنیوی و فن قضا و کثرت زوایات حدیث و اثیمه  
و طیفیت لاسیما زوجیت بر حضرت صدیق اکبر قطعی است همچنین تفصیل انجناب در قدم اسلام  
و اول من صلیه بودن بر حضرت فاروق نیز قطعی است بلکه مراد از تفصیل شنیع بر جناب  
مرتضی نیست که در تشبیه به نبی من حیث سیاست الامه و حفظ الدین و سد باب الفتنة  
و ترسیخ احکام الشریعه و اشاعه الاسلام فی البلدان و اقامه الحدود و التعزیرات و همچنین است  
تقدیم خلافت کبری و لهذا تقدیم شنیع درین امر جمیع صحابه بود بلکه در مواقع محترقه و دیگر  
استب حدیث معتبر و مذکور است که جناب راس الثماب صلی اللہ تعالی علیه وآله وسلم فرمودند  
سالت النذل یقذمکم یا علی یا ابی ابد الا تقدیم ابی بکر جواب سوال سابع آنکه تفصیلیه دو قسم اند

[illegible]

و بنا بر تفسیر علی رضی الله عنه در حق او زیاد بر فساق دیگر متوقع و مرجوست باقطع معلوم است  
 که بعضی صحابه در زمان آن حضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه و سلم ترکیب کرده  
 شدند مثل باغری سلمی که زنا کرده بود و مثل حسان بن ثابت که در قذف عاتشه صدیق رضی الله  
 عنها شریک گشته آنحضرت اینها را حکم کفر نموده اند و مهتور قذوف عاتشه رضی الله عنها از کفر  
 التحریم و قرآن نشده بود بر خلاف این وقت که حالا قاذف عاتشه ملا شهبکا فرستاد است لا یشکار  
 نص القرآن جواب سوال سادس آنکه اگر خفی المذهب بر عیب شافعی غل نماید در بعضی احکام  
 بیکه از همه وجه جایز است اول آنکه دلال کتاب و سنت در نظر او در آن مسئله مذمب شافعی را  
 ترجیح دهد دوم آنکه بخیفیه مبتلا شود که گذارد بدون مذمب شافعی ننماید مثل احکام میاه و دین و بار  
 یا احکام مقهور سوم آنکه شخصی باشد صاحب تقوی و او را عمل با ضیاط منظور افتد و امینا طور مذمب  
 شافعی یا بدش صدقه و اداسه زائد از نقد و آثار یا گوشت طلوس نخوردن و علی بن اقیال  
 لیکن درین وجه شرط دیگر هم هست و آن آنست که تلفیق دافع نشود یعنی بسبب ترکیب مذمب  
 صورتی تحقق شود که بهر دو مذمب روا نباشد مانند آنکه فصد را ناقض وضو بدانند یا زهر  
 وضو را زعقب امام بفرات فاشحه بگذارند که در هیچ مذمب و انشد وضو بر مذمب حنفی  
 باطل گشت و نماز بر مذمب شافعی و اگر سوائے این وجود مثله ترک اقتدائے حنفی نبوده  
 اقتدائے حنفی کرد یا بالعکس کرده قریب بحرام است زیرا که عیب است در دین جواب  
 سوال سابع آنکه تحصیل علم منطق هیچ باک نیست زیرا که علم منطق از علم مقصود بالذات نیست  
 بلکه از علوم الیه است نه نحو صورت و آله هر چیز را در حلت و حرمت حکم آن چیز است که ذی بالآثار  
 است مثل نوبت توپخانه و اسب سلاح خانه که آله حریب است پس اگر حریب عبادت است مثل  
 جهاد کفار و دفع شرارت و قتل الطریق استعمال آلات و اتخاذ اودات آن حرب نیز از قبیل  
 عبادت خواهد شد و اگر آن حرب حرام و معصیت است مثل بغی و قطع الطریق پس استعمال  
 آله آن حرب نیز حرام و معصیت خواهد بود و بکنایه فی کل الموضع ذی الاله نهایت کار آنکه اگر کسی علم منطق  
 تحصیل کرده در تأسیسات مذاهب باطله و تشکیکات عقاید حقیقه استعمال کند البته درین کار  
 گنہگار باشد نه در نفس تحصیل علم اندیم بر آنکه در کلام قدما چو این علم منع از استعمال آن

[illegible]

موسیٰ علیہ السلام قبول کرو و اگر برای امور دیگر لو کر بود و اختلاط با کفر لازم آید مشایخ  
 رسوم و اوضاع منکره آنها در آن خدمت اتفاق افتد و احانت بر ظلم شود مثل فحشی گری و خجاری  
 و سب و کفری یا بظلم مفسد طریقی است آنها و دلیل خود شنیدن و ایستادن ضرر افتد حرام میگردد و اگر برای  
 قتل مسلمانان و برهمنان و یا تفریح کفر و محسوس مطاعن و این و نحو ذلک لو کر می گیرند بکفر  
 خطی است بحد کفر جواب سوال ثان من آنکه استماع غنا مجرور از فرامیر و ملاهی و دزدی و اشیاء  
 البرجیة رحمه الله و آیات مختلفه است اصح آنست که جائز است و وقت هم جائز است و اما حدیث  
 کثیره مؤید این روایات اند قال شیخ الاسلام ابن الہمام قید حرمة التغنی بما اذا کان فی  
 اللفظ بالاجل کصفۃ المذکر والمرأة المغنیة الحسنه و وصف الخمر المہج الیہا و الزنیات و الخائنات  
 و بی اوسلم او ذمی الا اذا اراد انشاء الشرع لا شہاد او لیسلم فصاحۃ و بلاغۃ نعم اذا قیل ذلک  
 خطی للملاهی منع وان کان مع حیض و حکما لکنہ لنفسہا لکنہ لک التغنی وقت الولیمۃ و الحقیقۃ  
 و عند الولادة و عند مجئ الغائب انتہ و قال فی الذمی اختلاف فی التغنی المجرد و قال ابن ہمام  
 حرام طاعت و منهم من یقول للباس بالتغنی لبغیہ لہم القوافی و الفصاحۃ و منهم من یتناول بجزئی  
 لدفع رشتہ افکا کان و حد و ملا یكون علی سبیل اللہ و قال السخری فی البدایع و الاسماع فی اوقات  
 الہ و رتاکیا لا ضرر ببلح ان کان ذلک السرد مباحا کالغنائی الیوم القیدی فی العرس  
 و فی وقت مجئ الغائب و وقت الولیمۃ و الحقیقۃ و عند الولادة و عند الختانہ و عند حفظ القرآن  
 جواب سوال ثالث آنکہ متناسخ فکل ما ہر دو شہوت و یکم شہ نمے آید بلکہ غالب مغلوب باشد  
 اگر شہوت فرج غالب است نکاح او باید کرد و اگر شہوت او در فکر غالب باشد نکاح بان  
 باید ساخت و در اجرامی شہوت دیگر او را صہ لازم است جواب سوال حاشیہ آنکہ کل و فان حرام  
 حاشیہ نیست و در ملت و حرمت حق اختلاف است اصح آنست کہ مکروہ تحریمی است از حیث  
 بری بد کہ از ان حق کش سے آید مثل پیاز خام و سیر خام و از حیث تشبہ باہل ناکہ دو وارد و  
 ایشان خوابند و من اکل البنج و مات النخ اصلا و کتب حدیث نیست بلکہ از الفاظ رکیعہ ابن ہریرہ  
 کلام صریح معلوم میشود کہ مجعول و موضوع است و نوشتن علاء الدین تبریزی اعتباری ندارد  
 کہ در این باب اعتبار بر نقل محدث متبرکہ کہ حدیث را بیان نماید بلیکروا و اما غلط احادیث غیر معتبره





# تمه دلائل شیعه بیان حدیث نقلین

(منقول از تفسیر اثنا عشریه باب هفتم)

بسم الله الرحمن الرحیم

باید دانست که اقسام دلیل ترویجیه چهار است کتاب و خبر و جماع و عقل کتاب که قرآن مجید است  
 و خبر هم ایشان قابل استدلال نیست زیرا که اعتماد بر قرآنست و حاصل نمیشود الا وقتیکه ما خود باشد  
 بواسطه امام معصوم و قرآنی که از آمده است و درست ایشان موجود نیست و این قرآن ولایمه بر مردم  
 ایشان معتبرند باشد و قابل استدلال نمیشود و چنانچه از کلینی و غیره کتب معتبره ایشان  
 منقول خواهد شد و این مطلب بچند وجه ثابت است اول آنکه جماعه کثیر از امامیه از امامیه خود را  
 کرده اند که قرآن منزل را تحریف کلمات از مواضع آن و استحاط آیات بلکه سوره سینه را بوقوع  
 آمدن و ترتیب بهم متغیر شده و حالا آنچه موجود است مصحف عثمان است که هفت نسخه آن را نوشته  
 با کثافت عالم شهرت داد و کسی را که قرآن منزل بر اصل ترتیب وضع بخواند ضرب و شلاق نمود و آنکه  
 طوعا و کرها همه اتفاق بر این مصحف اجماع کردند پس این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم  
 و الفاظ او و عام و خاص او محل اعتماد نباشد چه جائز است که این احکام که درین قرآن موجود اند  
 همه آنها یا اکثر آنها فاسوخ باشند بآیات و سوره های که اسقاط کرده اند یا مخصوص باشند بآیات  
 و سوره مقطعه وجه دوم آنکه ناقلان این قرآن بلاشبیه مثل ناقلان تورات و انجیل اند که بعضی  
 از ایشان اهل نفاق بودند مثل عظمای صحابه و کبری ایشان و بعضی از ایشان اهلین و دنیا طلب  
 و دین فروش مثل عوام صحابه که بطبع مال و مناصب تجار و رعیان خود کرده اند و از دین فریفته  
 و گمراه گشتند یا شایسته کس باقی همه سنت و غیره را جواب دادند و با قائلان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند  
 و کتاب او را تحریف و خطاب او را تعبیه کردند مثلاً بجای من القرآن لے القرآن و بجای آیت  
 می آید من اینکلم الله می آید من اینکلم الله و علی القیاس چنانچه در عیاض صحیح قریش  
 و در اقنوت امیر المومنین و متواتر ذکر کرده اند است و بعضی آن دعا در باب ثانی گذشت پس

[illegible]

چنان نبوت و شریع ثابت نمیتواند شد اجماع چگونه ثابت شود و نیز حجیت اجماع نزد ایشان  
 بالاصالة نیست بلکه بنابر آنست که قول معصوم نیز محکم آن میباشد و هنوز در برون معصوم  
 و تعیین آن که کدام است نقل قول او بحث و نقیضه میرود و نیز اجماع صد اول و ثانی یعنی  
 قبل از حدوث اختلاف و دست خود معتبر نیست زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابو بکر و عمر و حنظل  
 متعدد و بر تحریف کتاب وضع میلش پنجم بر دفع امام جعفر از حق خود و غصب تعلقات خاندان رسول  
 و بعد از حدوث اختلاف و است و تفرق ایشان بطریق مختلفه اجماع چه قسم متصور شود و خصوصاً  
 در مسائل خلافیه که احتیاج با استدلال و اثبات حجیت منحصر در آنهاست و نقل معصوم و قبل  
 و موافقت نقل با قول سایر ملت ثابت نمیشود مگر باخبار و حال با در تعارض و تقاطع و ضعف و درین  
 قسمی که هست روشن است و نیز نقل اجماع در مسئله خلافیه با خصوص امری است که شدنی نیست  
 و علماء مشیبه را بلکه اثنا عشریه را با اقصی مدین نقل با هم کاذب و تجاوز واقع است یعنی اینها نقل  
 اجماع فرقه خود میکنند و دیگران تکذیب میکنند و انکار مینمایند و چون اجماع یک فرقه از امامیه که گفت  
 اثنا عشریه اند با فرقه دیگر که یک فرقه از امت اند به نقل خود ایشان ثابت نشود اجماع جمیع است کردن  
 چه قسم متصور باشد و این را بچند مثال روشن کنیم صاحب سبل السلام لے معالم الاسلام که از  
 علماء اثنا عشریه است و در شرح حدیث عقل بتقریب میگویی که کلام الشیخ ابی الحسن المکرمی  
 فی کتبه الفوائد یصل علی اجماع الامامیه علی البدایه من خصایصهم فانکراه سائر الفرق  
 و کلام العلامة المحلی فی النهایه و التهنید و کشف المحجوب یصل علی الصراح فی الانکار و نیز شیخ  
 شهید ثانی که از اجله علماء ایشان است فصل مستقل دارد در آنکه شیخ ایشان در جوامع اجماع  
 فرقه شده است حال آنکه خود را و در جوامع دیگر مخالف آن گفته نقل از آن فصل می آید نقل  
 فیما یشتمل علی مسائل ادعی الشیخ فیها مع انه و نفسه خالف فی حکم ما ادعی الاجماع  
 فیہ اذ و داناً بالتنبیه علی ان لا یفسر الفقیه بدعوی الاجماع فقد وقع فیہ الخلل و المحایر کثیره  
 من کل واحد من الفقهاء و یتمایز من الشیخ المرئی فیما ادعی فیہ الاجماع من کتاب النکاح  
 و دعواه فی خلاف الاجماع علی ان الکتابیه اذا سلمت و اتفقت عدتها قبل ان یسلم الزوج  
 ینسخ النکاح و قال فی النهایه و فی کتابه الاخبار لا ینسخ النکاح مینها استیفاء فصل است

[illegible]

عَنْ الْحَوَاسِ لَيْسَ لَهُ قُوَّةٌ كَمَا فِيهِ يَدْعُوهُ الشَّيْءُ لَا يَكُونُ عَيْنٌ ذَلِكَ الشَّيْءُ وَامْتِثَالُ إِيْن  
 اقْتِنَا يَارَ الْكَارِ كُنْدَ اثْبَاتِ بَيْتِ مُطْلَبِ نَزْوِ اِيْشَانِ بِرَ اِيْزِ اِيْنِ عَقْلِيَةِ نَتَوَانِ نَمُوْدِ هَمَجِيْنِ قِيَامِ جَمِيْعِ  
 دَلَالِ شَرْعِيَةِ وَمَقْدَمَاتِ دِيْنِيَةِ بِرَ اِيْثَابِ طَرَفِ حَفِيْظِيَةِ اسْتِ كِهَ اَزْ اِيْزِ اِيْنِ حَضْرَتِ اِبْرَاهِيْمِ خَلِيْلِ تَا اِيْنِ  
 وَقْتِ دَرِ جَمِيْعِ اَوْبَانِ سَلَمِ اسْتِ وَاَصُوْلِ اَنْ مَتَفَقَ عَلَيْهِ جَمِيْعُ طُلُ مِثْلِ اِيْنِ الْمَعْبُوْدِ وَاقْعَادِ اِيْنِ مَسِيْحِ  
 الرِّسْلِ وَنُظْمِ الشَّجَرَةِ وَ اَنْ اَللّٰهُ يَكْتُمُ مَرْسُوْلُوْهُ اَللّٰهُ اِيْنِ اَلْحَقِّ مَعْقُوْمُوْنَ عَنِ الْكُذِبِ وَ اَلْحَقِّ  
 فِيْ اِيْنِ بَيْتِ اِيْنِ لَهْدِ اِحْكَامًا كَلْفِيْفِيَّةً طَلْعِ عِبَادِهِ نَجَازِيْ بِيْهَادِ عَلَيْهِمْ اَيُّوْمِ النُّبُوْتِ وَ الشُّوْرَةِ اِيْنِ  
 وَ النَّبَايَةِ وَ هَرِ اِيْنِ مَعْبُوْدِيْكَ اسْتِ وَ تَحْقِيْقِ اِيْنِ قَلَمِ نَزِيْهِ نَجِيْبِ اِيْنِ رَاوْظَا هَرِيْ كُنْدِ مَحْجُوْدِ رَاوْظَا  
 نَزِيْشْتِ كَانِ فَرَسْتَاوْ دَا كَانِ خُدا اَنْدِ لَبُوْ طَلْقِ مَحْضُوْظِ اَنْدِ زُورِ وَ خِيَا نِ دَرِ سَايِنْدِ اِيْنِ وَ مَسِيْحِيْ كِهَ  
 خُدا اسْتِ حَكْمِ نَا مَحْ كَلِيْفِ دَاوْنِ بَرَبَنْدِ كَانِ اَوْ جَزَا مِيْدِ اِيْنِ وَ بَرِ اِيْنِ رُوْزِ بَرِ اِيْنِ خِيَا نِ وَ پَرَا كُنْتِ  
 شَدْنِ بَرِ هَبِشْتِ وَ دُورِ وَ اِيْثَابِ اَصُوْلِ وَ قَوَاعِدِ طَرَفِ حَفِيْظِيَةِ بِرَ طَرِ شِيْعَةِ مُمْكِنِ نِيْسْتِ لِيْ اِيْثَابِ  
 بَيْتِ سَلْبَةِ اِيْنِ مَطْلَبِ دِيْنِيَةِ بِلَا لِ نَزْوِ اِيْشَانِ مُمْكِنِ نِيْسْتِ لِيْ اِيْنِ فَرْقَةِ مَوْضِعَاتِيَةِ دِيْنِ اَنْدِ  
 تَفْصِيْلِ اِيْنِ اِجْمَالِ وَاِيْضًا اِيْنِ اِيْهَامِ اَنْكِهَ اِيْشَانِ نُبُوْتِ حَاضِرِ خَاتَمِ الْاَنْبِيَا رَا كِهَ بَا خُذِ اِيْنِ  
 اَصُوْلِ وَ قَوَاعِدِ نَسْبِ بَا اِيْنِ اسْتِ اَزِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاِيْمَةِ اِلْهَارِ رَوَايَتِ كُنْدِ مَعْلُوْمِ بِالْقَطْعِ اسْتِ  
 كِهَ اِيْشَانِ بِلَا دَا سَطَرِ اَزِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَاَنْكِهَ اِلْهَارِ رَوَايَتِ نَزَا نِدْ كَرُوْ سَايِطِ وَ دَسَا لِطِ اِيْشَانِ رَا حَالِ  
 مَعْلُوْمِ اسْتِ كِهَ خُودِ اِيْشَانِ اَنْهَارِ اَلْكُذِبِ مِيْنَا يَنْدِ وَ مَتَهَمِ مِيْدَا نِدِ فِ اِيْنِ الْوَاقِعِ هَمِ وَ سَايِطِ اِيْشَانِ  
 چُنَا نَخْبَةِ نُبُوْتِ خَاتَمِ الْاَنْبِيَا رَوَايَتِ كَرُوْدِ اَنْدِ هَمَجِيَانِ جَمِيْعِ وَ صُوْرِتِ حَقِّ تَعَالٰى لِيْ نِيْزِ رَوَايَتِ كَرُوْدِ  
 وَ رُوْخِ صَرِيْحِ بَرِ سَبْتِ وَ نِيْزِ وَ سَا لِطِ دَرِ رَوَايَتِ شَرِ اِيْطِ اِمَامِتِ وَ تَعِيْنِ اِيْمَةِ تَخَالُفِ اِقْلَاضِ دَا نِدِ  
 بَحْدِ يَكِهَ تَطْبِيْقِ اَصْلًا مُمْكِنِ نِيْسْتِ لِيْ كُذِبِ بَعْضِ اَزِ اِيْشَانِ لَّا عَلٰى التَّعْيِيْنِ قَبِيْحِ شَدِ وَ تَوَا كُرَاوْبَانِ  
 وَ دَرِ مَعْلُوْمِيَا نِ رَا كِهَ بَجْهْتِ غَرَضِ قَاسِدِيْ شَهِيْرِ اِقْتِرَ اِيْ نَمُوْدِ هَ اِيْشَانِ چُنَا نَخْبَةِ دَرِ مَقْدَمَةِ خِلَافَتِ  
 دَرِ قَرْنِ اَوَّلِ لَعِبْلِ اَوْرُوْدِ اَعْتِبَارِيْ نِيْسْتِ وَ سَوَا حِيْ چَا رِ صَحَابِيْ يَاشِشِ صَحَابِيْ نَزْوِ اِيْشَانِ قَا بِلِ  
 اَعْتِمَادِ نِيْسْتِ وَ تَوَا تَرِ اِيْنِ رَوَايَاتِ اَزِ اِيْنِ چَا رِ كِسْ كِيْشِشِ كِسْ بِالْقَطْعِ مَعْلُوْمِ اَلْاِتْفَا اسْتِ وَاَنْكِهَ  
 اَلْفَرَضِ اَزِ اِنْبَا تَوَا تَرِ مَشْهُوْدِ اِيْشَانِ چَا رِ يَاشِشِشِ كِسْ دِيْنِ قِسْمِ اَمُوْرِ كِهَ عَقْلِ اَكْثَرِ عَوَامِ اسْتِمْتَاعِ  
 بَلَكِهَ بَعْضِ جَا اَعْلَمِ اِسْتِمَالِهَ هَمِ مِيْكَنْدِ چِهَ قِسْمِ اَفَاوَهِ الْقَبِيْنِ نَبَا يَدِ وَ صَحَابِ دِيْكَرِ مِمَّنْ نَزْوِ اِيْشَانِ مَرْدِ خُلُجِ

[illegible]

بر سر مابین سابق و الخلفه بر زبان ایران زمین که سفید پرست و نازک بدلت میباشند ظاهر فطرت  
 کرده باشند و هر دنیا پرست را سیر و ساین کسری و گنگاشت فروین و شیراز و سکونت و مقصود  
 فی سیر و امن اکثر تابع شده و پاشه و از پیوند شیرجه به توبه اخبار و کتب قدیه خود این ماجرا را  
 نش از کوربت موافق و با هم او بر آورده و قنص و اخبار اخبار را عبارت بلیند برای او درست  
 کرده و او به پاشه و مسند این توفیق تزلزل توفیق و توفیق قنص انبیا هم در ترویات و  
 و آنکه در یک سبت با موافقت آنها و موافقت چه می کشاید و چه می رود و یا جمله اول و یا همان غرب این  
 اغراض اتباع نموده باشند باز مردم را غلط بر غلط اقتاد بنا بر مطامع و مستلذات و نومی انسانی را  
 پی و پی اتباع آن جم غفیر لازم شده و در فتنه رفته صورت و نومی در می قرار گرفت چنانچه در کتب  
 امور شریعیه نیز هم شیعه همین قسم رو داد واقع است مثلاً آنچه در تواتر غل و جلین شیعه میگویند  
 همین تحقیقات و احتمالات است که مذکور شد بلکه در اینجا زیاده ترو قومی تر زیرا که غل و جلین  
 نسبت به جم و جلین مشتق و کلفه دارد و در قبول مشتق و پنج و ششیر آن بحسب ظاهر فائده و نومی  
 در یافته نمیشود بخلاف امر غیبت که مقدمه ریاست نامیده است که خلیفه و بحسب ظاهر آخرین سبت  
 و محل طمع و حرص برای این امور هزاران بلکه لکها جان خود را بر باد میدهند اگر چه حساب  
 بر یک کلمه و یک روایت نمایند چه عجب باشد و مردم و دروغ ایشان این هم شده باشد که هرگاه  
 کسی با ایشان منازعت نمود و به بخار به برخواست بگفت کشیده تیار و خراب شد عوام را خصوصاً  
 کسانی که در زمان متاخر پیدا شدند اعتقاد و حقیقت روایت اهل خود قومی ترش چنانچه شیعه  
 و اهل خلافت خلفای ثلاثه و شهرت آن مردم آن زبان و قوت اعتقاد متاخرین اهل سنت  
 همین قسم احتمالات دارند و اگر تواتر این قسم اشخاص مفید علم قطعی شود باید که تواتر پیوند تکرار بالاتر  
 ازین اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و تکیذ و تحریف انبیا و پیوند و مصایب  
 آنها بودند در تاسیدین موسی علیه السلام مفید یقین شود زیرا که پیوند و تفسیر صریح حضرت  
 موسی تواتر نقل میکنند که فرمود شیر عتیقه موبده مادامکما ماتت الارض یعنی زمین همیشه گداخته  
 است تا وقتی که آسمان است زمین و تفسیر التبت موبده مادامکما ماتت السموات و الارض  
 تعظیم سبت همیشه کرده شده است تا وقتی که آسمان و زمین است و همچنین تواتر نصاری که نفس صریح



[illegible]

از اینجا معلوم شد که اثبات قیامت حقیقه که بسبب آن قول بنبوت خاتم الانبیاء است بدین اتباع  
اہل سنت در اصول مذہب نمیتواند شد زیرا کہ ایشان اصول حین خود را اخذ کرده اند از جماعہ صحابہ  
کبار مثل عیسیٰ و یحییٰ و یونس و ابرہہ و کثرت کج و دیگر اہل بد و اہل بیعت الرضوان و مہاجرین اولین  
کہ حق تعالی در کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان گواہی داده و قولہ تعالیٰ اُولَئِکَ مِثْمُ الصَّادِقِینَ  
و قولہ تعالیٰ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ وَالَّذِینَ مَعَهُ اَشِدَّاءُ عَلٰی اَیْمَانِہِمْ و در آیات بسیار در حق ایشان کلمات  
خوشنودی در ضامنندی ارشاد فرمودہ و قولہ تعالیٰ لَقَدْ نَصَّبْنٰی الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یَاۤیُّہُ لَعُوْنُکَ مَحْتِشِرًا  
اِنَّکَ لَعَلَّی فِیْ غَیْرِ ذٰلِکَ مِنْ اَلْآیٰتِ بَازِ اَدَاۤیِلِ اہل سنت این نصوص را در قرآن و احادیث مشینہ از حال  
ایشان تفحص و جوی نموند معلوم کردند کہ ہر چہ ایشان صادق الاعتقاد شدید المحبت و الرسوخ  
بودہ اند در اعلام شریعت و فراہم و چہ قصور نکرده اند در حفظ احکام ملت حنیفیہ بیضایہ و  
مدانہت روانداشته اند و کتاب خدا بہتر از جان خود عزیز میداشتند و دین الہی را در محافظت  
و حمایت فوق الانفس و الملیح سے انکاشتند و سن رسول اورا در عادات فضلاء عن العبادات  
مہما لکن تقویت میکردند و عوام صحابہ بہت خوف سیاست و برکت صحبت ایشان نیز ہمین بہتر  
داشتند و تابعین ایشان با صالان نیز بہت صحبت ایشان و با تفکاس شعبہ انوار ایشان سلوک  
ہمین طریق لازم گرفتہ اند بکنان فقرنا فقرنا و اتباع و التقیاد این جماعہ مرہبہ را محض بوضوح  
حق بودنہ برای جلب الفی دفع ضرری بلکہ ہر کہ از جمابہیر عرب بلغ مولفہ القلوب منقسم  
شدہ بود و گورنہ قوم و صندیہ عشیو باشد اورا تحفیل و انت می نمودند مثل ابوسفیان و اقرع بن  
قابس کہ در مجلس غلیفہ ثانی با دصف ریاستہ کہ داشتند خوار ہوا کشیدہ اند و صف النعال جا پانہ  
و فقر و مساکین اہل ایمان و غلامان و کم اصلاان این ہا مثل صہیب عمار صہ مجلس بودند و عند اللہ  
ولایت و ملک و سلطنت را بخویشاوندان و اقارب خود ندادند و قدم اسلام و کثرت صحبت پیغمبر شدت  
رفاقت اورا در تقسیم این مناصب ملاحظہ کردند و اکثر ایشان بعد از خیال و قتال و جنگ و جدال و کشتہ  
شدن بزرگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از رویت معجزات قویہ ایمان آوردہ اند و اگر قبول کنند  
و سنجین دہل کتاب بطبع مال و مناصب میگردیند بایستی کہ در اول و ہلہ نظر ہا ایمان مینمودند و زمان  
دراز در بر ہمہ فی امور پیغمبر و عبادت او نمیکند را نمیند و چون بغفل و روایت ایشان ثابت شد و غوی

[illegible]

ایہ عند ابن خالوت رلیان فرمودہ اند احباب را بعد قیامت نمود و در صلح ایشان مردی  
 ثبت است لیکن غشاة اشعصب چشم ایشان را کہ در گوش ایشان را ساخته است من کتاب الکافی  
 لکلینی فی باب اختلاف الحدیث بحذف الاسناد عن منصور ابن حازم قال قلت لابی عبد اللہ  
 ما بالی اسئلک عن المسئلة فیمنی فیہا بالابواب ثم یجیک غیری فتجیبہ فیہا بالجواب اخر قال یحب الناس  
 علی الزیادۃ والنقصان قال قلت فافتری عن اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صدقوا علی  
 محمد صلی اللہ علیہ وسلم ام کہنوا قال بل صدقوا قال قلت فما بالہم اختلفوا فقال اما تعلم ان الرجل  
 کان مانی علی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فیسأل عن المسئلة فیمنی فیہا بالجواب ثم یجیبہ بعد  
 ذلک بما یشخ ذلک فتسخت الامادیث بعضها بعضا ایضا بحذف الاسناد عن محمد ابن مسلم  
 عن ابی عبد اللہ قال قلت لہ ما بال اقرام یروون عن فلان وفلان عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 علیہ وسلم وایہمون بالکذب فیجئ منکم خلافہ قال ان الحدیث یشخ کما یشخ القرآن اگر کتاب  
 کافی مرکلینی را در باب اختلاف حدیث بدو کردن اسناد از منصف ابن حازم ست گفت گفتم  
 مرا ابی عبد اللہ ..... چیست حال من می پرسد ترا از مسئلہ پس جواب میدہی مراد از ان  
 بجوابی پس سے آید ترا تو سوائے من پس جواب میدہی اعداد ان بجواب دیگر پس گفت ہا  
 ما جواب میدہم مردم را بر زیادت و کمی گفت گفتم پس خبر وہ مراد اصحاب رسول خدا صلعم راست گفتند  
 بر محمد یاد مرغ گفت بلکہ راست گفتند گفت گفتم پس چیست حال ایشان کہ اختلاف کردند پس گفت  
 ہر آنکہ مردی بود کہ سے آید بر رسول خدا صلعم پس سے پرسید او از مسئلہ پس جواب میداد او را  
 بجواب باز جواب میداد بعد ازین با نچہ نسخ میکرد و ترا پس نسخ میکرد و نہ حدیث بعض آن بعض را در نیز  
 حذف اسناد از محمد بن مسلم از ابی عبد اللہ گفت گفتم او را چہ حال ست قومہا را روایت سے کنند  
 از فلان و فلان از رسول خدا صلعم و چیست کردہ نمیشوند بدو مرغ پس سے آید از شما خاں  
 آن گفت ہر کسی حدیث نسخ کردہ میشود چنانچہ نسخ میشود قرآن فائدہ آخری اہل من الاولی و لغبتنا  
 بسا دق الدلین فی شرح حدیث الثقلین فمن شاء فلیجعلہا مع الابواب الخمسة التي بعدھا  
 رسالہ علحدہ فائدہ دیگر است بزرگتر از اول و لقب و ادیم آن را سعادت ہر دو جہان شرح  
 حدیث الثقلین پس ہر کہ خواہد باید کہ کند آن را با ابواب پنجگانہ کہ پس ازو سے ہستند رسالہ جلا

[illegible]

مخروف عن موضعه والمنقول اليه هي انك من اينكم در اينكه از سالم بن سلمه گفت خواند مروي  
برايي عبد الله من سعي شديدهم از حرفها از قرآن نبود آنچه میخواهند مردم انيس گفت ابو عبد الله  
بازمان و بازمان از اين قرآن جهاد بخوان چنانچه خوانند از مردم تا كه قايم شود امام مهدي پس هرگاه  
كه قايم شود امام مهدي بخواند كتاب خدا را بطريقه ان و روايت كند و كليفي و غيره از حكم بن عتبهر كه روي  
گفت كه خواند علي بن حسين و تفسير او هم چيز از تو جمع چيز بسيار است و نه صاحب الهام گفت و بود علي  
ابن ابي طالب صاحب الهام و روايت كرد و محمد بن نجم الهلالي و غيره از ابي عبد الله هر آينه  
جماعت و مريدان او است اينها حديث كلام خدا بلكه بجا كرده شده است از خود و دانند كه او پيش  
چنين است اما ان كه نميپايد تراند از اما ان شما و نزد ایشان ثابت و محرز و مشهور است كه بعضي  
سوره بقره با ساقط است مثل سوره الولاية و بعضي سوره بقره مثل سوره الاحزاب و آياتها كائنات مثل  
سوره الانعام پس اين سوره آنچه در فضائل اهل بيت و احكام امامت ایشان بود ساقط كردند  
و لفظ و نيكت قبل از لا تخرون ان الله تعالى ينزل ساقط كرد و انه و لفظ عن و لا يه علي بعد از ان  
آيت و يفتونهم انهم يستولون لفظيكم بقرآني بعد از ان آيت خير من الف شبهه و لفظ علي بن ابي طالب  
بعد از ان آيت و كلف الله المؤمنين القتال الخال مجيد از ان آيت و يستعينكم الذين ظلموا آل محمد  
اشي منقلب يتقلبون و لفظ علي بعد از و كل قوم با و ذكر كل ذلك من قبل شوب للمزدراني  
سعي كتاب المثالب له و سعي هذا القياس كلمات بسيار و آيات شبيهه را شمرده اند پس حالا  
تر و ایشان در بيان قرآن مجيد محفوظ و در بيان حديث و تيميل فرستاده اند و مسك باين هر  
و چيز ندارد كه محوف و مبدل و منسوخ بنا سخ مجهول اند و اما حضرت رسول پس باجماع اهل الفت  
حضرت شخص احزاب او را گويند و اينها نسبت بعضي حضرت را انكار كنند مثل حضرت رقيه و حضرت  
ام كلثوم بنات انحضرت صلى الله عليه وسلم و بعضي را داخل حضرت نميشانند مثل حضرت عباس  
عم رسول الله و او را و او مثل حضرت زبير بن عوفيه عمه رسول و اكثر اولاد حضرت زبير را نيز  
رژمن دارند و ميگويند مثل زيد بن حلي بن الحسين كه خيله عالم متقي و مستور بود و از دست  
مردانيان مشبه شد و پس از يحيى ابن زبير را نيز و حسين دارند و حسين ابراهيم بن موسي كظم  
را و حسين جعفر ابن موسي كظم را و او را المقرب بكنوب كروه اند و الا انكه ادا كند اوليا را ناله بود

[illegible]

این مرتبه جهان و هر اسان و فاعل و بزرگ بود دست که از دست خیر مال بخون جهان نماید  
 نمیشد و هرگز وجود انقلاب دلی و برآم شدن عباسیه تسلط چنگیز که بعد از آن قبایل را  
 خود را صاحب اهل بیت میکنند و بعضی از ایشان را بشیخ اختیار کرده بودند و بعد از تسلط صفویه  
 بر عراقین و عراقیان که محب صادق شیعده و خیر خواه این گروه است و بعد از آن دین این مرتبه را  
 و این و دیگران را و لایب و لاریت و فاعل این فرقه دهند و دهند هرگز بر نماند آید و اورا اطمینان حاصل  
 میشود و دوم آنکه از حضرت سادق علیه السلام کتب ایشان رسالت است که فرمود یا محمد بن ابی  
 فیه منتهی در این کتابها در حق آنکه الله الله نفوس نبیه ایشان چه قسم این جهان عظیم را  
 و این جناب پاک نسبت کرده است که در حق حضرت نسبت میکنند که فرمودند در حق حضرت که  
 بنت سیدتنا السار علیها السلام اول فرج قیصبت منا سبحان الله چه کلمه است که از زبان  
 ایشان بر می آید نزدیک است که آسمان فرو افتد و زمین بگدازد اول بد حق آن سید پاک  
 بفضله الرسول فاعل کبر التبول چه نعمش و سودا و آب است و که اندام خلعت نبیه را بدامن پاک  
 آن طاهر و مطهر می دهند و دیگر در حق حضرت امیر و حضرت حسین چه قدر می خاشی و بول ناموسی  
 ثابت میکنند و در حق حضرت صادق که این کلمه بران جناب تبسم مینمایند چه قدر می خاشی  
 و بی غیرتی اعتماد دارند این لفظ را اول بزرگان بزرگان می آید علی الخصوص ذکر این  
 خیفه است و الاسم و المستی اما قارب بلکه بزرگان خود امیریت که از اول داد باش نیز از آن  
 احترام واجب میداند بآریان دلی را و بدیم که در هنگام انا غنه قندار که خدا بقدر انبیا انقلب  
 کرده اند زنان بسیاری را می ناموسی شد و هرگز من بعد نام این فعل قبیح بزرگان نیامدند  
 و ما کردند و احتمال آنکه در فضیله طاهر و رسول این قسم فعل غیث واقع شود و هرگز و کار هیچ  
 مسلمان نیست لاجل و لا قوه الا بالله - چهارم آنکه گویند که حضرت بنات و اخوات خود را بکفر  
 فخر و بزرگی میدادند مثل حضرت سکینه که در نکاح مصعب بن زبیر بود و علی بن ابی القیاس دیگر  
 قریبات خود را در عقد کرده و نواصب می دادند و چنانچه در کتب انساب مساوات بمفصل شرح  
 است پنجم آنکه نسبت کنند به حضرت صادق که قرآن مجید را بر زمین بر تافت و امانت نمود  
 و طعن که بر عثمان بابت احراق مصحف ابن مسعود نموده اند بعینه به حضرت صادق ثابت کنند



[illegible]

مرض کنیم هر چه را قرآن قبول داشت صحیح است و هر چه را نپذیرفت کرد کفر است و قرآن مجید را هر چه را  
 لاحق تر است بآنکه معیار باشد عتبرت ظاهر چه عتبرت بحکم بشریت موت و غیبت مکانی و بلند رسالت  
 و دیگر لواحق دار ملک کعبه باب در وقت بندی و اقتضای ساری است بخلاف قرآن که بسبب شهرت  
 و قوت اثری که دارد پیش هر کس و بصورت و هر مکان موجود است و در حفظ الهی محفوظ و لایزال و غیر  
 مرئی برین پایه و لایزال و کفایت شریعت و حقیم خمیده غشیم آنکه تجویز جمیع مطایفه بجناب ایشان  
 نسبت کنند و این در حقیقت تجویزنا است معاذ الله من ذلک آنکه باری کردن بقبض و ختمین  
 در عین نماز بجناب ائمه نسبت کنند حاشا هم من ذلک اول نماز که اعظم ارکان دین است چه جای  
 لعب و بازی است قدم آنکه این بازی کدام لطافت دارد باز و هم تجویز نماز با وجود آلودگی با بازی  
 بجناسات خلیفه بجناب ائمه نسبت کنند تعالی جباه هم من ذلک و در آخر دهم خوردن بجه جانور مرد  
 بجناب ایشان نسبت کنند حاشا هم من ذلک سیزدهم تجویز یوس و کنار یا زدن در عین نماز  
 بجناب حضرت نسبت نمایند و ابیات منقول از کتب ایشان درین همه مسائل که مذکور شد نشاء  
 الله تعالی در باب فروع بیاید چهاردهم منع مردم از تعلیم واجبات دین مرزبان را بجناب  
 ائمه نسبت کنند شیخ الطائفة عن ابيهم ابن حرقال قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن المرأة  
 ترسل فیما یرى الناس علیها غسل قال نعم لا تجدوا من یفتنه عنه علة روایت کرد ابو جعفر طوسی  
 از او بمن حرکت پرسیدم انا یا عبد الله علیه السلام الله سے کہ یہ جہنہ در آنچه سے پیشتر خوانند  
 بروی غسل است گفت آری حدیث نمکین از ایشان پس خواهند گرفت این را علت و دین  
 معصیت کنیم می آید که جناب ائمه رضی باشند بخواندن نماز و در حالت جنابت که آن کفر است  
 بالاتفاق حال آنکه رضا با کفر نیز کفر است بالاتفاق معاذ الله من ذلک و نیز راضی باشند بخیل  
 مکلف بواجبات شریعت و هو من اقصى المنصب الامامة قادم فی استحقاقها فاطم علیها السلام  
 والمرأة و ازین خدج ترویج تر و دین باب روایت صاحب المحاسن است که از کالم علیهم السلام  
 آورد - انه قال لا تعلموا انما خلق اصول و بنهم هر آینه و می گفت تعلیم کنیم این مردم را حقاً  
 دین ایشان همان الدین چه روایت قبیح و حکایت شیخ است که نسبت بجناب میکنند چون  
 ایشان از تعلیم اصول دین مردم را منع فرمایند و دیگران چه تعلیم کنند چه کفر از کفر بر خیزد

[illegible]

ایضا مخالف است فیما بین الثقلین تاسع کلاه دین شریعت گم شود و تمسک بکتاب الله بسبب  
ادعای تحریف و زیاده و نقصان و تغیر و تبدیل برهم خورد و تمسک بعترة بجهت تکفیر و حکم برانکار  
بعضی در وایت مخالف کتاب الله از بعضی معتقد شود و خلافت خدا مثل بهایم و العالم غیر متغیر  
بقیة سے ہر جہ خواستہ باشند کردہ باشند

## رسالہ وسیلۃ النجاة

تصنیف فخر المحدثین ذوالعلم والتمیز مولانا شاہ عبد الحزیز دہلوی رحمۃ اللہ علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد لله حق حمده والصلوة والسلام على جيبه وجنده اللهم يا مقلب القلوب ثبت قلوبنا على  
دينك يا سبب اليمين شخصه از آشنایان کہ بہ تہ تشیع الفت داشت استند مائند کہ چند کلمہ در بیان  
دلائل حقیقت فرقه ناجیہ باید نوشت بحکم الدین النصیحة اجابت آن مسئلہ کردہ آمد و این رسالہ  
را وسیلۃ النجات نامیدہ شد السلام علی من اتبع الهدی سے سوال در میان اہل سنت و شیعہ گفتگو  
بسیار واقع شدہ ستیان دعوی میکند کہ مذہب ما بر حق است و موافق قرآن و حدیث است و کتابا ہما  
شیعہ ہمہ باطل و اقرانیت مذہب اہل بیت ہست بلکہ مذہب اہل بیت ہمین است کہ ما میل ایم و شیعہ  
ہم ہمین دعوی میکند کہ قرآن مذہب ما است و طریقہ ما طریقہ امام جعفر صادق است و کتابا ہما ستیان را  
غیر معتبر میگویند و این بارہ جواب شافی از آیات قرآنی کہ در آن جای دوم مذہب کس نباشد و حد منقطع  
گردد باید نوشت کہ طالبان راہ نجات بر آن عمل نمایند و از مذہب باطل دست بردارند جواب ای برادر  
اول بنام ہر مذہبی را مد یافت کن و کتابا ہما ہر فرقہ را یکسو گذار و در طاق بنہ و چون بر بنای ہر فرقہ

[illegible]

خلیفین نبیا آید این همه مهاجرین و انصار و متابعت کنندگان آنها در بهشت با باشند همیشه این آیت  
 بر ملازم میکند که مهاجرین و انصار سابقین همه بهشتی اند و متابعت کنندگان آنها که بعد از آنها  
 بودند و طریق آنها اختیار کردند آنها هم بهشتی اند و شک نیست که ابو بکر صدیق رضی الله عنه از  
 مهاجرین اولین است که وقت هجرت همراه پیغمبر مسلم بود و عمر و عثمان و علی و ذو بسایر و دیگران  
 مهاجرین اولین اند و هر که ابو بکر را از مهاجرین اولین نداند بسبب انکار این آیه کافرا باشد قال  
 الله تعالی اِذَا خَرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا تَائِيًا تَائِيًا فِي غَارٍ اَوْ يَفْقُولُ لِنَصَابِجِهِمْ لَا تَخْرُجُ مِنْ اِيْنِ  
 مَتَحْنًا چون بیرون کردند رسول خدا را صلی الله تعالی علیه و آله و سلم کفار که در حالیکه دو مرد کس بودند  
 چون بودند هر دو در غار چون میگفت رسول خدا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم مرا بخور که ابو بکر صدیق  
 است اند و گین مشو بدستیکه خدا با ما است و متابعت کنندگان آنها باو آتی مهاجرین و انصار اند  
 که بعد از این با ایمان آورده و هجرت کردند حق تعالی دین آیت خبر داد که آنها همیشه در  
 بهشت خواهند بود پس ثابت شد که ایشان قطعی بهشتی اند هر که ایشان را بهشتی نداند بسبب انکار این آیت  
 کافرا باشد و اگر دین مقام شیطانی بیاید و ترا و سوسه دهد که شاید مرا و این آیت مهاجرین باشند  
 که شیده و حق آنها حسن ظن دارند که هجرت آنها فی سبیل الله بود و هجرت ابو بکر و دیگران برای طمع دنیا  
 بود جواب او بگو که ای بابیس و دفعی میگویی بلکه هجرت جمیع مهاجرین برای خدا بود چنانچه در آیه  
 که اهل بعد هجرت در باب قتال نازل شده اُولَئِكَ الَّذِيْنَ كَانُوا لَكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ كَانُوا  
 داوود شد بجاگ کردن کفار مرگساله را که میخواهند کانداز کردن را یعنی مهاجرین را بسبب آنکه آنها  
 از دست کفار ظلم کشیده بودند و اِنَّ اللَّهَ ظَلَمَ نَفْسَهُمْ فَقَدِرُهم تعبیر بود بسببیکه خدا حق تعالی بر نصرت کردن  
 آنها هر آینه قادر است الَّذِيْنَ اَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَبَنِيَانِهِمْ لِيُقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ تَائِيًا تَائِيًا  
 کرده باشند از سران امر ایشان بنی حنیف را که میگفتند آنها که پیرو کار ما تعالی است یعنی از ایشان  
 هیچ گناهی نشد که بسبب آن بیرون کرده شدند اگر فقط بسبب این آنها را بیرون کردند پس  
 ازین ثابت شد که هجرت جمیع مهاجرین خالصانه تعالی بودند برای طمع دنیا پس ثابت شد که همه  
 مهاجرین را منصف اند ای هر که ایمان بقرآن دارد چون بدو حق ثابت شد که خدا حق تعالی  
 کس را جنتی فرمود و گفت که آنها در جنت بر سبیل ابد و دوام باشند تمام اعتراضات او در حق

[illegible]

غیبی از ملائکه برای ایشان فرستاد و بشارت نازل سکینه که خاصه مؤمنین کمال الایمان است و باره  
 ایشان نازل فرمود چنانچه میفرماید قوله تعالى لقد نصركم اللہ فی معوالین کثیره و یوم نحین ترجب  
 بهر سیکه نصرت وادشما را از ابتعالی و توفیقهای بسیار و تسخیر میفرماید قوله تعالى ثم انزل اللہ  
 سکینه علی رسولہ و علی المؤمنین ترجب بہر نازل فرمود و خدا می سکینه و آرام خود را بر پیغمبر و  
 قعالی علیہ وآلہ وسلم و بر مومنان که بندهای عباس را گشادند و کمره ملک باغات کرده قتل بشد  
 نمودند قوله تعالى و انزل جنودنا لم تر و کما تہجہ و فرستاد لشکرهای ملائکه که شما است صحابه و پیغمبر  
 ندیدید آنها را و قوله تعالى و عذب الذین کفروا ترجبہ و عذاب کرد و شکست داد و کفار را امیر غزینا را  
 فرما که سبکه ابن قدر حجت الہی و سبکی حال آنها باشد هر گاه که مقتضای بشریت با مقتضای شریعت  
 برای او و آنها آیند و سکینه الہی در باره آنها نازل یابد کار مسلمانان باشد که تمام آیات حجت و خوف  
 را فراموش کند و آنها را در مطاعن سازد و منافقند قعالی من خبت الباطن و شر الشیطان و شرک  
 و باز اگر شیطان برآید و ترا و وسوسه کند که شاید آنها منافق باشند که در اوقات منافقان هم بودند  
 چنانچه در قرآن مجید ذکر منافقان هم بسیار آید و جواب بگو که آنرا منافقان بودند لیکن منافقان  
 در اعراب بودند و منافقان که ساکن آنها گردیدند بود و بعضی از ساکنان و عدال که بعضی مهاجرین  
 و در انصار که ایمان و نصرت شان مخصوص است کسی منافق نبود چنانچه میفرماید قوله تعالى  
 و یمنی و کلم من الاغراب منافقون ترجبہ و بعضی از ان کسان که دیگر و شما باشند امی اهل مدینه  
 از بار و یستینان منافقان اینمورد قعالی و من اهل المینہ و مروا علی النفاق لا تعلمہ من کلمہ  
 ترجبہ و بعضی از اهل مدینه خالی شدند از نیکی در حالیکه خود را ندانند بر نفاق نمیدانی امی محمد آنها را که  
 عالم الغیب نیستی و میدانیم آنها را بعد از ان حق قعالی آنها را هم ممتاز ساخته چنانچه میفرماید قوله تعالى  
 ما کان اللہ لیکذب المؤمنین سئلہ کانت علیہ حشر یخبر الخبیث من الطیب ترجبہ نیست و نه من  
 خدا یستعالی را که بگذارد مومنان را بر حالیکه شما هستید بر آن یعنی مختلط مومن و منافق تا که تمیز  
 و جدا کند بلید از پاک یعنی منافقان را از مومنان پس حقه را تمیز داد و آنحضرت صلعم را از ان  
 آنها مطلع گردانید و آنحضرت ۲ بحقیقہ بن الیمان رضی اللہ تعالی عنہ که صحابی است از اهل بار  
 فرمود و برای نصیحت و رسوائی پسران ایشان که مومنین و مخلصین بودند بزرگواران ظالم و کفر و اگر چه



[illegible]

مِنْ وَلِيٍّ وَلَا تَنْفِرُوا فِيهَا مَتَكَ دُورًا فَجَاءَ الْغَنَابُ اِبْلَ سَمْتَ اَنْدَكَ اَوِ اَنْسَبْتَ لِفَاقِ مَنَ كَسَنَدَ لِمَكَ  
 مِيكَوْنِدَكَ اَلْاَنْجَابُ بِرَايِ طَلَبِ خِلَافَتِ بِرَخَاسْتِ وَاَرَادَهُ اَنْ دَاشْتِي فَاَرْبَعِي عَشْرَةَ سَلَّمَ اَللَّهُ عَلَيْهِ اَلْوَاسِلُ  
 لَفَكَ وَحَقِّ خُوشِيْدِي اَلْبَيْتِ تَصَرَّفَ اِنْفَاذَ كَسْتِ وَهَمَّ بِبَارِي اَوِ بِرَخَاسْتِ دِي خِيَا نَجَسِ دِي بَارِهِ مِهَاجِرِي  
 وَرَوِيَا نَسْتِ بِسِ مَعْلُومِ شَكِ اَنْجَابِ خِلَافَتِ صَدِيقِ رُحِ بِرَحَقِّ دَاسْتِ مَعِيْتِ نَمُودِ وَهَمِيْشَهٗ نَاصِرِ وَجِيْنِ  
 اَنَّهُا بُوْدِ وَ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَيَّ نَعْمَاءً بِاَرْبَعِيْنَ حَقِّ تَعَالَى دَفْئِيْعَتِ مَنَافِقَانِ چِهٖ سِيغَرَا بِدِ قَوْلِهِ تَعَالَى كَسَنَدَ لِمَكَ  
 يَكْتَبُهُ اَلْمُتَّقِيْنَ وَالَّذِيْنَ فِيْ فُلُوْجِهِمْ مَّرَضٌ وَ اَلْمُرْجُوْنَ فِيْ الْمَدِيْنَةِ لَتُخْرِجَنَّكَ عَنْهُمْ سُبْحًا وَبَارَكًا  
 فِيْهَا اَلْاَقِلَّةُ تَتَخَوَّضُ فِيْ رَجْمِهِ اَرْبَعِيْنَ اَلْبَزِيَا يَنْدِ مَنَافِقَانِ اَلنَّفَاقِ خُودِ اَكْرَبِ اَزِ بَزِيَا يَنْدِ كَسَانِيْكَ دَلِ  
 اَنَّهُا بِبَارِي اَسْتِ چَوْنِ ضَعْفِ اِيْمَانِ وَاَنْخِذْ اَنْ اَكْرَبِ اَزِ بَزِيَا يَنْدِ كَسَانِيْكَ خَيْرِيْ دَسِ اَلْكَسَنَدِ وَرِدِيْنِ  
 اَرْغِيْبِ اَلْكَرَامِ سِيغَرَا بِدِ اَكْرَبِ اَزِ بَزِيَا يَنْدِ تَوْبَةِ نَكَسْتِ اِنْ هَرَسَدِ كَرُوْدِ اَلْبَيْتِ بِرُكْمَا بِرُحْمِ وَ مَسْلُطِ گِرُوَانِيْمِ تَرَا  
 اِيْ مُحَمَّدِ بَرَايِ اَنْ بِسِ مَسَايِهُ تُوْنِيَا شَنَدِ وَرِدِيْنِ اَنْدَكَ اَمَانَةِ لِيْنِ زُوْدِ اَرْشَهْرِ مَدِيْنَةِ سِيْرُوْنِ رُوْدِ خَوَارُو  
 رَا نَدَكَ اَنْ قَالَ اَللَّهُ تَعَالَى اَيُّهَا اَلْمُتَّقُوْنَ اَخَذُوا قَتْلُوْا اَلْقَتِيْلَةَ تَرْجِيْهِ هَرِ كَا كَا بِاَنْشِدِ شُوْنَدِ كَرَفْتِ شُوْنَدِ كَسْتِ  
 شُوْنَدِ كَسْتِ شَدْنِيْ بِسِيَا اِيْنِ اَيْتِ ثَابِتِ شَدِ كَسَانِيْكَ تَوْبَةِ اَزِ نَفَاقِ نَدِ كَرُوْدِ وَرِدِيْنِ اَزِ اَنَّهُا كَسِ نَا  
 وَاَنَّهُا خَرَابِ شَدْنِدِ وَاَلَا كِ شَتْنِدِ كَسْتِ شَدْنِدِ بِسِ مَعْلُومِ شَدِ تَمَامِ مَحَابِ كِهٖ بَعْدِ اَخْفَضْتِ ۴ وَرِدِيْنِ  
 بِاَيْمَانِدِ هَمَّ نَاصِرَانِ دِيْنِ خُدَا وَحَقِّ پَرَسْتِ وَ مَحَابِ طَلَسِ بُوْدِ دِ بِسِ اَنْجِهٖ اَنَّهُا بِرَا كِ اَجْمَاعِ  
 وَ اَتْفَاقِ كَرُوْدِ عِيْنِ حَقِّ وَ دِهَابِتِ اَبَشَدِ ظَلَمِ وَ ضَلَالَتِ چَوْنِ قِبَاحَتِ مَنَافِقَانِ شِيْنِدِيْ مَعِيْتِ  
 مِهَاجِرِيْنِ هَمِّ بِرُكْسِ اِيْنِ بِشُوْ قَالِ اَللَّهُ تَعَالَى وَالَّذِيْنَ تَاجَرُوْا فِيْ اَلْمَدِيْنَةِ لَتُخْرِجَنَّكَ عَنْهُمْ سُبْحًا وَبَارَكًا  
 فِيْ اَلدُّنْيَا حَسَنَةً تَرْجِيْهِ وَ كَسَانِيْكَ هِجْرَتِ كَرُوْدِ وَرِدِ اَلْحَمْدُ لِلَّهِ اَزِ بِسِ اَكْنَهٗ ظَلَمِ كَرُوْدِ بُوْدِ  
 بِرَايِ اَنْ اَلْكَفَارِيْكَ اَلْبَيْتِ جَا دِ هَمِّ اِيْ شَا زَا بِهٖ بَلَدُ نِيْكَوْنِيْنِ وَرِدِيْنِ مَطْلُوهٗ قَوْلِهِ تَعَالَى وَلَا جَزَا اَلْاٰخِرَةِ  
 اَلْكَبْرِ تَرْجِيْهِ وَ دِهَابِتِ ثَوَابِ اٰخِرَتِ نَبَرِ كَسْتِ لِيْنِ بِرَايِ اَنْ اَكْرَبِ اَزِ اِيْمَانِ دَشْتِ بِاَشَدِ  
 هَمِيْنِ يَكِ اَيْتِ اَوِ اَبَرِ اَوْ دَفْعِ تَمَامِ وَ سَاوِسِ شَيْطَانِيْ كَا فَيَسْتِ چِهٖ حَقِّ سِهَاجَةِ وَ تَعَالَى دِيْنِ  
 اَيْتِ وَ حَقِّ مِهَاجِرِيْنِ فِيْ سَبِيْلِ اَللَّهُ وَ دَعْوَةِ كَرُوْدِ كِيْ وَ دِيْنِ دَوَمِ وَ اٰخِرَتِ وَ شَكِ نِيْسَبَتِ وَ عَهْدِ  
 دِيْنِ بُوْ فَاَرْسِيْدِ وَ هَمِّ مِهَاجِرِيْنِ وَرِدِيْنِ جَا كَرَفْتِ خُصُوصًا خَلْفَايِ طَمَنَةِ كِهٖ هَمِّ دَر حَيَاتِ خُودِ اَمَّا  
 بُوْدِ وَ هَمِّ بِيْسَدَنَاتِ مِهَاجِرِيْنِ اَنْ شَتْنِدِ شَتْنِيْنِ هَجَرِ قَدِ مَنُوْرِ جَنَابِ رَسَالَتِ پَنَاهِ صَلَّى اَللَّهُ تَعَالَى

[illegible]





و انصار قایم کنند آنگاه بحث و گفتگو و کتابی و سوال و جواب علمی بکار برند مگر نه چیست زباندازی  
 کردن و کایات و انصوص را انکار نموده برای خودانش دفع خریده از قسم سوم مسلمانان خارج میشوند  
 و خود معلوم است که در قرآن یک آیت هم بر کفر و نفاق مهاجرین و انصار موعود نیست و چگونه این  
 معنی صورت بند و کسافر که حق تعالی با جمیع و مناقب بیان نموده باشد و ایمان و تقوی  
 و جهاد و سلوة و غیره اعمال صالحات شان ذکر کرده باشد قوله تعالی وَكَذَلِكَ دَعَا اللَّهُ لِنُفُسِهِ لِيُؤْتِيَ  
 وَشَهَادَاتٍ بِنُجُو حَبِيبٍ بِشَارَاتٍ فِيمَ مَقِيمٍ داده باشد باز چه طور آنها را کافر و منافق گوید محال است من الکفر  
 و النفاق پس ظاهر شد که بناسی مذہب منافقین بر آیات قرآنی نیست بلکه بقصه های توراتی و ادبیات  
 عقل است و قرآن کذب و مبطّل آن قصه باطل است آن خیالات شان است پس معلوم شد که مذہب  
 ایشان مذہب اهل بیت نیست چرا که مذہب اهل بیت خلاف قرآن نباشد و معلوم شد که مذہب اهل بیت  
 همین مذہب اهل سنت است که موافق قرآن است و اگر هنوز هم ترا و نوسه باقیمانده باشند که ایام زین  
 العابدین علی بن الحسین علیه السلام و سلمه ابانہ الکرام در صحیفه کامله که نزد شیعه معتبر و معمول است  
 چه میفرمایند عن زین العابدین علیه السلام - اَللّٰهُمَّ تَابِعِ الرَّسَلَ وَصَدَقَهُمْ مِنْ اَهْلِ الْاِيْضِ فَابِ  
 عَدْرَ مَارَضَةِ الْمُعَانِدِينَ لَهُمْ بِالْكَذِبِ وَالاِشْتِبَاقِ اِلَى الْمَرْسَلِ كَيْ تَنْصِلَهُمْ بِحَقَائِقِ الْاِيْمَانِ كُلِّ وَهَبْ  
 زَمَانِ اَرْسَلْتَ فِيْهِ رَسُوْلًا وَاقْتَدِ الْاِيْمَانَ دِلِيْلًا مِنْ لَدُنِ اَمْرِ اِلَى مَحْمُودٍ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَسَلَّمَ مِنْ  
 اَيْمَةِ الْهَدْيِ وَفَدَّ اِلَی التَّقِيْ عَلَیْهِمْ السَّلَامَ فَادْكُرْهُمْ مَّتْلِكًا بِخَفَرٍ وَرِضْوَانٍ حَاصِلٍ مِنْ عَمَلَاتِ  
 اَنَّهُ خَدَايَا اَصْحَابِ جَمِيعٍ يَنْبَغِيْ اِنَّ رَاكِرَ رَوْقِ كَذِبٍ كَفَارٍ لَقَدْ بَقِيَ اَنْبِيَا شَوْزِدَ وَاِيْمَانٍ بَايْنَهُ اَوْدَعُ  
 يَادُ كُنْ بِمَغْفَرَةٍ وَرِضْوَانٍ وَجُوْنِ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ بِرِ اَصْحَابِ جَمِيعٍ يَنْبَغِيْ اِنَّ  
 فَضِيْلَتِ دَانِدِ جَانِبِ اَخْفَرْتِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ بِرِ اَصْحَابِ جَمِيعٍ يَنْبَغِيْ اِنَّ  
 سَاوَاتِ اَصْحَابِ جَمِيعٍ يَنْبَغِيْ اِنَّ اَنْدَرِ حَقِّ اَنْبَا وَاٰلِهِ عَلَيْهِ تَخْصِيْصِ مِيْغَرَايْنِ قَوْلِهِ اَللّٰهُمَّ وَاَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ  
 تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ فَاصْغَرِ اِيْمَانِ اَلْخُصُوصِ اَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ فَوَازِلِ  
 فَرَاوَا بِمَغْفَرَتِ وَرِضْوَانِ نَا اَبْدَانِ فِيْ رِمْقَامِ مَحْمُودِيْجَايَةِ اَمْدَةِ مِيْغَرَايْنِ قَوْلِهِ وَاَلَّذِيْنَ اَصْنَعُوا الصَّالِحَاتِ  
 تَرْجِبُهُ وَاَنَا لَكُمُ نَبِيْكَ كَرُوْذِ مَحَبَّتِ يَنْبَغِيْ رَاوَحِ مَحَبَّتِ بِجَا اَنْدَرِ اِيْمَانِ وَاَلَّذِيْنَ اَبْلُوْا الْبِلَاءَ الْحَسَنَ فِيْ  
 نِيْضِرْ وَتَرْجِبُهُ وَاَنَا لَكُمُ دَاوْدُ عَطَا نَبِيْكَ رَاوَرِ نَصْرَتِ اَبْنِ حَضْرَتِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ قَوْلَهُ وَكَفُوْهُ

[illegible]

رسالت خداوند را بر حق گردانید و ایضا قلنا خسرتم الله ثم خسرنا انك لو اذنت لكانت  
 معها فمضينا اجمعين ثم تركك اكرهت رايي تو و صلاه تو كئيت جملت سے حجرت و نصرت الی شان البتة عنایت فرما  
 ایضا و از من بعد من ترقتوا ایک ترجمہ و خود شنود ساز در حق کن ایشان را از رضوان و خوشنودی تو  
 قوله و یما عاشا کلک خلقی ظلمت ترجمہ و جزاء آنها را بسبب آنکه جمیع کردند خلق را بر تو قوله و کانما تسع  
 رسولک و خانه لک و الیک ترجمہ و بودند آنها همراه رسول تو صلی اللہ تعالیٰ علیہ و سلم خاندان  
 خاندان ابرای تو و بطرف تو یعنی چنانچه خود صحبت آنحضرت اکمال شده بودند خاندان تعالیٰ  
 دیگران را هم بطرف خدا میخواندند و بسیار گفته کسان را که جمیع کردند بر دین اسلام یعنی هزاران و دین  
 بسعی آنها در طاعت اسلام آمدند اگر کسی طالب راه قرآن و راه اهل بیت خواهد درین مقام نایل گردد  
 بالغور تو بر اندر سوسه سلطان نموده بر او قرآن خواهد آمد چه جمیع کنند گاه خلق بر دین اسلام نمید  
 بودند هم در حیات آنحضرت و هم بعد وفات آنحضرت صلی اللہ تعالیٰ علیہ و آله و سلم نه آنکه صرف البز  
 و عمل در اینند کس دیگر در مقام بلادر کفر میکردند و تمام خلق خدا را تعلیم و ارشاد میکردند کسی آن  
 این سخن نگویید چه جای کسی که دعوی علم قرآن داشته باشد قوله و انک لکم علم علی رجب و جمیع فیک و یاز  
 تو هم ترجمہ و جزاء ایشان را بر حجرت کردن ایشان و در او تو شهر نامی قوم خود را ایضا و خود چه  
 من ستر الحسرات الی رقیتم ترجمہ و جزاء بر بر و ان ستمان اذراخی للعاش خود بودی  
 تنگی کن بسبب حجرت از خانه نامی خود و عیش خود کنار گردند دور و بار غربت در تنگی عیش او قنایند  
 ایضا و علی بن کثیر فی افرار دینک من مظلومهم ترجمہ و احسان بکن ان کسانیکه بسیار کردی  
 بوجود آنها مظلومان خود را در غریب ساختن دین تو از مظلومان محاب یعنی مهاجرین اول مظلوم بودند  
 بعد از آنکه حجرت کردند و فتح شد دین بسبب آنها غالب گشت و بسیار مردمان مسلمان شدند  
 ایضا اللهم اویل الی الشا بین که هم باحسان الذین یقوتون بنا اغفر لنا ولاخواننا الذین  
 سبقونا بالایمان ترجمہ و جزاء یک ترجمہ و خدایا بر برسان به پیروان صحابه که به تنگی بروی آنها کرد  
 در راه آنها اختیار نمودند بهترین جزاء تو ان تابعین که میگویند خدا یا پیامبر ما را و برادران ما را که  
 سبقت کردند از ما با ایمان یعنی در حق صحابه و عای خیر و مغفرت میکنند این کلام امام طبریه السلام  
 اشارت است بآنکه قسم سوم از مسلمانان همان کسان اند که در حق صحابه و عای خیر میکنند پس



۱۰۰  
 ۱۰۱  
 ۱۰۲  
 ۱۰۳  
 ۱۰۴  
 ۱۰۵  
 ۱۰۶  
 ۱۰۷  
 ۱۰۸  
 ۱۰۹  
 ۱۱۰  
 ۱۱۱  
 ۱۱۲  
 ۱۱۳  
 ۱۱۴  
 ۱۱۵  
 ۱۱۶  
 ۱۱۷  
 ۱۱۸  
 ۱۱۹  
 ۱۲۰  
 ۱۲۱  
 ۱۲۲  
 ۱۲۳  
 ۱۲۴  
 ۱۲۵  
 ۱۲۶  
 ۱۲۷  
 ۱۲۸  
 ۱۲۹  
 ۱۳۰  
 ۱۳۱  
 ۱۳۲  
 ۱۳۳  
 ۱۳۴  
 ۱۳۵  
 ۱۳۶  
 ۱۳۷  
 ۱۳۸  
 ۱۳۹  
 ۱۴۰  
 ۱۴۱  
 ۱۴۲  
 ۱۴۳  
 ۱۴۴  
 ۱۴۵  
 ۱۴۶  
 ۱۴۷  
 ۱۴۸  
 ۱۴۹  
 ۱۵۰  
 ۱۵۱  
 ۱۵۲  
 ۱۵۳  
 ۱۵۴  
 ۱۵۵  
 ۱۵۶  
 ۱۵۷  
 ۱۵۸  
 ۱۵۹  
 ۱۶۰  
 ۱۶۱  
 ۱۶۲  
 ۱۶۳  
 ۱۶۴  
 ۱۶۵  
 ۱۶۶  
 ۱۶۷  
 ۱۶۸  
 ۱۶۹  
 ۱۷۰  
 ۱۷۱  
 ۱۷۲  
 ۱۷۳  
 ۱۷۴  
 ۱۷۵  
 ۱۷۶  
 ۱۷۷  
 ۱۷۸  
 ۱۷۹  
 ۱۸۰  
 ۱۸۱  
 ۱۸۲  
 ۱۸۳  
 ۱۸۴  
 ۱۸۵  
 ۱۸۶  
 ۱۸۷  
 ۱۸۸  
 ۱۸۹  
 ۱۹۰  
 ۱۹۱  
 ۱۹۲  
 ۱۹۳  
 ۱۹۴  
 ۱۹۵  
 ۱۹۶  
 ۱۹۷  
 ۱۹۸  
 ۱۹۹  
 ۲۰۰  
 ۲۰۱  
 ۲۰۲  
 ۲۰۳  
 ۲۰۴  
 ۲۰۵  
 ۲۰۶  
 ۲۰۷  
 ۲۰۸  
 ۲۰۹  
 ۲۱۰  
 ۲۱۱  
 ۲۱۲  
 ۲۱۳  
 ۲۱۴  
 ۲۱۵  
 ۲۱۶  
 ۲۱۷  
 ۲۱۸  
 ۲۱۹  
 ۲۲۰  
 ۲۲۱  
 ۲۲۲  
 ۲۲۳  
 ۲۲۴  
 ۲۲۵  
 ۲۲۶  
 ۲۲۷  
 ۲۲۸  
 ۲۲۹  
 ۲۳۰  
 ۲۳۱  
 ۲۳۲  
 ۲۳۳  
 ۲۳۴  
 ۲۳۵  
 ۲۳۶  
 ۲۳۷  
 ۲۳۸  
 ۲۳۹  
 ۲۴۰  
 ۲۴۱  
 ۲۴۲  
 ۲۴۳  
 ۲۴۴  
 ۲۴۵  
 ۲۴۶  
 ۲۴۷  
 ۲۴۸  
 ۲۴۹  
 ۲۵۰  
 ۲۵۱  
 ۲۵۲  
 ۲۵۳  
 ۲۵۴  
 ۲۵۵  
 ۲۵۶  
 ۲۵۷  
 ۲۵۸  
 ۲۵۹  
 ۲۶۰  
 ۲۶۱  
 ۲۶۲  
 ۲۶۳  
 ۲۶۴  
 ۲۶۵  
 ۲۶۶  
 ۲۶۷  
 ۲۶۸  
 ۲۶۹  
 ۲۷۰  
 ۲۷۱  
 ۲۷۲  
 ۲۷۳  
 ۲۷۴  
 ۲۷۵  
 ۲۷۶  
 ۲۷۷  
 ۲۷۸  
 ۲۷۹  
 ۲۸۰  
 ۲۸۱  
 ۲۸۲  
 ۲۸۳  
 ۲۸۴  
 ۲۸۵  
 ۲۸۶  
 ۲۸۷  
 ۲۸۸  
 ۲۸۹  
 ۲۹۰  
 ۲۹۱  
 ۲۹۲  
 ۲۹۳  
 ۲۹۴  
 ۲۹۵  
 ۲۹۶  
 ۲۹۷  
 ۲۹۸  
 ۲۹۹  
 ۳۰۰  
 ۳۰۱  
 ۳۰۲  
 ۳۰۳  
 ۳۰۴  
 ۳۰۵  
 ۳۰۶  
 ۳۰۷  
 ۳۰۸  
 ۳۰۹  
 ۳۱۰  
 ۳۱۱  
 ۳۱۲  
 ۳۱۳  
 ۳۱۴  
 ۳۱۵  
 ۳۱۶  
 ۳۱۷  
 ۳۱۸  
 ۳۱۹  
 ۳۲۰  
 ۳۲۱  
 ۳۲۲  
 ۳۲۳  
 ۳۲۴  
 ۳۲۵  
 ۳۲۶  
 ۳۲۷  
 ۳۲۸  
 ۳۲۹  
 ۳۳۰  
 ۳۳۱  
 ۳۳۲  
 ۳۳۳  
 ۳۳۴  
 ۳۳۵  
 ۳۳۶  
 ۳۳۷  
 ۳۳۸  
 ۳۳۹  
 ۳۴۰  
 ۳۴۱  
 ۳۴۲  
 ۳۴۳  
 ۳۴۴  
 ۳۴۵  
 ۳۴۶  
 ۳۴۷  
 ۳۴۸  
 ۳۴۹  
 ۳۵۰  
 ۳۵۱  
 ۳۵۲  
 ۳۵۳  
 ۳۵۴  
 ۳۵۵  
 ۳۵۶  
 ۳۵۷  
 ۳۵۸  
 ۳۵۹  
 ۳۶۰  
 ۳۶۱  
 ۳۶۲  
 ۳۶۳  
 ۳۶۴  
 ۳۶۵  
 ۳۶۶  
 ۳۶۷  
 ۳۶۸  
 ۳۶۹  
 ۳۷۰  
 ۳۷۱  
 ۳۷۲  
 ۳۷۳  
 ۳۷۴  
 ۳۷۵  
 ۳۷۶  
 ۳۷۷  
 ۳۷۸  
 ۳۷۹  
 ۳۸۰  
 ۳۸۱  
 ۳۸۲  
 ۳۸۳  
 ۳۸۴  
 ۳۸۵  
 ۳۸۶  
 ۳۸۷  
 ۳۸۸  
 ۳۸۹  
 ۳۹۰  
 ۳۹۱  
 ۳۹۲  
 ۳۹۳  
 ۳۹۴  
 ۳۹۵  
 ۳۹۶  
 ۳۹۷  
 ۳۹۸  
 ۳۹۹  
 ۴۰۰  
 ۴۰۱  
 ۴۰۲  
 ۴۰۳  
 ۴۰۴  
 ۴۰۵  
 ۴۰۶  
 ۴۰۷  
 ۴۰۸  
 ۴۰۹  
 ۴۱۰  
 ۴۱۱  
 ۴۱۲  
 ۴۱۳  
 ۴۱۴  
 ۴۱۵  
 ۴۱۶  
 ۴۱۷  
 ۴۱۸  
 ۴۱۹  
 ۴۲۰  
 ۴۲۱  
 ۴۲۲  
 ۴۲۳  
 ۴۲۴  
 ۴۲۵  
 ۴۲۶  
 ۴۲۷  
 ۴۲۸  
 ۴۲۹  
 ۴۳۰  
 ۴۳۱  
 ۴۳۲  
 ۴۳۳  
 ۴۳۴  
 ۴۳۵  
 ۴۳۶  
 ۴۳۷  
 ۴۳۸  
 ۴۳۹  
 ۴۴۰  
 ۴۴۱  
 ۴۴۲  
 ۴۴۳  
 ۴۴۴  
 ۴۴۵  
 ۴۴۶  
 ۴۴۷  
 ۴۴۸  
 ۴۴۹  
 ۴۵۰  
 ۴۵۱  
 ۴۵۲  
 ۴۵۳  
 ۴۵۴  
 ۴۵۵  
 ۴۵۶  
 ۴۵۷  
 ۴۵۸  
 ۴۵۹  
 ۴۶۰  
 ۴۶۱  
 ۴۶۲  
 ۴۶۳  
 ۴۶۴  
 ۴۶۵  
 ۴۶۶  
 ۴۶۷  
 ۴۶۸  
 ۴۶۹  
 ۴۷۰  
 ۴۷۱



و آن هر دو کمال در طریق این کمال آخر واقع اند پس آن هر دو کمال بهر دو وجه مطلوب اند بهر جهت  
 و بغیر هما و چنان مقام غلت را نسبت با مقام محبت باید فصد دوم آنکه مقام غلت بهر پنجایم حضرت  
 را صلی الله علیه و سلم حاصل بود چنانچه احادیث صحیحیه باین مطلق است پس حصول آن بعد از هزار  
 سال چه منته دار و چنانکه حصول مقام غلت انجناب را بلا شبهه یقینی قطعی است بدلیل  
 احادیث صحیحیه و هم باین دلیل که مدراء مقام محبت واقع است و موقوف علیه مقام محبت است  
 و حصول الموقوف بدین الموقوف علیه محال لیکن تصرف مدان مقام فرمودن و طالبان را  
 بالاصالة بآن مقام رسانیدن و طریق تحصیل این مقام را مدون و مفصل ساختن بر وجود بود که  
 بعد از هزار سال حاصل خواهد شد مانند آنکه موافق احادیث صحیحیه متواتره خلافت تمام روسته زمین  
 از شرق تا مغرب و از جنوب تا شمال آنحضرت را بطریق اجمال حاصل بود بدلیل اعطیت مفاتیح  
 کنوز الارض و در روایت دیگر است که وضعت مفاتیح کنوز الارض فی یدی و در صحیحین روایت  
 که زبیر بن ابی العارض مشارقها و مغاربها وسیلخ ملک استی ملزومی منها و در روایت دیگر آن  
 اند زبیری الارض مشارقها و مغاربها و اعطیت مفاتیح کنوز الارض و در بعض روایات که  
 در غیر صحاح آمده فی جبریل بمفاتیح کنوز الارض علی فرس البلق حال آنکه این معنی در زمان سجاد  
 نشان انجناب و در عهد کرامت مهد خلفاء راشدین واقع نشد بلکه فتح هند بر دست سلطان محمود  
 غزنوی و فتح ترکستان بر دست دیگران و فتح روم با کلیه بر دست عثمان ترکمانی و اولاد او بود  
 آمده و هنوز ملک بمشبه و ملک وسیع چین و خطه قلم و آنحضرت خارج است انشاء الله تعالی و در عهد  
 حضرت مهدی علیه بقرع خواهد آمد و خلافت الارض که میراث حضرت ابوالبشر است کماله  
 است عهده در آنوقت - انجناب را بتوسط بعضی افراد امت که احوال مهدی و عیسی علیه السلام  
 خواهند بود حاصل خواهد شد چنانچه در جامع متغیر باین معنی اشارت و واقع شده که خیر متی حصایان  
 عصابت لغز و الیند و عصابت نکون مع عیسی ابن مریم حالا مثل آفتاب روشن گشت که آنحضرت  
 را جمیع کمالات حاصل بود و تصرف در آن کمالات بتوسط بعضی افراد امت واقع شده و در رنگ  
 آنکه آنحضرت را علوم اولین و آخرین حاصل بود چنانچه در صحاح سته وارد است که ادیت  
 علم اولین و آخرین لیکن تصرف در علم کلام مثلاً بتوسط شیخ ابوالحسن اشعری و شیخ

[illegible]

افضل من صاحب آما هو له قید علوان الله قال شأوا عظام وال شأوا منجم واما هؤلاء فیتعلمون الفقه  
او العلم یعلمون الجبال فہم افضل واما نبوت معلما ثم طبع فہم مکمل اصرح بر حقیقتہ آنست کہ حق  
تعالی در مقام غائب میفرماید و اصبر نفسك مع الذين یؤمنون بهم بالعدۃ والعشی یریدون و ہم  
اگر خلاف مقتضی طبیعت آنحضرت نمیدود امر بصبر جو اسبق فرمود و همچنین آیه ولا تظروا الذين یرعون  
بالعدۃ والعشی یریدون وجہ و دلیل بحرین مقدمه آنست کہ تعلیم این امور یعنی تہذیب ظاہر و انچه  
در حکم ظاہر است از عقل و قلب و نفس موقوف علیہ جمیع کمالات است و بنیاد تمام کارخانہ ولایات اگر  
درین امور آنحضرت صلے اللہ علیہ وسلم قدم نه نهادند و کمال جبہ تصرف در آن نمی نمودند بنیاد  
کارخانہ خراب بود و هیچکس از امت قایم مقام آنحضرت درین تعلیم نمیتواند شد زیرا کہ این امور بغیر  
انصوص صاحب شریعت نمیتوان دریافت و کشف و عرفان بدریافت این مطالب نمیرسد  
بجملات کمالات دیگر کہ دریافت آن کشف و فراست نیز نمیتوان شد و شدہ است لیکن کشف  
و معرفت ہم موقوف بر تہذیب ظاہر و مافی حکمہ است پس تعلیم تہذیب ظاہر و مافی حکمہ معنی است  
از تعلیم تفصیل مکشوفات اگر کوئی این کلام و این آیات و احادیث بلکه منبع سیرت جناب پیغمبر  
صلے اللہ علیہ وسلم چنانچه دلالت میکنند بر ترک تصرف ایشان در تسلیک طریق خلعت همچنان  
دلالت میکنند بر ترک تصرف ایشان در جمیع ولایات بعین ما ذکر فی المقدمات گوئیم فی الواقع  
شغل و تصرفیکہ آنجناب را در تہذیب ظاہر و مافی حکم الظاہر بوده و در تہذیب باطن و کشف باطن بود  
چنانچہ از منبع سیر ہویدا است لیکن در مقام خلعت و دیگر ولایات فرق بدیہی است بسہ وجہ  
اول آنکہ از مقامات دیگر نشان داده اند بطریق تحصیل آن میان نموده تارہ صریحا و تارہ کنایہ مثلا  
یحییہ و یحییوہ و رزل یحب اللہ و رسولہ و یحبہ اللہ و رسولہ و رضی اللہ عنہم و رضوا عنه و لقد رضی اللہ  
عن المؤمنین اذ یأیونک تحت الشجرۃ فعلم مافی قلوبہم ان اللہ امر فی حجب اربعۃ من اصحابی و انہ  
انہ یحبہم لے غیر ذلک من الآیات والا حادیث الدالۃ علی ان بعض الافعال والاشغال علامتہ  
حب التداوی کون التخص محبانہ و بعضہا موصول الیہ محبوبیتہ اللہ بخلاف مقام خلعت کہ ہرگز از  
طریق تحصیل و علامات حصول این نشان نداده اند وجہ دوم آنکہ ولایات دیگر در زمان قریب از  
زمان سعادت نشان رایج و متداول شدند و صحابہ و تابعین و ہم حرا الی زمان العینید

[illegible]

مجددی چند سال نشست و برخاست نماید و در جدان خود نظر کند که چه سنگ پدید آید و در محوطه  
 سابقین داریسکه الدجوان لا یکون و لیلا علی الخیر اگر غیر منکر شود با کسی ندارد و نقش بندیه عجب  
 قافله سالارانند که بر نواز و پنجهان بچشم قافله را قاسم سنگ گذارین طائفه را طعن قصود و جاک  
 قید که بر آرم زبان این نگه راء همه شیران جهان بسته این سلسله اند و رویه از حله چنان بگسلد این  
 سلسله را و وجه سوم آنکه غلت حلقه است و متعزج که محبت و محبوبیت من الجانین پس نسبت او  
 با مقام محبت و محبوبیت نسبت مرکب و بسیط است و بسیط مقدم علی مرکب بطبع مقدم و ضحا  
 اولی دین امت محبت مفر و محبوبیت مفر رائج شد باین طریق که در احوال سلوک محبت باشد  
 و در آخران محبوبیت کما فی الساکل الجذب یا بالکسکس کما فی الجذب الساکل و چون در سلسله  
 تمام شد و در مرکب شروع شد و چون فراق غایت مفردات آمد و وقت مشق مرکبات آمد  
 و موجب آنست که هر چند این طریقه مجرب و مدلول و شیوع و فیضان فیوض الهی و ظمین آن بریت  
 مصطفویه تا خواست از طرق دیگر لیکن مبدیان مقدم است بر مبادی طرق دیگر زیرا که این طریقه  
 منسوب است بحضرت صدیق اکبر و او اول ظنا است و املی من و سلم من الرجال الهالکین است  
 و نیز در حق او استحقاق غلت منصوص است چنانکه ارشاد پیغمبر است لو کنت متخذ من امتی خلیلا  
 لآخذت ابا بکر خلیلا لآخذت ابا بکر خلیلا لآخذت ابا بکر خلیلا لآخذت ابا بکر خلیلا لآخذت ابا بکر خلیلا  
 اتباع مجددی افضل باشند از اولیاد سابقین سبحانک یا ایتان خلیفم گویم جوابش بسبب وجه  
 است اول آنکه این وقت لازم می آید که طرق غلت را افضل از جمیع طرق انکاریم حال آنکه چنین  
 نیست بلکه محبوبیت افضل است از مقام غلت بلیل لا و شرین حبیبی علی خلیلی و دوم آنکه افضلیت  
 معلوم تر است و در مقام کیم باشد خواه غلت خواه محبوبیت مثالش آنکه با و شایان و امرایایان  
 معاین میباشند که ملام در حضور حاضر باشند و از و نیاز بآنها در میان و امر او و صوبه داران  
 همه در ساله داران و فارغند با کسی کار خانه جات و متصدیان و فائز میباشند و مرتبه این همه همکار  
 بسیار بلند از مرتبه یاران و مصاحبان میباشد و گدو و ام حضور و صحبت دائمی مخصوص بسیار  
 و مصاحبان مجلس است بلکه با خواص و خدمتگاران سوم آنکه منتهبان هر طریقه را این معنی  
 یعنی در و ام حضور و قرب دائمی حاصل است پس مبادی این طریق نیز از منتهبان طریق دیگر





وقوع اسرار بوی بیت المقدس آغاز آید مخفی شده بود تا غرور و تبطل که اول غزوات شام است بمخفی  
 تصاعف و تراند پذیرفت تا آنکه حجة الوداع باز کمال ابراهیمی مشرف شدند و مقام ابراهیمی در آن  
 روز جلوه عظیم نمود و انبیا بهی الرجب الحسب الیه البدایه متحقق گشت قوله و در بعضی جا حضرت مجدد و نبوت  
 اندان فرو خضر باشد بالیاس و اینجا خود را مرتجع مراد داشته اند گوئیم دین کلام تناقض نیست  
 زیرا که کشفوفات اکثرش بهم القا میشود باز تعین آن بهم میسر آیند و در وقتیکه شی بهیم القا میشود عقل را  
 در تعین با صدق آن بهم جراتی رو میدهد چنانچه در آنحضرت صلی الله علیه و سلم این قسم را به تعین  
 و اشد در صحیحین موجود است انی رایت دار چهره تکم باین مخیل و ما رفد سب و علی انها الیماته او بچرا  
 قافا ہی المدینه شریف تعین است حال حضرت مجدد دین کشف اول ایشان را بطریق الهام معلوم  
 شد که فرد متوسط چنین و چنان می باید چون دیدند که اساس این طریقه حضرت خضر نهاده اند خیال  
 باین طرف رفت باز ملاحظه نمودند که حضرت خضر با مردم اختلاط بسیار دارند و طریقه خلوت را خلوت  
 و انزو لازم است جمال بطرف حضرت الیاس رفت و انبیه بنا بر این بود که متوسط در حصول کمالی برادر  
 پیغمبر عالم مقدار جز نبی نیست و اندیشه دور افراد این است غیر ازین دو بزرگ پیغمبر نیست آخر معلوم  
 فرمودند که این متوسط را پیغمبر بودن ضرر نیست بلکه کمال متابعت پیغمبر خود کافی است دین امر  
 و نیز مقصود انزو و خلوت و انجمن است که بنا بر طریقه حضرت خواجگان بر آنست نه خلوت جسمانی  
 و بهر حال بالیقین معلوم شد که آن متوسطات شریف ایشان است تجرید ثابته است که بآن کس  
 مامور است اما بنوعی ربک محمدت و اشکاف بآن معنی اظهار نمودند این قسم اختلافات را تناقض  
 فهمیدن کار کسی است که با کشفوفات این مردم آشناییست و الا از کلام شیخ اکبر و جای بهای  
 بسیار متنازع میشود که خاتم الاولیا را این است حضرت امام مهدی است و در جای دیگر بسیار  
 خود را خاتم الاولیا قرار داده اند چو بنوی سخن اهل دل گوید که خطاست و سخن شناسش  
 دلبر خطا اینجا است و قوله منم که این کمالات را بر رسول خدا کسب کنانیدم اقول باین عبارت  
 صریح خیانت در نقل و تحریف واقع شده زیرا که تمیاد را کسب کنانیدن آن است که این  
 فرد بجا می شیخ و مرشد باشد و رسول خدا حاشا من ذلک بجا می طالب و تمیز باشند و بهرگز مرشد  
 کلام حضرت ایشان آیمنی نیست حق عبارت آن بود که منم این کمالات را کسب کرده

[illegible]

صلی الله علیه وسلم قتال علیه تاویل القرآن متعوضیت زیر که بر تاویل را که آنحضرت بزبان خود  
فرمایند آن تاویل تشبیهی میگردد پس قتال بر آن قتال بر تنزیل میشود نه بر تاویل و منکر آن تاویل  
کهافر میشود گر که منکر نفس صریح قرآن شد پس لابد متوسطه باید دو جهت من جهت غلیظه و مجتهد باشد  
تا انکار تاویل او کفر نگردد و با انکار تنزیل منجر نشود و من جهت معتددا حکم پیغمبر که خلیفه حکم متخلف دارد و  
چون انکار حکم او بالعرض انکار حکم پیغمبر است آن کارش منسوب با آنحضرت میشود و در جریده اعمال آنحضرت  
این کمال هم ثبت گردیده اند البینه قوله ان راه از کجا آوردند مراد عالم دیگر عالم امتزاج محبت و محبت  
است که تعبیر از آن بمقام غلت کرده میشود این را از نزد خدا آوردند چنانچه حضرت علی مرتضی کرم الله وجهه  
قتال علیه تاویل القرآن را از نزد خدا آوردند و آن قتال از عالم دیگر است از قبیل جاهد کفار هم نیست  
و از قبیل قتل مسلمین هم نیست بیت متنزه دارد یعنی ایشان را بکمال غایت نبوة و متابعت آنجناب حاصل شده  
چنانچه حضرت ایشان را نیز بسبب کمال متابعت آنجناب روزی شده و محب است از کسانی که حضرت ایشان  
لمعن میکنند این جمله که حضرت ایشان در مقام استیلا میسرند و بر سرخ را از میان بر میدارند و نمیشوند  
در نه بیند که کلام حضرت ایشان در مکتوبات و غیر آن مشحون و مملو است از تحسین بر کمال متابعت  
پیغمبر و با سجاویز خود و طبعان خود همین معنی را از خدا طلب دارند و با سجاویز میسر آیند که بنا بر طریق با کمال  
متابعت سنت است و اجتناب از بدعت قوله بنفع محمد رسول الله از میان بر میخیزد و مراتب و ولایت  
خلیفه تمام بواسطه آن باشد و ولایت موعود محال شدن معنی ندارد و اقول فی الحال گزشت که  
تصرف ولایت خلیفه آنحضرت را محال بود و تصرف در آن فرموده بودند بسبب شغل مهم تر از آن حضرت  
ایشان را محض کمال متابعت آنحضرت محال شد از پیشگاه جناب الهی و منسوب بان حضرت گردید  
چنانچه تصنیف ثنوی شریف که بر از چهار گوناگون علم سلوک و علم معرفت است از حضور خداوندی بواسطه  
رومی قدس الله سره محض کمال متابعت پیغمبر خود عنایت شد و منسوب بحضرت رسالت گشت  
بنیه آنکه تصنیف ثنوی آنحضرت را ممکن باشد لقوله تعالى و اعلمنا الشرح و البینه له ارتفاع  
بدرج رافهیدن از قبیل ادرام شیطانیه است معاذ الله من ذلک و حل شبهه با کلمه آنکه معانی و  
مضامین ثنوی همه ما خود از مشکوة نبوة است و کسوت شعری نشانیدن مخصوص بولانا جلال الدین  
رومی است چنانچه اجزای مقام غلت یعنی محبت و محبت همه ما خود از جناب ضعیفی است و تصرف



جماعت کثیر که سوال کجا از ایشان بود حیوان گفت که بخلا و عمر قند و منج و در خشان و قندار و کابل و غزنی و تاشکند و یارکند  
 شهر و جبار شادان که سکون اهل اسلام است در شاکت نبود و نصیحت و در قفس وجود است غیر ازین طریق و در قفس  
 دران و یلدرایج نیست الا شفاوند و ما قوله این فردا برای تیر است زنا و دلیل بی این دشمنی چیست گویم نظام است  
 که از وجود ذات شریف حضرت ایشان شبهات ملاحظه و در قفس و غالیان توجیه و مبتدیان طریق و متقدمان و دیگر  
 ضعیفی و حلی بالکلیه بطرف شده و مایعان ایشان بغضله تعالی و اتباع سنت سرگرم و در اعتنائی بدعت پیش قدم پس ازین  
 ان مشکه غصه ریای و دعوی کند که اطفالان حکیم نام غیب مدین شهر ساخته و مردم از معالجه او منتفع شوند و او هم طریق جدا و اعلام را غرض  
 از انجام در متعین میگردد که این شخص صادق القول است که از جمده خدمت خود بوجه حسن بگوید و سر انجام مبهات این خدمت  
 نمود و اگر سنده فرمای از دفتر حکیم مطلق مطلوب است انهم موجود است جلال الدین سیوطی و جمیع الجمع حدیث آورده است  
 کیون می استی حیل نقال اصله یحیی بن مخلد بن سنان بن محمد بن عبد الرحمن بن زید بن جابر بن ابی اسحاق بن  
 بدر الدین در کتاب جنس از القدر آمده اند که این بشارت اشارت از وجود خود حضرت ایشان است چه ایشان در میان  
 علما و صوفیه صلح بودند که اختلاف فزین را در رده وجود و جوبی راجع داشته اند و خود نوشته اند که الحمد لله جل جلاله  
 صلواته بین البحرین و مصلحتی بین القنین و حضرت ایشان از سرور عالم صلی الله علیه و سلم قسم شده اند که فرمودند چنین  
 هزار سال دیگر می بین این لقب نگرفته است و این استنباط موید به انقلابات و کشفیات است و در کتب و ابواب  
 حضرت ایشان سطور است قوله اگر شکر نعمت است که ام قبول خواهد کرد و آه طرفه ماجر است شکر نعمت را  
 صاحب نعمت بایکه قبول کند از قبول فنا قبول دیگران چه میکند باید فقط قال الله تعالی لئن شکرتم  
 لازیدنکم من بركاتی انی انزل شکر و جناب الهی است بموجب وعده او تعالی حاصل است از قبول کسان  
 دیگر که نیست ۵۰ اذارضیت حتی کریم عشقینی ۶۰ فلا زال غضباناً طے یامها

تمام شد رساله مصنفه مولانا شاه عبدالعزیز علیه الرحمته و دفع اعتراضات بعض عبارات حضرت امام باقر  
 مجد الف ثانی شیخ احمد سرسندی رحمة الله علیه که متضمن ببلوده مشارع عرض گردانیده بود

لله بحر الهی العزیز



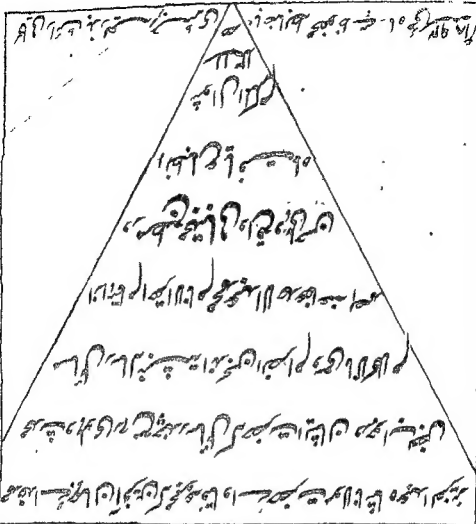
صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۸	مسئلہ حکم سرود و دغا . . . . .	۲۴	بیان رد شبہات بت پرستان . . . . .
۲۹	معنی آیت دماہل بل لیر اللہ . . . . .	۲۶	بیان دلی گفتن مرد صالح را . . . . .
۳۱	رسالہ فائدہ تسبیح و تحمید . . . . .	۳۷	معنی حدیث ان تو مرقا علیہ السلام فاعلمین . . . . .
۳۲	رسالہ معاد جسمانی . . . . .	۴۰	مسئلہ اساضی صاحبزادہ گاہ و سجادہ نشینی . . . . .
۳۳	رسالہ بیان تفصیل دعای . . . . .	۳۸	مسئلہ رہن زمین باقرار بودن بتلایع برترن . . . . .
۳۶	رسالہ اصول مذہب خفیہ از معقول و منقول . . . . .	۴۰	مسئلہ استعمال آہنگ بر قبور . . . . .
۳۸	رسالہ غما . . . . .	۴۱	مسئلہ تقرر روزی جد سالی براس نہایت قبولی مدد . . . . .
۴۰	رسالہ بیع کینزان . . . . .	۴۱	اقرار ظالی بزدگان کہ نہ بر خریدند . . . . .
۴۲	مسئلہ قفریہ داری محرم و صورت قبول و علم دہندگی . . . . .	۴۱	مسئلہ فوج یا نذرہ شام فیہ اللہ تعالیٰ . . . . .
۴۳	ریح افشانی . . . . .	۴۱	مسئلہ بیع انسان . . . . .
۴۶	رسالہ بیان ترجیح احادیث . . . . .	۴۲	مسئلہ خوردن در حال حیایت . . . . .
۴۷	کیفیت خواب بر زبان شاہ ودوت طاہر قمری . . . . .	۴۳	مکررہ بودن دمازی پایا ساز شلنگ . . . . .
۴۸	بذریعہ شیعہ . . . . .	۴۳	مسئلہ بریدن سبالت . . . . .
۵۰	رسالہ شرح روئے شاہ عبد العزیز صاحب . . . . .	۴۳	مسئلہ ہر وہ و کینزان . . . . .
۵۱	مکاتیبہ و جواب اعترافات بمفسون دنیا . . . . .	۴۳	بیان مخفیہ و دم بخیر اہل قبلہ . . . . .
۵۲	بیان حجاز بلیدہ اسلام گفتن پہلی مرتضیٰ و . . . . .	۴۵	بیان شیخ امام حسن بھادویہ بن ضریح از سبالی مرتضیٰ . . . . .
۵۳	سیدۃ النساء و حسین رضی اللہ عنہم . . . . .	۴۶	مسئلہ اساضی عباسی سلطان . . . . .
۵۳	مکتوبہ در حال ہمارا بیان امام حسین و ائمہ کرام . . . . .	۴۷	مسئلہ گاہو سید احمد کبیر و گو سپندخت مسدود . . . . .
۵۴	مسئلہ جواز توکری کفار و قبول ایما . . . . .	۵۲	مکتوبہ در باب توحید و جود و دشواری . . . . .
۵۵	ذکر کتاب معارج القدس و الحاف القدس . . . . .	۵۵	مکتوبہ دیگر بہ مقدمہ وحدۃ الوجود . . . . .
۵۶	مسئلہ سماع موتی . . . . .	۵۶	مسئلہ فضیلت اولاد شریفین و اولاد اعیان آن حضرت . . . . .
۵۷	شعور موتی . . . . .	۵۷	مسئلہ علیہ وسلم . . . . .

صحیفه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۰۹	ذکر تاریخ از تاریخ	۹۸	استماع از اسرار
۱۱۰	سوره ناس	۹۷	افعال فیض الیقین
۱۱۱	مثنوی در بیان حقایق	۹۶	تیسرین روز خورشید و ماه
۱۱۲	مثنوی در بیان حقایق	۹۵	آیه شریفه
۱۱۳	مثنوی در بیان حقایق	۹۴	مثنوی در بیان حقایق
۱۱۴	مثنوی در بیان حقایق	۹۳	مثنوی در بیان حقایق
۱۱۵	مثنوی در بیان حقایق	۹۲	مثنوی در بیان حقایق
۱۱۶	مثنوی در بیان حقایق	۹۱	مثنوی در بیان حقایق
۱۱۷	مثنوی در بیان حقایق	۹۰	مثنوی در بیان حقایق
۱۱۸	مثنوی در بیان حقایق	۸۹	مثنوی در بیان حقایق
۱۱۹	مثنوی در بیان حقایق	۸۸	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۰	مثنوی در بیان حقایق	۸۷	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۱	مثنوی در بیان حقایق	۸۶	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۲	مثنوی در بیان حقایق	۸۵	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۳	مثنوی در بیان حقایق	۸۴	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۴	مثنوی در بیان حقایق	۸۳	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۵	مثنوی در بیان حقایق	۸۲	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۶	مثنوی در بیان حقایق	۸۱	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۷	مثنوی در بیان حقایق	۸۰	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۸	مثنوی در بیان حقایق	۷۹	مثنوی در بیان حقایق
۱۲۹	مثنوی در بیان حقایق	۷۸	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۰	مثنوی در بیان حقایق	۷۷	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۱	مثنوی در بیان حقایق	۷۶	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۲	مثنوی در بیان حقایق	۷۵	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۳	مثنوی در بیان حقایق	۷۴	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۴	مثنوی در بیان حقایق	۷۳	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۵	مثنوی در بیان حقایق	۷۲	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۶	مثنوی در بیان حقایق	۷۱	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۷	مثنوی در بیان حقایق	۷۰	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۸	مثنوی در بیان حقایق	۶۹	مثنوی در بیان حقایق
۱۳۹	مثنوی در بیان حقایق	۶۸	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۰	مثنوی در بیان حقایق	۶۷	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۱	مثنوی در بیان حقایق	۶۶	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۲	مثنوی در بیان حقایق	۶۵	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۳	مثنوی در بیان حقایق	۶۴	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۴	مثنوی در بیان حقایق	۶۳	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۵	مثنوی در بیان حقایق	۶۲	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۶	مثنوی در بیان حقایق	۶۱	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۷	مثنوی در بیان حقایق	۶۰	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۸	مثنوی در بیان حقایق	۵۹	مثنوی در بیان حقایق
۱۴۹	مثنوی در بیان حقایق	۵۸	مثنوی در بیان حقایق
۱۵۰	مثنوی در بیان حقایق	۵۷	مثنوی در بیان حقایق



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۵۹	فتویٰ بقدم دست رسانیدن بر مادر زن	۱۲۹	اجرت تعلیم قرآن . . . . .
۲	بنیال بودن زن خود . . . . .	۱۳۰	بیان همایا که . . . . .
۱۵۹	بیان خارج حروف و ضروریات قرآن	۱۳۰	معنی حدیث ما شک ان سب الازاب . . . . .
۱۶۰	بیان کجای سعید و دیدار حق تعالی و عدم تغیر	۱۳۱	مسئله حدیث ابو جری و حدیث شهره . . . . .
	ذات الهی بحدوث مخلوق و کم تصرف کافران	۱۳۲	فتویٰ در باب خود اشیاء تقدیرات . . . . .
	بروز ارا اسلام و صلوة الوسطی و بیان شریعت	۱۳۳	فرق در عصمت انبیاء و عصمت ائمه و اولیا . . . . .
	و طریقت و حقیقت و معرفت و دریافت کمال	۱۳۶	فرق در بیان اخلاص و صلوات و صلوات موبقه . . . . .
	برشته و کیفیت سوال جواب ابیالمیسر و کیفیت	۱۳۸	مسووث شدن رسول الله صلی الله علیه و آله و آیت عالم و
	سجده ارواح و نبودن ذکر و رحل بر سنگی		رسیدن و عورت وین بر ملک . . . . .
	و دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم . . . . .	۱۴۰	کیفیت اوتار و غیره در ملک هند . . . . .
۱۶۶	جواب تسبیحات سترگین در باب تسبیحات الهی	۱۴۱	فرق در میان سجده کعبه و سجده قبور و قضا ویز . . . . .
۱۶۹	مسئله منصف . . . . .	۱۴۲	رفع شبهات مقدمه باغ فدک . . . . .
۱۷۰	کیفیت نور و زوایای سالیان نام جانوران	۱۴۶	کیفیت احکام مذاهب اربعه اهل سنت . . . . .
۱۷۱	و تفسیر روضه فلک . . . . .	۱۴۸	فتویٰ نکاح صغیر و غیره و تراکات نکاح و حکم طاهره
	کیفیت طلال رمضان و حجره شهره . . . . .		بما اینکه روز و شب شش استناد باشد شب تائیات قرآنی
۱۷۳	کیفیت تقلید مجتهدین . . . . .	۱۵۲	فتویٰ حجازی صید کوفه کافرو امای نماز فرض و غیره
۱۷۴	کیفیت سیر قدسی و سیر غیری و طریقه بندگی طریقه		مراسم طاهره باشد و جواز نماز بر کلیم و ظل و سج و زیارت
۱۷۴	کوفت طریقه هر و رویه مجده الشافعی و توحید و سجده و ذکر		قرضی و نابوت تخریه و نحوه قرض خوردن . . . . .
۱۸۰	رساله فیض عام . . . . .	۱۵۵	بیان منی حدیث در باب خلافت علی مرتضی . . . . .
۱۸۹	بیان سائل خمر . . . . .		فتویٰ حوزات اقصیٰ با امام شافعی المذهب و نایب و نایب
۱۹۱	حجاب موالات عشره شام و بنما . . . . .	۱۵۶	و طلال ما حرام دانستن و منی حدیث از راسه خود کرد
۱۹۴	دلائل ابو شیمه و بیان حدیث تعلین . . . . .	۱۵۷	فتویٰ در باب قبول دعوت شخصی که غرض و تنوی . . . . .

آلله اعلم بالصواب ۱۰ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵ - ۴ - ۳ - ۲ - ۱



# چهارده اصل

۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱

## قرۃ العینین تفضیل الشیخین

3 < > 6

بسم اللہ الرحمن الرحیم حاسماً و صلیاً و مسلماً شائقین درین متین اور طالبان اہل یقین کو مرثدہ ہو کر اندرون ایک کتاب  
 نا اور الوجود کیا پتہ سنیں منیف حضرت قدوہ اہل السرخیزہ عارفان حق آگاہ شیخ الشیوخ جناب مولانا شاہ ولی اللہ صاحب  
 محدث دہلوی قدس سرہ العزیز انصالی ایزدی سے اکثر کو باجہ آئی چونکہ اس زمانہ میں مٹا ہوا اہل بدعت کی کثرت  
 ہو گئی اور عقائد باطلہ نے لوگوں کے ذہنوں میں مہلک پائی لپیٹے ایسی کتاب کا شائع ہونا نہایت ضروری ہے جو کتاب مذکور  
 میں نکتہ فنی صحت کے لیے نہایت تلاش سے اور بھی بہرہ پہنچائے گئے اور خدمت میں جناب وجد زہن مولانا محمد حسن صاحب  
 کی ہر یکرا استدعا اس کی تصحیح اور نقد ضرورت تھی کی گئی اگرچہ یہ تینوں نسخے ہی ظلمی سے پاک تھے لیکن حضرت صاحب  
 شری محنت اور جانفشانی سے انزالہ انخدا اور دوسری کتابوں سے کہ جس کے حوالہ شاہ صاحب نے دیے تھے مقابلہ کر کے  
 اس کی عبارت کو درست کیا اور مضامین مشککہ پر کس قدر تفسیر ہی فرمایا۔ اس کتاب کے مضمون کا خلاصہ یہ ہے کہ اول ایسی  
 صفت بیان کی گئی ہے کہ جبر و مادی فضیلت کا ہو پھر یہ ثابت کیا گیا ہے کہ یہ صفت خاص بر وجہ کمال صرف شیخین ہی میں  
 ہے جس کے سوا دوسرے صحابہ میں نہیں اور اس کے ساتھ ہی دلائل نقلی و عقلی ہی پیش کیے ہیں یہ پہلے شیخین کے آثار بیان ہو  
 اور جو معائنہ کہ انہر فرقیہ مخالف کے لوگ کرتے ہیں ان کے جواب الزامی و تحقیقی مندرج ہیں پھر مطامع و آثار تفتیش کے بھی  
 اسی طرح ذکر کیے ہیں پھر وہ اسرار بیان کیے ہیں کہ جکا وجود حضرات شیخین میں پایا جاتا ہے اور ان مقامات کو اقوال ارباب  
 کشف و کرامات سے مثالیں دیکر اس طور پر بیان کیا ہے کہ تہوڑی استعداد واسطے ہی اسکو سمجھ سکتے ہیں اور آخر میں شاہ صاحب  
 نے اپنا مکاشفہ بیان فرمایا ہے کہ بننے ارواح شیخین کو ایسی حالت میں پایا اور دوسرے اصحاب کی ارواح کو اس کیفیت میں  
 اور ختم رسالہ اس مضمون پر کیا کہ اسکا سوال روحانی بننے انحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی روح پر فتوح سے کیا توجہ و تامل  
 ہمارے دل پر یہ القا ہوا کہ ہی امر حق ہے۔ غرض کہ یہ کتاب الاجاب پر پانچویں کا ذخیرہ حوٹھا اور نہایت محنت کے ساتھ جمایا  
 گئی جو خوش فہمی اس گوہر پہ پہا اور دیریم کو نقد جان سے زیادہ عزیز سمجھتے تھے تشریف لائیں اور واسم مقصود کو گہا ہے مراد  
 مال الہی فرمائیں۔ واضح ہو کہ تفسیر فتح الغریز مولانا شاہ عبد الغفر زہر ہی مطبع میں موجود ہے اور سحر رۃ بھقرا تفسیر  
 خاص مطبع ہی میں نہایت عمدگی سے طبع ہوئی ہے شائقین مطالعہ اور لطف منوی حاصل کریں۔

محمد عبدالاحد مالک مطبع مجتہبی دہلی



